

ماهنامه جلال نیاز اندیشه روز ۱۵

این شماره: افزایش سرمایه فرهنگی

شماره پانزدهم :: خرداد ماه ۱۴۰۰
مهارت های فرهنگی برای زندگی در حال تحول





ماهنامه جلا :: نیاز اندیشه روز

Brilliance Monthly

ماهنامه فرهنگی

مهارت های فرهنگی برای زندگی در مال تمول

● مدیر مسئول: شهرزاد تولیت

● سردبیر: محسن فردرو

● با همکاری گروه نویسندگان - گروه کارشناسی دفتر آینده پژوهی

● امور اجرایی: مریم علاءالدینی

● هماهنگی: سارا فردرو

● طراحی و صفحه آرایی: محبوبه براهیمیان

● اطلاع رسانی: محمدرضا پیری - حسین قدمی

● نشانی پایگاه اینترنتی: Fekrvarzi.ir

علاقمندان می توانند مطالب، دیدگاه ها و آثار فرهنگی و هنری خود را برای
انتشار به آدرس Fekrvarzi@gmail.com ارسال نمایند

فهرست مطالب

سخن سردبیر.....	۴
چه کنیم که عادت نگرانی دست از سرمان بردارد	۵
بعد تاریک شایسته سالاری.....	۸
عناصر تشکیل دهنده فرهنگ.....	۱۰
هدف تان را باور کردنی و ملموس کنید.....	۱۲
جامعه ای که همه چیز در آن فروشی است.....	۱۴
سرمایه فرهنگی و سازمان فرهنگی نوین	۱۶
در شکوه تکلیف مداری.....	۱۹
خط مشی گذاری عمومی	۲۳
برداشتی از اخلاق مدیریت در قرآن.....	۳۲
روشی که ما کار می کنیم	۳۳
مخلوط کردن دانه های قهوه.....	۳۵
راهنمای بیماری های روانی	۳۶
نگاه دیگری به مکتب فرامرز پایور	۴۰
خوشنویسی شناسی.....	۴۴
کودک .انیمیشن . فلسفه	۴۵
گفتگو با استاد رضا رینه ای.....	۴۶
کار کردن از راه دور.....	۴۸
وصله ناجور.....	۴۹
حوالی داستان زندگی.....	۵۱
کشف مسیرهای جدید در فعالیت های هنری.....	۵۲
یه نگاه زیر چشمی به اطرافم.....	۵۴

فهرست مطالب

۵۶	 آنچه لازم است از روانشناسی مثبت نگر بدانیم
۵۷	 روزخوشی
۵۸	 بازی کاهش تولید مهره های معیوب
۵۹	 برگزاری دوره مجازی مدیریت به زبان ساده
۶۰	 حامیان این شماره ماهنامه

سخن سردبیر

محسن فردرو



این شماره از ماهنامه همچنان مانند شماره های قبل در مسیر افزایش سرمایه فرهنگی و آینده نگری فرهنگی و اجتماعی تلاش می نماید. سرمایه فرهنگی عنصری ذهنی و شناختی است. سرمایه فرهنگی در محدوده ارتباطی انسان ها با یکدیگر قرار دارد. نیروی شناخت؛ قدرت تفکر، استدلال و عقل و بکارگیری صحیح از توانایی و استعداد فردی و جمعی است. هر گونه آموزش و یادگیری و خلاقیت و نوآوری می تواند شاخصی از سرمایه فرهنگی باشد. سرمایه فرهنگی با پرورش قوه عقل و فراگیری معرفت و تعالی اندیشه و خود شناسی و هستی شناسی ارتباط دارد و به نوعی با شناخت و توانایی بهره گیری از عقل و اندیشه گره خورده است. اگر چه در جهان امروز تحصیلات شاخص ظاهری سنجش این سرمایه است اما همه ما خوب میدانیم که با ظهور مدرک گرایی متاسفانه شاخص تحصیلات نتوانسته است به روشنی ابعاد تاریک و پنهان سرمایه فرهنگی را آشکار نماید. ضعف سرمایه فرهنگی در جوامع انسانی در آینده به چهل و نادانی منجر می شود و خسران و زیان برای تمدن های بشری خواهد داشت. زندگی ما تحت تاثیر ایستارها و کنش ها و ساختارهای شناختی است که با رواج فزاینده رسانه ها و تولید انبوه کالاها و صنایع فرهنگی از هم گسیخته و ناهمگون شده است. مردم دچار هویت های چند گانه شده و رسانه ها تسلط خود را بر جهت دهی به افراد تقویت کرده اند. روز بروز مهارت افراد در انتخاب راه و روش زندگی مطلوب کاهش می یابد و انتخاب های خود را به تبلیغات رسانه ها و قدرت تاثیر گذاری آنها می سپارند. فرهنگ سه بُعد مادی، اجتماعی و ذهنی (فکری، روحی، روانی و معنوی) دارد. بُعد مادی فرهنگ شامل مصنوعات و تولیداتی است که فرهنگ را به نمایش می گذارد که اشکال بیانی، نمایشی، تجسمی، صوتی، تصویری و ... دارند. بُعد ذهنی یا معنوی فرهنگ همان باورها، اعتقادات، ارزش ها، هنجارها و شیوه های فکری و احساس جمعی هستند که می توانند توسط سازمان ها ترویج و تبلیغ شوند و بُعد اجتماعی فرهنگ شامل دانش، معرفت، شیوه عمل جمعی، آیین ها، سنت ها و مراسم و شیوه های ارتباطی است که از طریق گزینش و ذخیره سازی و برقراری ارتباط، آموزش یا نهادینه می شود. امروز ما در ابعاد مذکور و در حوزه هویت، تولیدات فرهنگی و ارتباطات، به شدت تضعیف شده ایم و نیازمند افزایش توانایی های فرهنگی هستیم. امیدواریم که در این شماره از ماهنامه توانسته باشیم قدمی کوچک در مسیر ارتقاء فرهنگی برداریم.



چه کنیم که عادت نگرانی دست از سرمان بردارد

دیل کارنگی

در کودکی در مزرعه ای در میسوری بزرگ شدم. یک روز موقعی که داشتم به مادرم در چیدن آلبالوها کمک می کردم، یک مرتبه زدم زیر گریه. مادرم پرسید:

چه دردی داری که این طور گریه میکنی؟ هق هق کنان گفتم: «می ترسم زنده به گورم کنند!»

آن روزها همه وجودم پر از نگرانی بود. موقعی که رعد و برق میشد می ترسیدم صاعقه مرا بکشد. خشکسالی که می شد، می ترسیدم از قحطی بمیرم. تازه از پسری به اسم سام وایت هم که از من بزرگتر بود می ترسیدم، چون یک وقتی تهدید کرده بود که گوش های مرا خواهد برید. می ترسیدم اگر کلاهم را برای دخترها بردارم به من بخندند. می ترسیدم موقعی که بزرگ می شوم هیچ یک از دخترها، زنم نشود و تازه اگر هم با من ازدواج می کرد، نمی دانستم موقعی که از کلیسا بیرون می آئیم، اصلا باید به او چه بگویم. تصور می کردم در کلیسای یک دهکده ازدواج می کنیم و بعد می دیدم که یک گاو و خیش دارم که باید با آن مزرعه را شخم بزنم و نمی دانستم در تمام مدتی که در مزرعه راه می رفتیم، اصلا باید به زنم چه می گفتم؟ چه؟ چه؟ از همه بدتر مشکل زمین لرزه بود که اگر می آمد باید پشت خیش چه می کردم.

سال ها گذشتند و من بتدریج فهمیدم نود و نه درصد چیزهایی که درباره شان نگران بودم هرگز اتفاق نمی افتادند. برای مثال، یک وقتی از صاعقه می ترسیدم، ولی حالا می دانم که براساس آمار شورای امنیت ملی، صاعقه هر سال از هر سیصد و پنجاه هزار نفر، فقط یک نفر را می کشد... ترس من از زنده به گور شدن، از آن هم مضحک تر بود. نشنیده بودم که از هر ده میلیون نفر، بیش از یک نفر زنده به گور شده باشد و با این همه به خاطرش گریه می کردم. ...

من درباره نگرانی های جوانی و دوره بلوغ صحبت کرده ام، ولی بسیاری از نگرانی های بزرگسالان هم همین قدر مسخره هستند. من و شما می توانیم همین حالا از شر نه دهم نگرانی هایمان راحت شویم اگر فقط این حقیقت را باور کنیم که براساس قانون میانگین، برای اغلب نگرانی های ما واقعا دلیل قانع کننده ای وجود ندارد... مشهورترین شرکت بیمه دنیا یعنی لویدرز لندن، از همین تمایل دردناک مردم برای نگران شدن درباره چیزهایی که احتمال وقوع آنها بسیار اندک است، میلیون ها پاوند درآمد کسب کرده است. شرکت بیمه لویدرز شرط می بندد که بلایایی که درباره آنها نگران هستیم، هیچ وقت اتفاق نخواهند افتاد، ولی اسم آن را شرط بندی نمی گذارد، بلکه به آن



شوم می گوید:

آرام باش. بیا ببینیم موضوع از چه قرار است، تو واقعا درباره چه نگران هستی؟ بیا قانون میانگین را بررسی کنیم و ببینیم احتمال وقوع چیزی که تو نگرانش هستی، واقعا چقدر است.»

برای مثال، یادم می آید یک بار داشتیم از آلبوکرک نیومکزیکو به چارلزید کاورنز می رفتیم. رانندگی در آن جاده پر گل و لای دشوار بود و ما هم در طوفان و باران بدی گرفتار شده بودیم. ماشین لیز می خورد و کج و کوله می شد و ما نمی توانستیم آن را کنترل کنیم. من مطمئن بودم که بالاخره اتومبیل مان چپ می شود و در یکی از دست اندازهای جاده فرو می رود. ابدأ نمی توانستم خونسردی خود را حفظ کنم، ولی شوهرم مدام می گفت: من خیلی یواش راه می روم و قطعاً حادثه خطرناکی پیش نخواهد آمد. تازه اگر هم ماشین در گودال بیفتد، براساس قانون میانگین، احتمال صدمه دیدن ما خیلی کم است (خونسردی و آرامش او باعث شد که من هم آرام بگیرم).

در تابستانی به دره توکیی دز کوههای کانادا می رفتیم و در ارتفاع هزار پایی از سطح دریا چادر زدیم. هنگام شب طوفان شدیدی شروع شد، طوری که نزدیک بود چادر ما تکه پاره شود. چادرها را با طناب های محکم به سکوهایی چوبی بسته بودند: لایه بیرونی چادر در اثر باد تکان می خورد و من هر لحظه انتظار داشتم از جا کنده شود و چادر به هوا برود. داشتم از ترس می مردم که باز شوهرم به دادم رسید و گفت: نگران چه هستی؟ ما را شرکت بروسر به اینجا آورده است و آنها کارشان را خیلی خوب بلدند. چرا بیخود خودت را ناراحت می کنی؟ سالهاست که مردم همین چادرها را کرایه می کنند و در فصل های مختلف در آنها به سر می برند و با طوفانهای مختلف روبرو می شوند. من مطمئنم که این چادر از جا کنده نمی شود و تازه اگر هم بشود، ما به چادر دیگری خواهیم رفت. حرف های او چنان آرامم کرد که تخت تا صبح خوابیدم. چند سال بعد هم بیماری فلج اطفال در ناحیه ای از کالیفرنیا شایع شد. اگر من آدم گذشته بودم، باز عصبی و مضطرب می شدم، اما این بار هم شوهر خونسردم مرا آرام کرد. همه تدابیر بهداشتی را رعایت کردیم و بچه ها را از مدرسه، سایر کودکان، سینما و جاهای عمومی دور نگه داشتیم. وقتی با مسؤولان اداره بهداشت مشورت کردیم، فهمیدیم که در بدترین وضعیت شیوع فلج اطفال، فقط ۱۸۳۵ کودک از بین رفته اند و در موارد دیگر تلفات از دویست نفر و سیصد نفر تجاوز نکرده است. وقتی این آمار را شنیدم، فهمیدم که نگرانی من درباره فرزندانم بی مورد بوده است و با در نظر گرفتن قانون میانگین، نود درصد نگرانی هایم برطرف شده اند و من الان ۲۰ سال است که در آرامش زندگی می کنم و زندگی بسیار شاد و سعادتمندانه ای دارم.

وقتی به گذشته ها فکر می کنم میبینم علت نگرانی های من هم همین تصورات و خیالات بوده اند. جیم گرانث، صاحب شرکت

بیمه می گوید ولی راستش را که بخواهید همه این قضایا براساس همان قانون میانگین است. این شرکت بیمه، دویست سالی است که با قدرت زیاد فعالیت می کند و اگر مردم نخواهند فطرتا عوض شوند، از حالا تا پنجاه قرن دیگر همچنان به فعالیت خود ادامه می دهد و زمانی می رسد که کفش و لاک مهر را هم که براساس قانون میانگین هرگز مشکلی پیدا نخواهند کرد، بیمه خواهد کرد... اگر قانون میانگین را امتحان کنیم، غالباً از واقعیت هایی که درک نمی کنیم حیرت می کنیم. برای مثال اگر من بدانم در ظرف پنج سال آینده، ناچار خواهم بود در جنگی خونین در گیتسبورگ شرکت کنم، از وحشت می میرم و هرچه بیمه عمر که پرداخت کرده ام، پس می گیرم. از زندگی قطع امید می کنم و همه تلاشم این می شود که چند سال باقیمانده عمر را خوب و خوش بگذرانم و به خودم می گویم: احتمالاً از این جنگ زنده برنمی گردم، پس بهتر است تا هر جا که می توانم از عمرم استفاده کنم.» با این همه براساس قانون میانگین در دوران صلح هم، زندگی در سنین پنجاه و پنجاه و پنج سالگی درست به اندازه شرکت در جنگ گیتسبورگ خطرناک است. می خواهم بگویم در دوره صلح هم درصد کسانی که در سنین پنجاه و پنجاه سالگی می میرند دست کمی از تعداد افرادی که از میان ۱۶۳۰۰۰ سرباز شرکت کننده در جنگ پیتسبورگ کشته شدند، ندارد.

فصل های عمده ای از این کتاب را در منزل جمیز سیمپسون در ساحل دریاچه «بو» در کوههای کانادا نوشته ام. در طول تابستانی که آنجا بودم، با آقا و خانم هربرت. اچ. سالینجر، ساکن خیابان پاسیفیک سان فرانسیسکو ملاقات کردم. خانم سالینجر بسیار آرام، متین و صبور به نظر می رسید و انگار نه انگار که در عمرش نگرانی را شناخته باشد. یک روز از او پرسیدم که آیا هرگز در زندگی نگران هم شده است. او گفت: «نگران؟ نگرانی زندگی مرا ویران کرده بود. قبل از آن که یاد بگیرم با نگرانی بجنگم، یازده سال تمام در جهنمی خودساخته به سر می بردم. عصبی و تندخو بودم و فشار عصبی وحشتناکی را تحمل می کردم. هر هفته با اتوبوس از خانه ام در سان مائتو به سانفرانسیسکو می رفتم، ولی حتی در فاصله ای که خرید می کردم، نگرانی دست از سرم برنمی داشت و مدام به خودم می گفتم نکند اتو را از برق نکشیده و روی میز اتو رها کرده ام، نکند خانه آتش بگیرد، نکند خدمتکار بگذارد برود و بچه ها تنها بمانند، نکند بچه ها از روی دوچرخه هایشان افتاده باشند و اتومبیلی به آنها زده و آنها را کشته باشد. اواسط خرید، معمولاً از شدت ترس، عرق سردی روی تنم می نشست، با عجله از فروشگاه بیرون می دویدم و به خانه برمی گشتم تا ببینم همه صحیح و سالم هستند و همه چیز سر جایش هست یا نه.

تعجبی ندارد که چرا اولین ازدواج من به فاجعه ختم شد. شوهر دوم من وکیل دعاوی و آدمی بسیار آرام و منطقی است که هرگز درباره هیچ چیز نگران نمی شود. وقتی من عصبی و مضطرب می

موقعی که در آن دراز می کشم و سعی می کنم بخوابم، احساس می کنم توی قبر دراز کشیده ام، ابدأ نمی توانستم جلوی این فکر شوم را بگیرم که شاید این سنگر گور من شود. «موقعی که بمب افکن های آلمانی در ساعت یازده شب آمدند و همه جا را بمباران کردند، من داشتم از ترس می مردم. برای یکی دو شب اول، اصلاً نتوانستم بخوابم. شب چهارم و پنجم از شدت بیخوابی گرفتار اختلال عصبی شدم. می دانستم که اگر کاری نکنم، واقعا دیوانه می شوم، بنابراین پنج شب گذشته را به یاد آوردم و دیدم نه تنها من که همه هم سنگرهای من زنده مانده اند. فقط دو نفر زخمی شده بودند و زخم آنها هم در اثر بمباران هوایی دشمن نبود، بلکه پوکه های گلوله های ضد هوایی خودمان به آنها آسیب رسانده بود. سعی کردم با انجام کاری سازنده، جلوی نگرانی خودم را بگیرم، بنابراین سقف چوبی محکمی بالای سنگر خودم زدم تا مرا از پوکه های ضد هوایی های خودمان حفظ کند. بعد درباره گستردگی منطقه ای که واحد من در آن پراکنده شد بود، فکر کردم و دیدم تنها احتمال کشته شدن من در آن سنگر محفوظ و محکم این است که بمب های دشمن مستقیماً روی سنگر من بیفتد که احتمال آن هم یک در ده هزار بود. پس از چند شب که به این شکل فکر کردم، آرام گرفتم و حتی موقع بمباران، راحت می خوابیدم.

نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا، برای آن که روحیه افراد خود را بالا ببرد، همیشه آمارها را براساس قانون میانگین چاپ میکرد. یک ملوان کهنه کار به من گفت وقتی که قرار شد او و دوستانش در یک کشتی حامل سوخت خدمت کنند، داشت از شدت ناراحتی از پا در می آمد، چون تصور می کرد اگر اژدری به کشتی آنها بخورد، چنان انفجار مهیبی روی خواهد داد که تکه بزرگه شان گوششان خواهد بود. داد... ولی نیروی دریایی ایالات متحده جور دیگری فکر می کرد، بنابراین آماری را منتشر کرد که نشان می داد از هر یکصد تانکر حمل سوخت که اژدر به آنها خورده است، شصت کشتی سالم و شناور مانده و از چهل تایی هم که فرو رفته بودند فقط ۵ تای آنها در کمتر از ده دقیقه غرق شده و سرنشینان بقیه فرصت کرده بودند خود را نجات دهند. همین آمارها نشان می دادند که تلفات بسیار ناچیز بوده اند. آیا این کار تأثیری در روحیه آنها داشت؟ ...کلاید. دبلیو. ماس اهل خیابان والنات سنت پل مینه سوتا که این داستان را برایمان تعریف می کرد می گوید: حال همه ملوان ها بهتر شد. ما می دانستیم که براساس قانون میانگین، شانس داریم و احتمالاً کشته نخواهیم شد. پس قبل از آنکه نگرانی شما را از پا بیندازید، شما او را از پا در آورید.

بیائید نگاهی به آمار و ارقام بیندازیم و از خود بپرسیم: با توجه به قانون میانگین احتمال وقوع حادثه ای که در مورد آن نگران هستیم چقدر است!

توزیع کالا در نیویورک به من گفت که او هم به چنین دردی مبتلا بوده است. او در یک زمان دستور حمل حدود ده پانزده محموله پرتقال و گریپ فروت را از فلوریدا می دهد. او به من گفت که قدیم ها عادت داشت خودش را با افکاری شبیه به اینها شکنجه بدهد. آیا قطارها واژگون خواهند شد؟ اگر میوه ها قبل از رسیدن به بازار فاسد بشوند چه کند؟ اگر پل ها خراب شوند چه بلایی سر محموله ها می آید؟ البته میوه ها را بیمه کرده بود، با این همه باز هم می ترسید که نکند دیر به بازار برسند و شرکت زمینه فروش را از دست بدهد. کار نگرانی او بقدری بالا گرفت که گمان کرد زخم معده گرفته است و نزد پزشک متخصص رفت. پزشک او را با دقت معاینه کرد و گفت که جز ناراحتی اعصاب هیچ دردی ندارد.

جیم گرانت می گفت: «برای یک لحظه ذهنم روشن شد و از خودم پرسیدم در ظرف این چند سال چند محموله میوه ارسال کرده ام؟ جواب این بود: بیش از بیست و چهار هزار واگن. از این واگن ها چندتایشان به مقصد نرسیده بودند؟ فقط پنج واگن. یعنی از هر ۵ هزار واگن، یکی خراب شده بود. براساس قانون میانگین امری که احتمال خطرش یک در پنج هزار است، نگرانی ندارد. پس چرا نگران هستم؟ شاید پل ها خراب شوند. مگر تا به حال سابقه داشته است که پلی خراب شود؟ نه. پس اگر به من بگویند آدم احمقی هستم، نباید ناراحت بشوم، چون برای شکستن پلی نگران هستم که تا به حال سابقه نداشته است که بریزد و برای قطاری نگران هستم که تا به حال فقط ۵ تا از واگن هایش از کار افتاده بودند و به خاطر این همه ناممکن، خود را گرفتار زخم معده کرده بودم. از آن روز به بعد سعی کردم در همه چیز قانون میانگین را رعایت کنم و دیگر کمترین ناراحتی ای در معده خود احساس نکردم.

در موقعی که ال اسمیت فرماندار نیویورک بود، بارها از او می شنیدم که به رقبای سیاسی خود می گفت: «بیائید نگاهی به آمار و ارقام بیندازیم... بیائید نگاهی به آمار و ارقام بیندازیم.» و بعد هم سراغ واقعیت ها می رفت. دفعه بعد که درباره آینده نگران می شویم، بیائید از ال اسمیت پیر و دانا یاد بگیریم و به آمار و ارقام نگاهی بیندازیم و ببینیم برای اضطراب های ما چند درصد مبنای منطقی وجود دارد. این درست همان چیزی است که فردریک جی. مالتسند موقعی که می ترسید توی قبر دراز بکشد، با آن دست به گریبان بود. او یکی از شاگردان کلاس های بزرگسالان من در نیویورک بود و داستانش را این طور تعریف کرد:

در اوایل ماه ژوئن ۱۹۹۴، در سنگری در نزدیکی ساحل اوماها دراز کشیده بودم. من در نهصد و نود و نهمین شرکت خدماتی سیگنال کار می کردم و در آنجا یعنی در نرماندی هم ما واقعا «زنده به گوره شده بودیم. موقعی که در آن سنگر به اطراف خود نگاه می کردم، به خود می گفتم: «درست مثل قبر است.

بعد تاریک شایسته سالاری

این سوالی است که همه باید از خودمان بپرسیم: چه اشتباهی رخ داده است؟ نه فقط در رابطه با پاندمیک بلکه در رابطه با زندگی مدنی مان.

چه چیزی ما را به این لحظه دشمنی و دوگانگی سیاسی رساند؟ در چند دهه اخیر، اختلاف میان برنده ها و بازنده ها زیاد شده، سیاست مان مسموم شده، و ما را از هم جدا کرده است. بخشی از این جدایی ناشی از نابرابری است. اما ذهنیت غلط بردن و باختن نیز همراه با آن است.

آنهایی که در صدر نشسته اند بر این باورند که موفقیت آنها به خاطر تلاش و مساعی خودشان است و نشان دهنده ی لیاقت آنهاست، و افرادی هم که باخته اند، غیر از خودشان شخص دیگری را نباید مقصر قلمداد کنند.

این نحوه تفکر نسبت به موفقیت برخاسته از قواعد به ظاهراً جذابی است. چنانچه همه افراد دارای شانس برابر باشند، پس برنده ها لیاقت بردن را دارند. این همان نکته کلیدی ایده شایسته سالاری است.

البته، درعمل، داستان خیلی متفاوت است. همه ی افراد شانس برابر برای موفقیت ندارند.

کودکانی که در خانواده های فقیرمتولد می شوند در دوران رشد هم فقیر می مانند. والدین مرفه قادرند که امکانات برتر خود را به فرزندانشان منتقل کنند. به عنوان مثال، در دانشگاه های برتر آیوی لیگ آمریکا، تعداد بیشتری دانشجوی، ازطبقه یک درصد بالای جامعه، در مقایسه با کل نیمه پایینی کشور پذیرفته می شوند.

اما مشکل فقط این نیست که ما در رسیدن به اصول شایسته سالاری که مدعی آن هستیم اهمال کرده ایم. این خود آرمان شایسته سالاری است که دارای نقطه ضعف است.

یک بعد تاریک در آن وجود دارد. شایسته سالاری باعث تضعیف مصلحت و منافع عمومی جامعه می شود. باعث غرور بیش از حد در بین برنده ها و احساس حقارت در افرادی که احساس باخت می کنند، می شود.

باعث می شود که افراد موفق آنچنان غرق موفقیت خود شوند که فراموش کنند اقبال خوب و شانس هم به آنها در این مسیر کمک کرده است.

و باعث می شود که فکر کنند نسبت به افراد کم شانس تر، و یا با مدرک تحصیلی پایین تر، بهتر هستند.



ساختن این کشور نقش داشته‌ام. من هم در این اتفاق بزرگ عمومی شریک هستم.»

این گونه تفکر مدنی امروزه از زندگی عمومی ما به میزان زیادی حذف شده است.

ما اغلب تصور می‌کنیم که درآمد افراد معیار مشارکت آنها در منافع عمومی جامعه است.

در حالی که این اشتباه است. مارتین لوتر کینگ، توضیح داد که چرا.

او ضمن بازتاب اعتصاب کارگران خدمات بهداشتی در شهر ممفیس در ایالت تنسی تنها کمی قبل از این که ترور شود، گفت، «نهایتاً، مشخص شد که فردی که زبانه‌های ما را جمع می‌کند، به اندازه یک پزشک اهمیت دارد، چون اگر او وظیفه خود را انجام ندهد، بیماری همه جا را فرا می‌گیرد. همه‌ی کارها دارای عزت هستند.» همه‌گیری امروزه این موضوع را روشن می‌کند. نشان می‌دهد که چقدر عمیق اعتماد می‌کنیم در مورد قشر ضعیف که اغلب نگاه تحقیرآمیز به آنها داریم. کارگران تحویل، کارگران تعمیر و نگهداری، کارمندان فروشگاه‌های مواد غذایی، کارگران انبار، راننده‌های کامیون، دستیاران پرستار، کارگران نگهداری از کودکان، افراد مراقبت‌های پزشکی در منزل. اینها پردرآمدترین یا با افتخارترین کارگران نیستند. اما حالا، ما آنها را به عنوان کارگران خدمات اساسی می‌بینیم. این لحظه‌ای برای یک بحث عمومی است در مورد این که چگونه حق الزحمه، قدردانی و به رسمیت شناختن آنها با توجه به اهمیت کار آنها بایستی تعدیل گردد. وقت آن است که اخلاقی و حتی از نظر معنوی، غرور ناشی از شایسته‌سالاری خود را زیر سؤال ببریم.

آیا من مستحق امکاناتی که باعث شکوفایی من می‌شوند، هستم؟ آیا این نتیجه تلاش من است که، برحسب اتفاق، در جامعه‌ای زندگی می‌کنم که به استعدادها جایزه می‌دهند؟ یا این اقبال خوب من است؟ تاکید بر این که موفقیت من مدیون خودم است کار خود را در جای دیگران دیدن را مشکل می‌سازد. قدردانی از نقش شانس در زندگی می‌تواند باعث فروتنی خاصی شود. این، به خاطر رویداد تولد، یا لطف خدا، یا رمز و راز سرنوشت است، که من موفق هستم.

این روحیه فروتنی فضیلت مدنی است که اکنون به آن نیاز داریم. این آغازی است برای دست کشیدن از (خصلت‌های) اخلاقی ناپسند ناشی از موفقیت، که ما را از هم جدا می‌سازد. آنسوی تفکر ناشی از شایستگی را که یک زندگی جمعی به دور از کینه و دشمنی و با بخشندگی بیشتر است به ما نشان می‌دهد.

TED

Michael Sandel • Political philosopher

این مسئله روی سیاست تاثیرگذار است. یکی از قوی‌ترین عواملی که باعث پس زدن و واکنش جامعه می‌شود این است که، قشر ضعیف احساس کند قشر فرهیخته نسبت به آنان حس برتری دارد. این اعتراضی منطقی است.

با وجود این که روند جهانی شدن باعث عمیق شدن نابرابری و رکود درآمدها شد، طرفداران آن، پیشنهادهای تحریک آمیز برای قشر ضعیف داشتند. «اگر می‌خواهید در اقتصاد جهانی رقابت کنید و برنده شوید به دانشگاه بروید.» «درآمد شما بستگی به تحصیلات شما دارد» «اگر بخواهید، می‌توانید.» این نواخ توهینی را که در این توصیه مستتر است نادیده می‌گیرند. اینکه اگر به دانشگاه نروید، اینکه اگر در اقتصاد جدید شکوفا نشوید، شکست شما تقصیر خودتان است. مفهومش همین است. عجیب نیست که عده زیادی از قشر ضعیف از نواخ شایسته سالار رویگردان شدند.

حال چه کار بایستی انجام دهیم؟ ما نیاز است که در سه اصل زندگی اجتماعی خود تجدید نظر کنیم:

نقش دانشگاه، شان و منزلت کار و مفهوم موفقیت. باید با تجدید نظر در رابطه با نقش دانشگاه‌ها به عنوان مبنایی برای فرصت‌های شغلی شروع کنیم. برای تعدادی از ما که همراه با تحصیل کرده‌ها کار می‌کنیم، راحت است که یک حقیقت ساده را فراموش کنیم: خیلی از افراد مدرک چهار ساله (لیسانس) دانشگاهی ندارند. در واقع، نزدیک به دو سوم از مردم آمریکا ندارند. در نتیجه احمقانه است که مدل اقتصادی تعریف کنیم که در آن مدرک دانشگاهی شرط لازم برای داشتن شغل محترمانه و زندگی خوب باشد.

تشویق مردم برای رفتن به دانشگاه کار خوبی است. حتی افزایش دسترسی به دانشگاه برای افرادی که توانایی پرداخت را ندارند، کار بهتری است. ولی این راه حل نابرابری نیست. ما باید کمتر روی تجهیز مردم برای نبرد شایسته سالارانه تمرکز کنیم، و تمرکزمان بیشتر روی بهبود شرایط زندگی برای کسانی که مدرک دانشگاهی ندارند ولی خدمات اساسی به جامعه ارائه می‌دهند باشد.

ما باید شأن و منزلت کار را باز نگری کرده و آن را در مرکز سیاست‌های خود قرار دهیم. با باید به یاد داشته باشیم که کار فقط برای تامین مایحتاج زندگی نیست، بلکه برای خدمت در جهت منافع عمومی و به رسمیت شناختن آن است.

حس تعامل و همکاری، همزیستی، حس مشترک میهن دوستی. این ارزش‌های بنیادی از طریق تامین و مصرف مایحتاج همگانی به دست نمی‌آید. بلکه از طریق شغل آبرومند و دستمزد مناسب بدست می‌آید.

شغلی که به ما این امکان را بدهد که بتوانیم بگوییم، «من در



عناصر تشکیل دهنده فرهنگ

عبارتند از الگوهای متداول رفتار روزانه زندگی افراد در جامعه و تعامل آنها با یکدیگر. این سنتها به شیوه های کنش و رفتار قابل قبول مربوط می شود که معمولاً تخطی از آنها خلاف نزاکت، ادب و یا صرفاً ناموجه تلقی می شود، ولی کسی را به خاطر آن تنبیه نمی کنند. بعضی از این رفتارها جنبه تشریفاتی دارد، مانند نحوه خوردن، آشامیدن، پوشش ظاهری، دست دادن و یا آئین های قومی و مذهبی مربوط می شود.

ب: آداب، شعائر و اخلاقیات

از جمله قواعد جدی تر جامعه هستند که پایبندی به آنها اساسی تلقی می شود در واقع آنها جنبه اجباری دارند و ضمانت اجرایی شان نیز بازتاب های هیجانی فراتر از معمول دارد در اینجا ارزش های اساسی مربوط به فرهنگ جامعه مطرح است و درستی و نادرستی، اخلاقی و غیر اخلاقی بودن اعمال، اندیشه ها و احساسات در معرض داوری قرار می گیرد.

نمادها

نمادها یا سنبل ها یکی دیگر از عناصر و ابزارهای مفید برای شناخت گستره ظرفیت و پویایی فرهنگ جامعه می باشد. نماد عبارت است از یک اشاره، مضمون، شیئی یا رفتاری که در روابط اجتماعی به کار می رود تا به وسیله آن، چیز دیگر را القاء یا تداعی کند. نماد یک نشانه ارتباطی است که نوعی آگاهی را با ساده ترین و وسیع ترین شکل منتقل می کند.

ما در علوم مختلف مثل ریاضیات، کامپیوتر و اطلاع رسانی از نمادها استفاده می کنیم. همین نمادها هستند که با نصب آنها در شهرها و جاده ها و اماکن مختلف کار تردد سامان یافته و تسهیل می شود. مثلاً امروزه: علامت «ممنوعیت کشیدن سیگار» در بیشتر جاها به چشم می خورد و به عنوان یک عامل بازدارنده رفتاری به کار می رود. نمادهایی مانند: «بوق زدن ممنوع» و سایر نمادهای ترافیکی رانندگان را به عمل یا خودداری از عملی امر و نهی می کنند. جامعه شناسان معتقدند که اجتماعات و

فرهنگ و جامعه از عناصر و عوامل مختلف تشکیل شده و تأثیر می پذیرند. پویایی و ایستایی این دو مفهوم به ماهیت متغیرهای آنها بستگی دارد. توجه به مؤلفه های فرهنگی در جامعه، در کنار فواید نظری، واجد کاربردهای علمی نیز هست، چرا که فرهنگ روی رفتار آدمیان اثر می گذارد، اصول اخلاقی و بایدها و نبایدها را ترسیم می کند، نقش ها و ارتباطات را تنظیم می کند و در یک جمله هر آنچه که با کنش و اندیشه فردی و جمعی، عرف و عادات، خلق و خوی، انگیزه ها، الگوها و شیوه های زندگی خصوصی و عمومی مربوط است، روشن می کند. اینکه مردم به کار، تولید، طبیعت، زمان، اوقات فراغت، خانواده، ازدواج، طلاق، ثروت، علم، توسعه، دین، سیاست چگونه می اندیشند، بی شک بازتاب فرهنگ آن ملت است. در واقع این محیط فرهنگی ملتهاست که هویت و اصالت آنها را در عرصه داخلی و بین المللی مشخص می کند. و بر اساس این دیدگاه، تعالی و انحطاط ملتها در گرو پویایی و تحرک یا ایستایی و رکود فرهنگهاست.

مؤلفه های هفت گانه فرهنگ به قرار زیر است:

- ۱ - هنجارها ۲ - نمادها ۳ - نقش ها ۴ - بینش ها ۵ - ارزش ها ۶ - علوم و فنون ۷ - ساختارها

هنجار

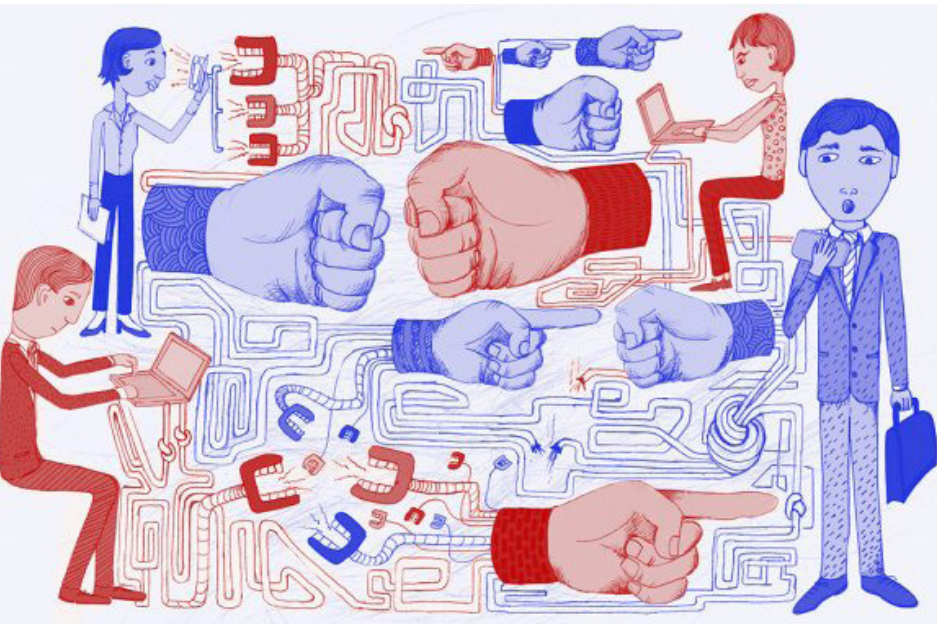
در اصطلاح لغوی به گونیا گفته می شود و برای تراز گرفتن است، زیرا هر رفتاری را با گونیا می سنجند. آداب، سنتها، قواعد و قوانین یا الگوهای رفتار مورد انتظار فرد را هنجار می گوئیم که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و ضمانت اجرای آن شیوه های سنتی پاداش و تنبیه است.

عمده ترین انواع هنجارها عبارتند از:

الف - سنت های عامه

ب - آداب، شعائر و اخلاقیات

الف: سنت های عامه



و اصول حاکم بر آن تشکیل می‌دهند. داوری ما بر رفتار و گفتار و پندار دیگران بر اساس ارزش‌های ما انجام می‌شود. ارزش‌ها به ما می‌گویند چه چیز مطلوب است و کدام روش از نظر اجتماعی نامطلوب و نکوهیده است که جوامع و فرهنگ‌های مختلف معیارهای متفاوتی برای ارزش‌ها دارند و به تناسب بینش، باورها و اعتقادات خود روی رفتار و پندار خویش و دیگران داوری می‌کنند.

علوم و فنون (تکنولوژی)

پدیده یا دانش فنی، یکی از عناصر پر قدرت فرهنگ به حساب می‌آید. بی‌تردید نقش علم و تکنولوژی در تمام زمینه‌های زندگی انسان تعیین کننده است. برخی برای سهولت کار تحلیل، به تفکیک میان دانش فنی مادی و تکنولوژی اجتماعی مبادرت نموده‌اند. تکنولوژی اجتماعی به دانش‌هایی مربوط می‌شود که به ما می‌آموزد چگونه جنبه‌ها و ابعاد فنی و نهادهای جامعه را تأسیس، نگهداری و راه‌اندازی کنیم. مثلاً تأسیس یک دانشگاه، کارخانه، مؤسسه اعتباری، بازرگانی و غیره و اداره بهینه آنها در جهت منافع عام از آن جمله‌اند و به موازات آن، آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی مانند فرهنگ مشارکت در اداره امور جامعه و... مطرح‌اند.

ساختارها

ساختار اجتماعی تا حدودی نمایشگر فعالیت و ارتباط متقابل نقش‌هاست ولی در عین حال حقوق و تکالیف سازمان یافته میان افراد و گروه‌ها را نیز مشخص می‌کند. نهادهای اصلی جامعه، نوع و حدود این ساختارها، روابط عمومی و افقی آن را ترسیم می‌نمایند. تمام مؤلفه‌های فرهنگی که به آنها اشاره شد، مانند آگاهی‌ها، اعتقادات و ارزش‌ها در شکل و ماهیت ساختارها تأثیر دارند، زیرا این مردم جامعه هستند که در نقش‌های مختلف، نهادها را برای تنظیم روابط و تأمین نیازمندی‌ها به حرکت در می‌آورند.

منبع: کتاب ارتباطات؛ افکار عمومی و جنگ روانی، علی اکبر رضایی - محسن فردرو و همکاران، انتشارات عباسی ۱۳۸۸

توده‌های مردم را می‌توان در مسیر دگرگونی به سمت توسعه پایدار و سامان یافته با این نمادها هدایت کرد که این نمادها گاهی تصویری هستند و زمانی کلامی و یا آهنگین. نمادهای ارزش آفرین در فراگرد جامعه پذیری نقش والایی ایفاء می‌کنند. سرود ملی و پرچم یک کشور نمادهایی هستند که وفاق، یکپارچگی، همبستگی و عزم ملی را در مردم یک جامعه بیدار و زنده نگه می‌دارند.

نقش‌ها

درک فرهنگ یک جامعه نیازمند مطالعه و تحلیل رفتار و نقش افراد آن است، از مسیر این نقش‌ها چگونگی ارتباطات فردی و اجتماعی شکل و سامان می‌یابد.

انسان در نقش یک روزنامه نگار، نویسنده، بازیگر تئاتر یا سینما، نقاش، شاعر، عکاس و... همواره به این موضوع گرایش طبیعی دارد که کنش، گویش و پوشش متناسب و قابل انتظار با حرفه خود را انتخاب کند و در روابط اجتماعی بروز دهد.

بینش‌ها (ایدئولوژی)

فرهنگ یک ملت بیش از هرچیز تحت تأثیر بینش‌ها، عقاید و ایدئولوژی‌های حاکم بر آن است. ایدئولوژی متکی به ایمان در فراسوی شناخت عقلی، علمی و تجربی قرار دارد و به همین لحاظ بسیاری از الگوهای رفتاری و بینشی افراد در جامعه را شکل می‌دهد. ایدئولوژی، ممکن است منشأ دینی و یا غیر دینی داشته باشد ولی به هر حال تأثیر آنها در کنش و بینش جامعه قطعی و مسلم است. ایدئولوژی هم باعث اتحاد و وفاق می‌شود و هم می‌تواند تفرقه انگیز باشد. به عبارت دیگر ایدئولوژی در صورتیکه با سنت‌ها و فرهنگ یک ملت هماهنگ باشد، می‌تواند به تحکیم وضع موجود کمک کند، ولی اگر جز این باشد، ممکن است به تبعیض، جدایی و تنش در جامعه دامن بزند.

ارزش‌ها

عمده‌ترین قسمت فرهنگ را ملاک‌ها و معیارها



هدف تان را باور کردنی و ملموس کنید

بتوان بدون کوچکترین مشکلی دويد.پيش از دويدن، راه برويد . گاهی اوقات، مردم در خاتمه سمینار به من مراجعه می کنند و می گویند در خصوص هدف مالی شان تصمیم گیری کرده اند. وقتی از آنها سؤال می کنم که هدف تان چیست، می گویند تصمیم دارند ظرف یک یا دو سال میلیونر شوند! بطور تقریبی این افراد به هیچ پولی دست نمی یابند و یا حداقل با مقدار کمی مواجه خواهند شد. آنها بطور معمول در دهه ی ۳۰ یا ۴۰ زندگی شان به سر می برند. و ناکارآمدی حالی خود را به دوش می کشند. با این حال تصور می کنند که می توانند تمام تجربیات را خنثی نموده و با آمادگی اندک، منابع محدود و بدون داشتن فکر و برنامه ریزی مشخص به سوی ثروت روزافزون بطور آنی گام بردارند. آنها معتقدند تنها کاری که باید انجام دهند، برخورداری از افکار مثبت است تا به صورت جادویی تمام الزامات مقابله با سال ها شکست و یأس را به طرف خود جذب کنند. وقتی مردم به من می گویند که قصد دارند خیلی زود میلیونر شوند، به آنها اینطور توصیه می کنم که ابتدا هزار دلار به دست آورند، بعد وقتی توانستند این مبلغ را پس انداز کنند و از شر ناملایمات رها شوند، می توانند ده هزار دلار اندوخته، پس انداز کنند .

در تعیین مقصد نهایی در هر دوره ای از زندگی، چشم انداز طولانی مدت را انتخاب کنید. این روش که اکثر افراد موفق در تمام حیطه ها بکار برده اند نیازمند این است که چندین سال پیش روی خود را ببینید و تعیین کنید در انتهای این دوره کجا خواهید بود. سپس اندیشه بازگشت به سوی آینده را تمرین کنید. در فرضیات تان از

برایان تریسی یکی از سخنوران نامدار در حوزه موفقیت تجاری می باشد او در بخشی از سخنرانی ها و کتاب های خود بر موضوع هدف گذاری واقع بینانه تاکید می کند او می گوید:

اطمینان داشته باشید که اهداف تان باورپذیر و واقع گرایانه است. ناپلئون هیل می گوید: «انسان می تواند هر چه را که در ذهن خود تصور می کند، بدست آورد.» وقتی در مورد مقصد آینده تان تصمیم می گیرید، هدف تان باید کاملاً واقع گرایانه باشد. باید بصورت چیزی باشد که ذهن تان بتواند به آن بپردازد؛ چیزی که شما را به چالش و بحران بکشد؛ اما در عین حال مطمئن باشید که بدان دست خواهید یافت. علت باور کردن اهداف این است که اگر هدفی را مشخص کنید که فراتر از حد تصور و توان تان باشد، به جای انگیزه دادن به شما، بیشتر مأیوس و ناامیدتان می کند. اگر اهدافی بالا برای خود برگزینید ضمیر ناخودآگاه انگیزه شما را متوقف خواهد ساخت. شما اگر نتوانید در ضمیر ناخودآگاه خود این باور را داشته باشید، هرگز نمی توانید به هدف برسید. هیچ کدام از توانمندی های ذهن و روان تان برای رسیدن به هدف به شما کمک نخواهد کرد. تنها برای مدتی با انگیزه و هیجان زده خواهید بود، اما وقتی در راه دستیابی به هدف با مسئله ای مواجه شوید، جرأت و قدرت خود را از دست داده و دست از کار می کشید.

وقتی هدف را تصویر کردید، توانمندی های ذهنی تان را برای دستیابی به آن چندین برابر می کنید. برای دستیابی به اهداف بزرگ در وهله ی اول باید تلاش زیاد کرد. ابتدا باید راه رفت تا

برای کارهای دستیابی می باشند. هر چه دلایل شما برای دستیابی به هدف بیشتر باشد، با انگیزه تر خواهید بود. هر چه دلایل تان بیشتر باشد، در روبرو شدن با هر نوع مسئله ای پافشاری بیشتری خواهید کرد. هر چه دلایل تان بیشتر باشد احتمال اینکه در راه دستیابی به مقصد بدون توقف به پیش روید، بیشتر از حد تصور تان خواهد بود. بیان کردن) با استفاده از این شیوه، یک هدف خاص و معین را می نویسید؛ شما نمی توانید به هدفی برسید که حتی نمی توانید آن را بطور آشکار بنویسید. هر چه زمان بیشتری را صرف دقت کردن و توصیف اهداف تان نمایید، اطمینان بیشتری خواهید داشت که هر قدمی را که برمی دارید در راستای درست بوده است.

یکی از بدترین موانع ناخودآگاه، احساس عدم شایستگی است. این احساس وقتی خلق می شود که بطور واقعی شایستگی شادمانی، سلامتی و خوشبختی را نداشته باشید. این احساس در اکثر افراد دیده می شود و برای اکثر اشخاص به یک مانع بزرگ بر سر راه موفقیت شان تبدیل می شود. این مانع در عباراتی مثل: «من به میزان کافی خوب و شایسته نیستم» ظاهر می شود.

حقیقت این است که شما لایق تمام ارزش های خوب و خوشایند زندگانی هستید تا وقتی که با ارزش دهی به افراد دیگر و به جهان اطراف تان به آن ارزش ها دست یابید. در حین توسعه ی استعدادها و مهارت هایتان، سرگرم انجام کارهایی می شوید که به دیگران سود برساند که در این صورت شایسته ی کسب پاداش هستید. هرگز نباید احساس عذاب وجدان و یا عدم شایستگی کنید.



نقطه ای مناسب در آینده به جایی بنگرید که اینک هستید. سپس به کارهایی که می توانسته اید انجام دهید بیندیشید امروز آغاز کنید تا از نقطه ی کنونی به جایی که می خواهید در آینده باشید، بروید.

نگرش بلند مدت به شما این فرصت را می دهد که خود و زندگی تان را با وضوح بسیار بیشتری ببینید. نشان می دهد اگر بطور قطع می خواهید به هدف تان برسید، چکار باید بکنید و انجام چه کاری را باید متوقف نمایید.

چهار شیوه توانمند در تعیین هدف وجود دارد ، شما می توانید از شیوه مخصوص برای تسریع دادن به پیشرفت و افزایش احتمال رسیدن به هدف در زمان مقرر استفاده کنید. این چهار شیوه عبارتند از: تجسم کردن، احساس کردن، توجیه نمودن و بیان کردن :

تجسم کردن) تمام بهبودها در دنیای بیرون، ماحصل بهبودی در تصاویر ذهنی ما از خود و آینده روشن مان است. با حاصل نمودن یک تصویر ذهنی واضح از مقصد و هدف والای خود، به تجسمی از آن دست خواهید یافت. توانایی شما در تجسم کردن، از جمله عجیب ترین قدرت هایی است که برخوردارید. هر زمان که به تصویر هدف والای خود به گونه ای جواب میدهید که گویی محقق شده است، این پیام را در عمق ضمیر ناخودآگاه تان جای می دهید. هر چه واضح و آشکارتر اهدافتان را در ذهن خود تجسم کنید، سریع تر به واقعیت آنها دست خواهید یافت.

احساس کردن) وقتی به هدف تان که تجسم و بیان نمودید، حالت احساسی می دهید، در حقیقت حسی را خواهید داشت که اگر به هدف رسیده بودید، آن را تجربه می کردید. هر چه تمایل شما برای رسیدن به هدف، بیشتر و با رغبت شدیدتری باشد، قدرت بیشتری صرف نموده و سریع تر به هدفتان دست می یابید.

توجیه کردن) هدف خود را با به نگارش در آوردن تمام دلایل مورد نیازتان برای رسیدن به آن و منفعتی که از دستیابی به هدف عایدتان می شود توجیه نمایید. لیستی از تمام شیوه های بهبود زندگی تان در زمره دستیابی به این هدف تهیه و تدارک ببینید. دلایل، مثل سوخت

جامعه ای که همه چیز در آن فروشی است

شمار پیمانکاران نظامی خصوصی در میدان جنگ از شمار سربازان نظامی آمریکا بیشتر است؟ طی سه دهه اخیر، ما در یک انقلاب اساسی زندگی کرده ایم. تقریباً بدون آن که بدانیم از داشتن اقتصاد بازار به جوامع بازار حرکت کرده ایم. تفاوتش این است: اقتصاد بازار یک ابزار است، یک ابزار باارزش و موثر، برای سازماندهی فعالیت سازنده، اما جامعه بازار جایی است که تقریباً همه چیز فروشی است. این روشی از زندگی است که در آن تفکر بازار و ارزش های بازار شروع به چیره شدن بر تمامی ابعاد زندگی می کنند: روابط شخصی، زندگی خانوادگی، سلامت، تحصیل، سیاست، قانون، حیات مدنی.

مایکل ساندل فیلسوف سیاسی پرسشی طرح می کند با این مضمون که نقش پول و بازار در جوامع ما چیست؟ آیا می خواهیم جامعه ای داشته باشیم که همه چیز در آن فروشی است؟ یا کالاهای اخلاقی و شهروندی خاصی نیز هستند که بازارها جای خرید فروششان نیست و پول قدرت خریدنش را ندارد؟ او می گوید: امروزه، چیزهای اندکی هست که با پول نمی شود خرید. اگر شما محکوم به زندان در سانتا باربارای کالیفرنیا شوید، می توانید یک سلول مجهز بخرید. شبی هشتاد و دو دلار. اگر به یک پارک تفریحی بروید و نخواهید برای وسایل تفریحی پرترفدار در صف های طولانی بایستید، در بسیاری از پارک ها،



توسل به مکانیزم های بازاری، و تفکر بازاری و راه حل های بازاری، در عرصه های بزرگ و بزرگتر. چرا نگران تبدیل شدن خود به جوامع بازار هستیم؟ یکی از این دلایل به نابرابری مرتبط است. اگر تنها چیزهایی که با پول تعیین می شد، داشتن قایق تفریحی یا مسافرت های لوکس یا اتومبیل بی.ام.و بود، نابرابری اهمیت چندانی نداشت. اما وقتی که پول به شکلی فزاینده نقش تعیین کننده ای در دسترسی به ضروریات یک زندگی خوب می یابد نابرابری اهمیت بسزایی می یابد. نابرابری در مراقبت های بهداشتی، نابرابری در دسترسی به بهترین تحصیلات، داشتن صدای سیاسی و نفوذ در کمپین ها

با پرداخت پول بیشتر، نفر اول صف می شوید. به این ها می گن بلیط از ما بهتران یا بلیط سریع السیر. در واشنگتن دی سی صف های طولانی تشکیل میشود برای شرکت در جلسات مهم استماع کنگره. برای لابی گران سیاسی و دیگرانی که مشتاق حضور در این جلسات استماع هستند اما نمی خواهند توی صف انتظار بایستند، شرکت هایی هست، که کارشان در صف ایستادن است، و می توانید به آن ها مراجعه کرده مبلغ مشخصی را بپردازید، و درست قبل از شروع جلسه، در جای اول صف قرار بگیرید و در ردیف اول صندلی های سالن بنشینید. نحوه جنگیدن ما در میادین نبرد را در نظر بگیریم. آیا می دانستید که در عراق و افغانستان،

دلیل دومی نیز وجود دارد. وقتی تفکر بازار و ارزش های بازار به میان می آید، ممکن است که مفهوم فعالیت ها را تغییر دهد و بر رویکردها و هنجارهایی تاثیر بگذارند. برای مثال برخی از مدارس ارائه محرک نقدی به بچه ها در ازای گرفتن نمره خوب یا امتیاز بالا در امتحانات یا مطالعه کتاب را امتحان کرده اند. ۵۰ دلار در ازای نمره الف ۳۵ دلار برای نمره ب. در دالاس تگزاس، برنامه ای دارند که به بچه های هشت ساله به ازای هر کتابی که بخوانند، دو دلار می دهند. بعضی ها با محرک نقدی در انگیزه بخشی برای موفقیت موافقت، بعضی ها هم مخالفند. آیا پاداش نقدی انگیزه اصلی را مخدوش، مختل و یا از بین می برد؟

باید نتیجه این آزمایشات را به اطلاع تان برسانم. پول نقد در ازای نمرات خوب نتایج مختلفی داشته است، در بخش عمده ای، منجر به نمرات بالاتر نشده است. اما دو دلار به ازای هر کتاب بچه ها را به خواندن کتاب های بیشتر رهنمون کرده است. اما به طرف کتاب های کوتاه تر هدایت کرده است.

سوال اصلی این است که بعد از این بچه ها یاد خواهند گرفت که مطالعه یک کار روزانه است، یا نوعی مقاطعه که برای انجامش مزد می گیری. یا این که شاید در ابتدا به خواندن هدایتشون کند وبعد باعث شود که عاشق مطالعه شوند؟

آوردن مکانیزم های بازار و مشوق های نقدی درباره کالاهای غیرمادی و فعالیت های اجتماعی از جمله تدریس و یادگیری یا ارتباط با هم در زندگی شهروندی، ممکن است کالاهای ارزشمند و رویکردهای غیرمادی ارزشمند را کم ارزش نمایان کند. می توانند مفهوم کردارهای اجتماعی را عوض کنند.

باید پرسیم که بازارها به کجا تعلق دارند و به کجا تعلق ندارند، و در کجاها ارزش ها و رویکردهای قابل توجه را تضعیف می کنند.

طی سه دهه گذشته، وقتی که توجیه بازار و تفکر بازار دست به دست هم دادند و شأن پیدا کردند، گفتمان عمومی ما در این دوران تهی شده است، خالی از مفهوم اخلاقی بزرگتر.

افزایش نابرابری، بازاری کردن تمامی جوانب زندگی منجر به شرایطی می شود که توانگران و آنانی که زندگی ساده تری دارند، دچار شکافی فزاینده شود.

مسئله بازارها عمدتاً یک مسئله اقتصادی نیست. بلکه این است که ما چگونه می خواهیم با هم زندگی کنیم. آیا می خواهیم جامعه ای داشته باشیم که همه چیز در آن فروشی است، یا کالاهای اخلاقی و شهروندی خاصی نیز هستند که بازارها جای خرید فروششان نیست و پول قدرت خریدنش را ندارد؟

از سوی دیگر دن اسلیتر و فرن تونکیس در کتاب جامعه بازار آن را بعنوان نظریه اجتماعی مدرن تحلیل کرده اند. منطق بازار بصورت گسترده ای نهادهای اجتماعی و موقعیت های انسانی را با مفاهیمی همچون رقابت و سرمایه گذاری و فایده مندی گره زده است. تفسیرهای متفاوتی از بازار وجود دارد. مناسبات بازار چارچوبی برای فهم نظم اجتماعی جدیدی است که با آن روبرو هستیم.

آنچه مهم است تلاش برای درک بازار به منزله پدیده ای اجتماعی است. جامعه ای که همه جنبه هایش به نحو فزاینده ای زیر سیطره مبادله پولی کالاها قرار گرفته است. سیطره ای که صرفاً اقتصادی نیست و ارزش های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را تغییر خواهد داد.

سرمایه فرهنگی و سازمان فرهنگی نوین



سمت ترویج عادت های فرهنگی؛ قریحه فرهنگی؛ داوری زیبا شناختی؛ درک هنری؛ ترجیحات و علایق و گرایش به اشیای فرهنگی در سبک های زندگی جهت داده شده اند. این مشکل در درازمدت در حوزه تمدنی بشر خود را نشان خواهد داد. ضعف سرمایه فرهنگی در جوامع انسانی در آینده به جهل و نادانی منجر می شود و خسران و زیان برای تمدن های بشری خواهد داشت. در چنین شرایطی سازمان فرهنگی مسئولیت بیشتری را بدوش می کشد و مجبور است ضعف سرمایه فرهنگی را در زندگی روزمره مردم جبران نماید. زندگی روزمره مفهوم جدیدی در جامعه شناسی است که از ابهام مفهومی خارج نشده است. افراد در جریان زندگی روزمره تجربه های عملی بکار می گیرند و برای ایجاد سهولت در زندگی آنها را تعدیل می نمایند. زندگی روزمره ما تحت تاثیر ایستارها و کنش ها و ساختارهای شناختی است که با رواج فزاینده رسانه ها و تولید انبوه کالاها و صنایع فرهنگی از هم گسیخته و ناهمگون شده است. مردم دچار هویت های چند گانه شده و رسانه ها تسلط خود را بر جهت دهی به افراد تقویت کرده اند. روز بروز مهارت افراد در انتخاب راه و روش زندگی مطلوب کاهش می یابد و انتخاب های خود را به تبلیغات رسانه ها و قدرت تاثیر گذاری آنها می سپارند. آگاهی های کاذب از طریق رسانه ها، محور کنش های ما در زندگی روزمره شده اند و نوعی فرهنگ سطحی برای گذران زندگی از طریق رسانه ها ترویج می شود. این نوع فرهنگ می تواند واسطه ای بین فرهنگ اصیل و ماندگار با زندگی

اگر بخواهیم موقعیت های موثر بر نظام فرهنگی را مورد توجه قرار دهیم لازم است به سرمایه فرهنگی نیم نگاهی داشته باشیم. سرمایه فرهنگی عمدتاً ذهنی است. اندیشمندان سرمایه فرهنگی را با شاخص تحصیلات و آموزش؛ پیشینه خانوادگی؛ عادت های فرهنگی؛ قریحه فرهنگی؛ داوری زیبا شناختی؛ درک هنری؛ ترجیحات و علایق؛ گرایش به اشیای فرهنگی؛ و نمونه های آن مشخص می نمایند. سرمایه فرهنگی در محدوده ارتباطی انسان ها با یکدیگر قرار دارد. نیروی شناخت؛ قدرت تفکر، استدلال و عقل و بکارگیری صحیح از توانایی و استعداد فردی و جمعی است. بنابراین این هر گونه آموزش و یادگیری و تحصیل و ذوق و قریحه و خلاقیت و نوآوری می تواند شاخصی از سرمایه فرهنگی باشد. سرمایه فرهنگی با پرورش قوه عقل و فراگیری معرفت و تعالی اندیشه و خود شناسی و هستی شناسی ارتباط دارد و به نوعی با شناخت و توانایی بهره گیری از عقل و اندیشه گره خورده است. اگر چه در جهان امروز تحصیلات شاخص ظاهری سنجش این سرمایه است اما همه ما خوب میدانیم که با ظهور مدرک گرایی متاسفانه شاخص تحصیلات نتوانسته است به روشنی ابعاد تاریک و پنهان سرمایه فرهنگی را آشکار نماید. لذا برخی اوقات شاهد حضور افراد تحصیل کرده با درجات عالی هستیم که به ظاهر دارای سرمایه فرهنگی بوده و در واقعیت از حداقل های لازم برای بهره گیری از قدرت عقل و اندیشه بی بهره اند. در برخی جوامع بجای شکوفایی قدرت تعقل و تفکر و شناخت فرهنگی، مردم به

یا نظامی و ... ارزش هایی وجود دارد که بین اعضاء آن سازمان مشترک است. این باورها و ارزش ها به مرور زمان بوجود آمده و بصورت الگوهایی، فرهنگ سازمانی شده اند. ممکن است در سازمانی نوآوری های فردی تبدیل به ارزش مورد احترام آن سازمان شود و بصورت فرهنگ سازمانی مورد تشویق و ترغیب قرار گیرد. همچنین ممکن است در سازمان ها، فرهنگی بصورت غالب و خرده فرهنگ های متعددی نیز وجود داشته باشد. اگر سازمانی از فرهنگ مناسب یکپارچه سازی، نحوه کنترل، هویت، تحمل تعارض، الگوهای ارتباطی و تحمل مخاطره برخوردار نباشد سازگاری ادراکی یا رفتاری اعضاء کاهش یافته و اثربخشی سازمانی کاهش می یابد. اما منظور از سازمان فرهنگی، سازمانی است که اهداف ویژه فرهنگی دارد. فرهنگ سه بُعد مادی، اجتماعی و ذهنی (فکری، روحی، روانی و معنوی) دارد و سازمان های فرهنگی نیز به انواع مختلف تقسیم می شوند. بُعد مادی فرهنگ شامل مصنوعات و تولیداتی است که فرهنگ را به نمایش می گذارد که اشکال بیانی، نمایشی، تجسمی، صوتی، تصویری و ... دارند و ادبیات، نمایش، فیلم، موسیقی، هنرهای تجسمی از تجلیات مادی فرهنگ هستند که امروزه توسط موسسات، نهادها، مراکز و سازمان های فرهنگی و هنری تولید شده و انتشار و توزیع می شوند و بعنوان کالاهای فرهنگی، مصرف انبوه نیز یافته اند. بُعد ذهنی یا معنوی فرهنگ همان باورها، اعتقادات، ارزش ها، هنجارها و شیوه های فکری و احساس جمعی هستند که می توانند توسط سازمان ها ترویج و تبلیغ شوند. بُعد اجتماعی فرهنگ شامل دانش، معرفت، شیوه عمل جمعی، آیین ها، سنت ها و مراسم و شیوه های ارتباطی است که از طریق گزینش و دخیه سازی و برقراری ارتباط، آموزش یا نهادینه می شود. سازمان فرهنگی نوین مورد انتظار در هر سه بعد فعال می باشد. جهت گیری های کارکردی فرهنگ مبتنی بر مهارت و فن آوری ها و بصورت اعیان فرهنگی در جامعه نمود می یابد. کالاهای فرهنگی و هنری، خدمات ترویجی و آموزشی و ارتباطی و صنایع فرهنگی و هنری از نموده های فرهنگ می باشند. کالاهای فرهنگی و هنری وسایل و ابزاری هستند که به نیازهای فرهنگی پاسخ می دهند و بخشی از سازمان های فرهنگی موسساتی هستند که تولید این نوع کالاها را بعهدہ دارند. خدمات ترویجی و آموزشی در حوزه فرهنگ و هنر توسط نوع دیگری از سازمان های فرهنگی انجام می شود و صنایع یا تجهیزات فرهنگی در آن گروه از سازمان های فرهنگی و هنری تولید می شوند که مصنوعات فرهنگی و هنری را در الگوهای جدید مصرف انبوه به مخاطبین عرضه می کنند. صنایع فرهنگی بدین معنا نیست که همه شاغلین در آن، فرهنگی و هنرمند هستند بلکه فن آوران، مدیران، حسابداران، کارگران و بسیاری از عوام دیگر در آن کار می کنند و نتیجه حاصل از آن صنعت، نوعی محصول فرهنگی

باشد و می تواند نیازهای اولیه ما را برای گذراندن زندگی روزانه تامین نماید. در این فرهنگ روزمره نوعی عامه گرایی و توده ای شدن فرهنگ مشاهده می شود و عرصه ای از ارزش ها و الگوهای رفتاری فرودست و متعارض است که با فرهنگ ناب قابل مقایسه نیست. رسانه ها نیز بصورت فزاینده ای خود سرانه عمل می نمایند و زمینه پردازی های متنوع و سرگرم کننده زندگی را به یک نوع شیفتگی و بازیگوشی گذرا تبدیل نموده اند. قدرت رسانه ها در بازسازی نوعی واقعیت کاذب یا واقعیت نمایی انسان ها را به نظاره گرانی تبدیل کرده که به تماشای تصاویر متنوع و رنگارنگ از زندگی نشسته اند. این فرایند هویت های گروهی جدیدی بوجود آورده که با گفتمان های فرهنگ ناب و سنتی متفاوت است و پیوسته مورد چالش و تغییر قرار دارد. انبوه تولیدات صنایع بزرگ به مراکز فراغت و تفریح وارد شده و تبلیغات مصرفی بی رویه آنان را تضمین مینماید. محصولات و تولیدات انبوه که برای نفع اقتصادی تولید شده اند برای مصرف به کالاهای معنا دار فرهنگی تبدیل می شوند و در زندگی روزمره مردم صورت نمادین در پایگاه اجتماعی می یابند. از سوی دیگر در سبک زندگی الگوهای رفتاری تجاری و مصرفی جدید ترویج می شود و بتدریج موجب تغییر در الگوهای شناختی جوامع شده و از آنجا که عمق شناخت فرهنگی را برای اداره جوامع همراه ندارد، بتدریج موجب سطحی شدن افراد و جوامع و خالی شدن از محتوا و ارزش های انسانی می شود. الگوی مصرف کالاهای فرهنگی بعنوان بخشی از فرهنگ در زمره روینای فرهنگی جامعه محسوب می گردد. گفته اند جهان امروز، جهانی است که با مصرف شناخته می شود و پدیده مصرف و مصرف گرایی سر سلسله تحركات فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. بازاریابی محصولات که تولید انبوه دارند به شناخت بازار و شناخت رفتار مصرف کنند باز می گردد و بر فرهنگ مصرف مرتبط است. نیاز تنها عامل مصرف کالاها شناخته نمی شود. پدیده مصرف متأثر از تبلیغات و مکانیسم های فرهنگی افراد را به کنش وامی دارد و الگوهای جدید فراغت و متکثر شدن انتخاب ها و دسترسی های آسان و محیط کلان شهرها روایت سنتی از الگوی مصرف را تغییر داده است. در این شرایط هرگونه سازماندهی فرهنگی نیازمند انجام محاسبات دقیق و حساب شده است. جهان امروز، جهان سازمان ها و گروه های اجتماعی است و از طریق این سازمان دهی است که کنارهم ماندن و کنار آمدن با دیگران برای رسیدن به اهداف امکان پذیر می شود. سازمان فرهنگی واحد اجتماعی رسمی است که بطور ارادی و منطقی برای دستیابی به اهداف ویژه فرهنگی طرح ریزی شده است. سازمان فرهنگی را نباید با فرهنگ سازمانی اشتباه گرفت. فرهنگ سازمانی اشاره به ارزش های غالب دارد که بوسیله یک سازمان حمایت می شود. در هر سازمان (تجاری، صنعتی، اقتصادی



و هنری می باشند. بُعد مادی فرهنگ شامل مصنوعات و تولیدات را به نمایش می گذارند و بُعد ذهنی یا معنوی فرهنگ همان باورها، اعتقادات، ارزش ها را بصورت الگوهای هنجاری و رفتاری در می آورند. در بُعد اجتماعی این سازمان ها شیوه عمل جمعی، آیین ها، سنت ها و مراسم و شیوه های ارتباطی را آموزش یا نهادینه می سازند. توسعه فن آوری اطلاعات و ارتباطات توانایی سازمان ها را در تأثیر گذاری و گسترش فعالیت ها دو چندان نموده است. بخش محتوا در سازمان های فرهنگی بیش از بقیه بخش ها اهمیت دارد چرا که محتوا با طیف وسیعی از گونه های محتوایی دامنه وسیعی از نیاز مخاطبان را تأمین می نماید. تولید محتوای مورد نیاز اقشار گوناگون از طریق مجموعه ای از فرایندها و عملیات حاصل می شود و بصورت بسته های محتوایی یا محتوای بسته بندی شده در اختیار کاربران و مشتریان قرار می گیرد. سازمان های فرهنگی از انواع صنایع فرهنگی و هنری و انواع ابزارهای تولید برای رسیدن به اهدافشان بهره می گیرند. حضور فعال کاربران در شبکه های اجتماعی و تولید و ذخیره سازی و انتشار حجم زیادی از اطلاعات کاربران در این فضا بر فعالیت های فرهنگ سازی افزوده است و انواع کالاها و خدمات جدید مرتبط با گروه های مختلف تولید و توزیع می شود. این سازمان ها به کمک طرح های شناختی و موسسات تحقیقاتی انواع ساختارهای ذهنی مخاطبان را جستجو کرده و با یاری گرفتن از تکنیک های روان شناختی و جامعه شناختی و تبلیغات تجاری و افکار عمومی، الگوهای پیشنهادی خود را بصورت غیر رسمی انتشار می دهند و پس از کسب بازخوردها، الگوهای نهایی را در جامعه برای گروه های هویتی عرضه می نمایند. ...

منبع: بخشی از مقاله تعامل مردم با نظام فرهنگی، محسن فردرو، پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات، دیماه ۱۳۹۳

است. برای نمونه در صنعت سینما انواع متخصصین صدا، نور، صحنه، سازندگان دوربین فیلمبرداری و ابزارهای فیلمسازی، تولید کنندگان وسائل صدا و صاحبان سینما و استودیوها و بسیاری از تخصص ها و مشاغل وجود دارد که هنرمند نیستند اما مجموعه و نتیجه کار آنها یک تولید فرهنگی و هنری و یک ارتباط فرهنگی را فراهم می آورد. در مجموع سازمان های فرهنگی و هنری در شکل ها و انواع گوناگون کوچک و بزرگ به تولید کالاهای فرهنگی و هنری (همچون کتاب، آثار صوتی و تصویری و...) یا به ارائه خدمات تبلیغی و ترویجی و آموزشی (همچون آموزشگاه های هنری، موسسات تبلیغاتی و موسسات آموزشهای مذهبی و...) یا به تولید صنایع فرهنگی (همچون سینما، خبرگزاری ها و...) اشتغال دارند و بر فرهنگ جوامع اثر گذارند. سازمان های فرهنگی و سازمان های غیر فرهنگی در ارکان سازمان، بصورت نسبی ثابت هستند و یا شباهت دارند. هر دو نوع سازمان دارای اهداف، منابع، تقسیم کار، ساختار، نیروی کار، فن آوری و گروه های ذینفع هستند. اما سازمان های فرهنگی به لحاظ نوع اهداف، ساختار، شیوه و روش انجام امور و سبک مدیریت و روش هماهنگ نمودن فعالیت ها و همچنین میزان سازگاری با محیط بیرونی و اثر گذاری به محیط پیرامون و تأثیر پذیری از محیط، با سازمان ها غیر فرهنگی تفاوت دارند. امروزه بدلیل گسترش روزافزون وسائل ارتباط جمعی و پدید آمدن فن آوری نوین ارتباطی نقش سازمان های فرهنگی و هنری افزایش فزاینده یافته است و نظام های سیاسی برای دستیابی به اهداف خود از تولیدات فرهنگی و هنری برای نفوذ و تأثیرگذاری بر مردم جهان استفاده می نمایند. چالش های هویتی که از طریق شکستن مرزها و ارتباطات نزدیک ملت ها و فرهنگ ها بوجود آمده، تمامی دولت ها را با نگرانی های بیشمار روبرو ساخته است و سازمان های فرهنگی در سه حوزه هویت، تولیدات فرهنگی و ارتباطات، وظایف راهبردی بعده گرفته اند. مردم به شدت تحت تأثیر عملکرد سازمان های فرهنگی



به پاس قدردانی از چهار دهه خدمت صادقانه و عالمانه دکتر حسن سبحانی استاد فرهیخته و دانشمند کشور، بخشی کوتاه از نامه ایشان در خرداد ماه سال جاری با عنوان "در شکوه تکلیف مداری" را درج میکنیم. دکتر حسن سبحانی در نامه ای مفصل و شکوه آمیز با مروری بر خدمات شایسته و تکلیف مدارانه اش در جمهوری اسلامی از دغدغه های مختلف سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اش سخن گفت. این نامه که یک سند تاریخی - اجتماعی مهم محسوب می شود، ابعاد گسترده، علمی و کارشناسی دارد که ما در چند صفحه محدود فقط قسمت های کوتاه آن را انتخاب کرده ایم و به خوانندگان فرهیخته پیشنهاد می دهیم کل نامه را حتما در فرصت مناسب مرور نمایند. از دکتر حسن سبحانی نیز بدلیل برش های متعددی که در گزینش مطالب بعمل آوردیم عذرخواهی نموده و آرزو می کنیم مردان مومن و متقی و عالم و تکلیف مداری همچون ایشان، همچنان با قوت و استوار در مسیر اهداف مقدس انقلاب اسلامی قدم بردارند.

در شکوه تکلیف مداری

دکتر حسن سبحانی

که عمدتاً با انگیزه های احیای ارزش های دینی، انقلاب ارزشی در حال حدوث را، با صمیمیت و صداقتی بی نظیر و صرفاً با اعتمادی که به رهبری نهضت داشتند، یاری می کردند و در این ارتباط حتی از بذل مال و جان هم دریغ نمی کردند. از آن زمان که جوان بیست و پنج ساله ای بودم تا کنون که به سالمندی رسیده ام لحظه ای دغدغه احیای ارزش های مندرج در قانون اساسی آن انقلاب فراگیر مردمی را، فراموش و یا رها نکرده ام و حتی لحظ های را از تامل و اقدام برای تعمیق باورهای ظلم ستیز و آرمان های عدالت محورش، و همچنین پیراستن آن از انحرافات که قدرت طلبان و فرصت طلبان و کج اندیشان روسیاه عمدتاً خیمه زده بر امواج بلند همان اقیانوس اعتماد و تعاون و باور مستضعفان و محرومان، متوجهش نموده اند، از دست نداده ام.

ای هستی بخش کریم، تو به من منت گذاشتی و هدایت کردی تا بیش از چهل سال از کوشش هایم در عصر جمهوری اسلامی را با معیار "تکلیف مداری مدیریت کنم و تلاش خستگی ناپذیرم را برای نیل به اهدافی که دنبال می کردم، فارغ از اندازه احتمال و امکان حصول هدف، ساماندهی نمایم و پیروزی را نه لزوماً در نیل به هدف که صرفاً در عمل به "تکلیف" بجویم؛ و به این ترتیب برای همیشه، راه مصلحت گرایی و توجیه تراشی به منظور جایگزین شدن امور و مسائل با "تکلیف" گرایی را ببندم و تو میدانی که چنین کردم و در این مسیر طولانی از زمان، به عافیت جویی و فرصت طلبی و بده بستان های سیاسی-اقتصادی

ای خدای مهربان، اینک من با تمام حقارتی که در برابر تو با تمام عظمت ایستاده ام تا ذره پروری مستمرت را فریاد نمایم و از اینکه وجودم را در زمره مخلوقات همواره تسبیح گوی خویش قرار داده ای سر بر آستان کبریائی ات بسایم و به آن سجده شاکرانه، ببالم. خدای علیم من! چگونه می توانم شکر نعمتی را به جای بیاورم که به فهم نسبی تکلیفم در قبال تو و در طول آن، به ضرورت ادای آن تکلیف در قبال بندگان منجر شده است؟ و من توفیق داشته ام که به آنچه اراده فرموده ای در محدوده نه چندان گسترده فعالیت های انسانی ام، تا آنجا که تشخیص داده ام با اطمینان و آرامش کامل، عامل، و در این مسیر از کسی و چیزی جز طالبان حقیقت و مطلق حقیقت متأثر نشده باشم. ... چگونه می توانم شکر نعمت هدایت را که به تحقیق و تدبر در اسلام نصیبم کرده ای ادا کنم؟ ...

ای خدای رحمان و رحیم! تو به من ظرائف و دقایق دینی را نمایاندی که سبک زندگی ام شد. با آن در تمام عرصه های حیاتی در حد آنچه از آن به دست می آوردم و یا ادراک می کردم نفس کشیدم تا به اندازه ظرفیتم به زوایای ژرف و مضامین عمیق و آموزه های لطیفش راه یابم و چنان شد که وقتی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) موضوعیت خود را به عینیتی تدریجی نشست، احساس کردم که بستر تحقق آرزوها و امیالم را برای تجربه ظلم ستیزی اسلام، در هیئت یک سبک زندگی جامع مبتنی بر حقیقت و مبری از جهل و تاریکی و عقب ماندگی یافته ام. این بود که به مثابه قطره ای به اقیانوس انسان هایی پیوستم

نلغزیدم و جز آنچه را که به انجام آن مطابق ادراکم مامور بوده ام نجستم.

... هیچگاه نمی توان از یاد برد که پشتیبانی های تو، نه تنها موجب شد که در سراب تمکین به مصلحت، سر از ناکجاآباد تملق و چاپلوسی و ذبح ارزش های مورد وفاق و ازجمله ارزش های مندرج در قانون اساسی درنیاورم که همان ها، مسبب غوطه وری در زلال تکالیف ملی و دینی ام شد و تا کنون هم با رضایتی کامل که ضمیرم را انباشته کرده، بر پایم داشته است.

... خدای من، تو به من فرصت دادی تا دوسوم از عمر کنونی ام را در مسیری که آن را حقیقت می یافتم و می یابم به گونه ای فعال بگذرانم و نیم قرن از این سالیان طولانی را که به معلمی گذشت، در خدمت تربیت فرزندان این آب و خاک باشم. دانشجویانی که هر قدر به زمان های اخیر نزدیکتر می شوم آنها را متفاوت تر، نخبه تر و تحول خواه تر می یابم. از بابت این نعمت، پیشانی سپاس بر درگاهت می سایم. همچنین شکر مضاعفی را تقدیمت می کنم که شرایط را به گونه ای برایم رقم زدی که ثلثی از این دوران پرافتخار معلمی از مدرسه تا دانشگاه را در پست های سیاسی، اعم از اجرا در دولت و تقنین در مجلس حضور داشته باشم و آرمان هایم برای بسط عدالت و ریشه کنی فقر و از طریق آن احیای شخصیت انسان را در کنار منویات مشفقانه ام برای برپایی نظامی سیاسی از اسلام که در آن، انسان صرفنظر از نوع و چگونگی اندیشه هایش عزیز، و اسلامی را که از طریق رحمانیت ذاتی خویش فاتح قلوب انسانها و تسخیرکننده ارواح پاکشان باشد، به تجربه عملی بنشینم.

... خدای مهربانم، من با همه وجود درک کرده ام که می توانم از طریق تکلیف گرایی همواره در توفیقات ارزانی شده از ناحیه تو شناور باشم و در عین حال همزمان با مواردی که به زعم دیگران تکلیف مداری ام در آنها، با شکست مواجه بوده است، خود را بر بلندای سکوی پیروزی ببینم. زیرا به آنچه که به آن ماموریت داشته ام باتمامی صداقت پرداخته ام و رسیدن به نتیجه هر چند مهم اما برایم نقشی اصلی نداشته است.

... خدایا تو گواهی که برای آینده فرزندان این آب و خاک متمایز به دین و عدالت و برخوردار از سابقه تمدنی افتخارآفرین و بهره مند از ملتی باهوش و عامل در دفاع از ارزش های انسانی، اما موقتا مبتلاشده نسبی به نوعی انقطاع از گذشته و تاریخ خود، احساس خطر می کنم و این امری نیست که بتوان در قبال عوامل موجبه اش سکوت کرد و عنان امور را، در فضای نابخردی و محروم از حضور ارزش های مربوط به حقوق انسان ها رها نمود. اکنون که پرند زده به فضای دهه ها تلاش و مجاهدت و دغدغه و نگرانی و بیم و امید در خصوص "انقلاب اسلامی" و کارکردهای "جمهوری اسلامی" به عنوان نهاد سیاسی متولی

تحقق اهداف آن پرواز می کند و به بعضی از مواردی که خود را به آن می نمایانند پیوند می خورد و در محیط آنها، این کمترین بنده تو، فرجام تکلیف مداری ام را محاسبه و در معرض ارزیابی قرار می دهم واقعیت این است که احساس بسیار خوبی از این سیر ذهنی کسب میکنم و تکلیف مداری را به مراتب راضی کننده تر از شرایطی می یابم که در صورت کنارگذاشتن آن، می توانست در قالب مناصبی عالی به سراغم آید؛ مناصبی که به دلیل تکلیف مداری حائز آنها نشده و هم اینک هم فاقد آنها هستم. آری سال هایی را مرور می کنم که بعد از ... مجلس هشتم شورای اسلامی در خرداد ۱۳۸۷ به صورت تمام وقت به دانشگاه تهران برگشتم و در دانشکده اقتصاد به آموزش و پژوهش پرداختم و این در حالی بود که به طور اجتناب ناپذیر مسائل حکومت و جامعه دینی و چگونگی های حکمرانی را هم رصد می کردم. در دانشکده اقتصاد به سختی و با کندی، تاسیس دوره های دوگانه اقتصاد اسلامی و همچنین بانکداری اسلامی را به سامان بردیم و مبادرت به پذیرش دانشجو در مقاطع دکتری و کارشناسی ارشد نمودیم. در برنامه های درسی تجدیدنظر کردیم و آموزش اقتصاد و مالیه اسلامی را رونق بخشیدیم. طی یک دهه و قبل از آنکه اقتصاددانان جریان اصلی یعنی طرفداران اقتصاد نئوکلاسیک متوجه عمق و ژرفای کار شوند صدها دانشجو از این دوره ها و مقاطع فارغ التحصیل شدند تا زمانی رسید که همکاران و مقامات مخالف تدریس و پژوهش در این معارف، درصدد مقابله با رشد این حرکت برآمدند و با پشتیبانی و یا حداقل سکوت مقامات دیگر و بالاتر، مقدمات آهنگ پذیرش دانشجو را کند و هم زمان استخدام عضو هیئت علمی در این رشته ها را سد نمودند و طی چند سال سرانجام موفق شدند با سرکوب آموزش در این موارد، به استیلاي آموزش اقتصاد سرمایه داری، نوعی هژمون فراتر از هر زمان دیگری، ببخشند و اساتید و دانشجویان و آموزه های دینی در اقتصاد و مالیه اسلامی را در موضع دفاعی قرار دهند به گونه ای که به طور مداوم، نه از قابلیت ها و ضرورت های وجودی خویش، که از چرایی همراستا و همسویبودن معارف موضوع آموزش خود، با قالب های شکل گرفته اقتصاد سرمایه داری که در بستری از لیبرالیسم حیات یافته بود دفاع و سخن بگویند. آن هم برای کسانی که سؤال هایشان را نه برای رسیدن به حقایق عالمانه از ناحیه تلاش توأمان علم و دین، که صرفا برای نفی معارف جدید مطرح می کردند و لذا کسی از آنان هم بعضا، از مباحث و مقولات و استدلال ها، مبنی بر لزوم آزادی اندیشیدن در دنیای علم و فضای دانشگاه، راضی نمی شد چراکه هدف، دانستن حقیقت نبود که پوشاندن و کتمان هر آن چیزی بود و است که مورد تایید آموزه های اقتصاد نئوکلاسیک نیست. ... در عین حال مقامات حکومتی برخلاف شعارهای شان، نه تنها



غلط اقتصادی کشور نیز که متأسفانه شرایط بدی را هم تجربه می کرد باشم. به عبارت دیگر اقتصاددانان جریان اصلی عمدا یا سهوا تمام مشکلات اقتصادی جمهوری اسلامی را به گردن اقتصاد اسلامی می انداختند. مقوله ای که نه تنها هیچ ربطی به واقعیات نداشت که خودش در گام های نخستین شمول پژوهش برای ادراک و فهمیده شدن بود و همچنان هست.

...در چهارده سال اخیر از زمانی که دوران سخت نمایندگی ام در مجلس شورای اسلامی به پایان رسید علاوه بر دانشگاه، در عرصه های سیاسی و اقتصادی هم فعالیت هایی تئوریک و علمی را از سر تکلیف متعهد شدم و حتی تلاش نمودم که شرایط تصدی و عاملیت به آنها را فراهم آورم که تو بر تمامی انگیزه ها و اجزا و ظرائف آنها آگاهی و وقوف داری. خدایا! یکی از اولین اقدامات تکلیفی ام که کاملا در دوران فراغت از مسئولیت نمایندگی مردم در مجلس و از سر شفقت و دلسوزی به اوضاع اقتصادی مردم عملیاتی شد نگارش نامه اندازدهنده ام به رئیس وقت قوه قضائیه درخصوص مصائب معطوف به "تبدیل به قانون شدن لایحه هدفمندکردن یارانه ها" است که دولت نهم آن را تقدیم مجلس کرد و در مجلس هشتم شورای اسلامی در حال بررسی بود. در آن نامه، آن لایحه را جرم خیز خواندم و از ایشان درخواست کردم که از موضع ریاست بر دستگاهی که مسئولیت پیشگیری از وقوع جرم را بر عهده دارد از تصویب آن جلوگیری کند. نوشتن آن نامه همراه با فعالیت های دیگر در همین ارتباط را با اینکه هیچ مسئولیت رسمی نداشتم در شرایطی موضوعیت بخشیدم که تحقیقا تمامی نظام سیاسی و عموم اقتصاددانان و حتی سیستم های پشتیبانی کننده از ناحیه حوزه های علمیه،

به این مبارزه سخت، بی امان و نابرابر، حتی به گاه استمداد واقعی نمی نهادند که اصولا ما را در خط مقدم نمی دیدند و اعتنایی به کوشش های عالمانه ای که مبانی و مبادی تئوریک حکومت دینی در اقتصاد را سامان می بخشید نمی کردند و نمی کنند. خدایا آنها عملا کاری کردند که ما از مصادیق بارز این بیت حافظ بودیم که: بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت

...امثال من که معتقد به آرمان های والای انقلاب اسلامی هستیم و به "امکان" اقتصاد اسلامی باور داریم و در عین حال برآن هستیم که اقتصاد نئوکلاسیک به شیوه ای که برنامه های آموزشی دانشکده های اقتصاد را تشکیل می دهد نمی تواند متناسب با شرایط ایران و در نتیجه کافی باشد، می باید سه اقدام سخت و تقریبا غیرممکن را با هم انجام می دادیم. هم باید اقتصاد جریان اصلی را به خوبی می دانستیم و در جریان آخرین دستاوردهای علمی اش می بودیم و هم باید اقتصاد اسلامی را مورد پژوهش قرار می دادیم تا بتوانیم به تدریج ماهیت و چگونگی هایش را استنباط و سپس ترویج نماییم و هم باید با کسانی از اساتید محترم دانش اقتصاد، که اقتصاد را چیزی جز آنچه در غرب رایج است نمی دانستند و اقتصاد دینی را یا قبول نداشتند و یا حداکثر از بایسته های مشغولیات ذهنی طلاب علوم دینی در حوزه های علمیه می دانستند، مواجهه داده می شدیم و مباحثه و در بیشتر مواقع و موارد مجادله می کردیم؛ اما خدای من! تنها تو آگاهی که سختی کار برای امثال این حقیر، صرفا در فعال بودن در این موارد سه گانه نبود بلکه من به واسطه حضورم در دولت و مجلس، در یک قرار نانوشته، باید پاسخگوی مدیریت

. خداوند! ... با لطف و مدد تو، طی ۱۲۴۸ جلسه علنی در سه مجلس ۵ و ۶ و ۷ شورای اسلامی، ۳۰۶ مورد تذکر آیین نامه ای، ۷۹ مورد اخطار قانون اساسی، ۲۳ مورد سؤال از وزیران، ۱۴۳ مورد تذکر به مسئولان اجرایی، ۶۷ مورد موافقت با طرح ها و لوایح قانونی، ۲۸۸ مورد مخالفت با طرح ها و لوایح و بالاخره ۹۹۲ مورد پیشنهاد در طرح ها و لوایح و فقط ۲۶۵ دقیقه معادل یک جلسه تاخیر در ورود به جلسات داشته ام.

.... یادی هم از مباحث نامه طولانی موسوم به "دلواپسی های چهل ساله یک انقلاب" نمایم که کار تحقیق و نگارش آن قریب به شش ماه از من وقت گرفت اما مطمئن نیستم که لااقل در شش جایگاه انتشار، مورد توجه واقع شده باشد. در این نامه که به مناسبت چهل سالگی انقلاب اسلامی ایران نوشته شده بود نشان داده بودم که چه خبط های تئوریک و مهمی را در چهل سال حاکمیت یک انقلاب منحصر به فرد و احیاکننده دین در دوران معاصر و دارای قابلیت به چالش اساسی خواندن لیبرالیسم، مرتکب شده ایم که باید آنها را اصلاح نمایم و ازجمله ۹ مورد از آنها را تبیینی علی و تفصیلی نموده بودم.

... چه سخت است که در این زمانه، کسی بخواهد تکلیف گرا بماند و یا تکلیف رایی کند. هم باید ملاحظات نسل هایی را پاسخگو باشد که، ازجمله ویژگی هایشان این است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به دنیا آمده اند و یا به گاه پیروزی انقلاب حداکثر تا نه ساله بوده اند و اینک در آستانه قرن پانزدهم هجری شمسی، بیش از ۸۷ درصد از جمعیت ایران را تشکیل می دهند و هم باید برای دفاع از ارزش های "انقلاب اسلامی" که عمده آنها در قانون اساسی و به خصوص در فصل حقوق ملت آمده است در ظرف "جمهوری اسلامی" بماند.

... تو را شاکرم و بر آرامش ارزانی تو بر این بنده شکرگزاری مسرور و مفتخرم که در ادای تکلیفم در قبال آرمان های دینی و ارزش های انقلابی که، امام خمینی بر پا نمود و ایفای تعهدات علمی ام برای جستجوی حقیقت و لزوم پرهیزم از فرصت سوزی و جاه طلبی و چاپلوسی و تملق گوئی، چیزی کم نگذاشتم و به رغم بی مهری ها، از زیر بار پذیرش مسئولیت اجتماعی، علیرغم وقوف به پیچیدگی ها و تنگناهایش شانه خالی نکردم و اکنون سبکبال تر از هر وقت دیگری بر آنم تا چگونگی ایفای تکالیف و تعهداتم در قبال فرزندان این سرزمین مردخیز و ظلم ستیز را، تا هر زمان که فرصت حیاتم دهی، و البته معطوف به واقعیات تلخ تجربه شده و آموزه های آن، در قالب هایی متناسب با اقتضائات شرایط سیاسی، استمرار بخشم.

حسن سبحانی

استاد دانشگاه تهران

خرداد ماه ۱۴۰۰

که در مواردی که نظام سیاسی بر آن است امری محقق شود وارد عمل می شوند، از افزایش قیمت حامل های انرژی، تحت نام هدفمندکردن یارانه ها دفاع می کردند لذا مخالفت با آن، که از جمله توصیه های موسسات بین المللی همچون صندوق بین المللی پول هم بود برای مخالفت کننده، به خصوص که اقتصاددان هم باشد هزینه حیثیتی زیادی داشت اما این حقیر به مدد درکی که تو، ای خدای خبیر و بصیر، نصیب کرده ای به تنهایی و از موضع تکلیف ایستادم و با هدفمندی یارانه ها که عنوانی جعلی و پوششی برای افزایش قیمت حامل های انرژی بود و به ناکجاآبادی ختم می شد که قیمت ها را افزایش و اشتغال را کاهش می داد؛ سرمایه گذاری را محدود، تولید را زمین گیر، شکاف طبقاتی را بیشتر، دولت را در تامین و پرداختن هزینه هایش مستاصل و بالاخره حرکت موریانه فساد را در ارکان زندگی اجتماعی زمینه سازی می کرد مخالفت کردم. درحالی که فقط تو میدانی که این قبیل اقدامات تکلیف گرایانه در مقابله با سیاست های اقتصادی مخرب علیه منویات قانون اساسی، و ازجمله اقدامی که در زمان خودش و در جریان مخالفتم با اختصاصی سازی نسبی اموال عمومی، تحت عنوان "خصوصی سازی" موضوع لایحه سیاست های اصل ۴۴ قانون اساسی در جلسه ۳۵۴ مورخ یکشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۸۶ مجلس هفتم صورت دادم، از یک طرف تا چه میزان و با چه ابعادی برای من، در دولت و مجلس هزینه سیاسی و در دانشگاه هزینه حیثیتی داشته است و از طرف دیگر آثار بی اعتنائی و نشنیدن هشدارهای مطروحه تا چه اندازه و تا چند نسل، در مقیاس جمعیت چندده میلیونی کشور، منشاء و مسبب فساد و توزیع نامناسب درآمد و سقوط سرمایه اجتماعی ایرانیان گردیده است

. ...علاوه بر این ها، عامل دیگری که این تکلیف را برایم تجسم می بخشید، اشراف بر مسائل فرهنگی و اجتماعی کشور به دلیل تخصصم در دانش "توسعه" و تصدی معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و عضویت در شورای فرهنگ عمومی کشور و همچنین دبیری آن شورا بود که در کنار تجربیات و آموزه های منحصر به فرد و گران بهای دوازده سال تلاش بی وقفه و کارکرد تکلیفی ام در مجالس پنجم، ششم و هفتم شورای اسلامی از این قابلیت و استعداد برخوردار بود که ضرورت حضورم را در انتخابات مضاعف و الزامی نماید. کارکردی که من مشروح روزشمار آن را در دوازده جلد و سیزده کتاب و ۱۳۴۰۰ صفحه، تحت عنوان "وکالت ایرانی" منتشر کرده ام و طی آن به طور شفاف نشان داده ام که چگونه با "تدبیر" و حساسیت، از هدررفت زمان و فرصتی که از آن ملت بود و به من سپرده شده بود به رغم تمایلات و تنازعات حاد جناحی و سیاسی سال های ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۷، جلوگیری و به عبارت دیگر نمایندگی مردم را به نحو بهینه ای "مدیریت" نموده ام.



خط مشی گذاری عمومی

علم، آموزش، مذهب و ورزش هم این ویژگی را دارند. برای هریک از ما زندگی کردن به معنای ساکن بودن در جهانی است که خود آن را ساخته ایم و تنها می توانیم به بخش کوچکی از آن شکل دهیم. پس درگیری جمعی ما با جهان و ساختن محیط؛ زمینه اصلی تبیین روابط اجتماعی ماست. این روابط حاصل جمع فرهنگ گذشته، توانایی های گونه انسانی و اجتماعی است. هرگاه واژه ملت، فرهنگ، دولت و سرزمین را با یکدیگر پیوند می زنیم جامعه شکل می گیرد و واژه کشور نیز نشانه این پیوندهاست. پس مدیریت بدون توجه به فرهنگ و ارزشها مشکل آفرین و کامل نخواهد بود.

جامعه وابسته به مردم است و حاصل ماهیت دائماً متغییر و کیفیت روابط مردم است، جامعه دائماً خود را بازتولید می کند، اما هرگز همانگونه باقی نمی ماند. نکته مهم این است که دولت جامعه را به وجود نمی آورد و دولت تنها منبع نظم و پیش بینی پذیری در امور انسان نیست و بخش عظیمی از این نظام محصول آداب و رسوم مردم است. از قرن نوزدهم با دولت های ملی روبرو شدیم که می کوشیدند جامعه را با سیاستگذاری در زمینه های مختلف در راستای منافع عمومی و ملی و مطابق نیازهای نظام بین المللی شکل دهند. امروزه در خط مشی گذاری عمومی معتقدند که هر نظام سیاسی برای مشروعیت بخشیدن به اعمال و رفتار خود باید با محیط خویش همواره در تبادل و تعامل باشد و محیط نظام سیاسی از یک فضای فرهنگی، ارزشی، هنجاری و نمادین تشکیل شده است. قابلیت هر نظام سیاسی بر پایه ایجاد ارتباط بین خط مشی های عمومی و تصمیمات با فضای فرهنگی، ارزشی و هنجاری و نمادین جامعه است. از سوی دیگر نظام سیاسی کوشش می کند افکار عمومی را به سمت حمایت از برنامه ها و خط مشی هایش هدایت کند و همچنین کوشش می کند از طریق تاثیر گذاری به فضای فرهنگی ارزشی هنجاری و نمادین جامعه خط مشی های مورد نظر خود را بتدریج بر جامعه حاکم کند. خط مشی عمومی را می توانیم به عنوان متغییر مستقل در نظر بگیریم که چه تاثیری به اجتماع و نظام سیاسی آن دارد و می

علم مدیریت آغاز مشخصی نداشته و بطور طبیعی انتهای هم نخواهد داشت. مدیریت سابقه ای به قدمت تاریخ زندگی انسان دارد و تا زمانی که انسان زندگی میکند به دانش و روشهای مدیریت نیاز دارد. خداوند متعال بزرگترین مدیر و مدبر جهان هستی است و اوست که عالم را از آسمان تا زمین تدبیر میکند. سجده/۵). در انسان نیز روح الهی دمیده شده است و انسان نیز دارای خصوصیت مدیریت و رهبری است لیکن باید آنرا پرورش دهد و بکار اندازد. تا قبل از قرن نوزدهم مدیریت در قلمرو فلسفه جای داشت اما با پیدایش انقلاب صنعتی و توسعه علوم مدیریت اهمیت و گسترش یافت و در ردیف سایر علوم قرار گرفت و امروز علم مدیریت از گذشته مهمتر شده و در آینده نیز مهمتر از امروز خواهد شد. مدیریت محرکی است اجتماعی که جامعه را در مسیر پویایی و تحرک می اندازد و حیات جامعه در گرو همین تحرک است. خداوند سرنوشت حاکم بر مردم را دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند (رعد/۳). قرآن مجید بر ضرورت مدیریت و اهمیت آن تاکید فراوان نموده است و اهداف کلی مدیریت اسلامی و مبانی فلسفی مدیریت اسلامی معمولاً مورد توجه لازم قرار گرفته است اما بررسی الگوهای مدیریت اسلامی و مقایسه آن با الگوهای مدیریت جدید میتوان مشاهده نمود که الگوی مدیریت اسلامی تقریباً الگویی است که امروزه با عنوان خط مشی گذاری عمومی در جهان طرح شده است. در الگوی خط مشی گذاری عمومی به شرایط محیطی، فرهنگ، ارزشها و مردم توجه میشود و آفات مدیریت که سازمان گرایی و توجه به منافع سازمانی بدون در نظر داشتن حقوق مردم و دیگران است در الگوی خط مشی گذاری مدرن مورد تردید قرار گرفته است.

در اسلام توجه جدی به انسانها شده است و مدیریت به نوعی ارتباط با جمع های انسانی است از سوی دیگر امروزه کشورها را «جمع های انسانی» نامیده اند و آنچه جمع های انسانی را از دیگر جمع ها متمایز می سازد گسترش فرهنگ یا شیوه عمل، اندیشه و احساس است که از نسلی به نسل دیگر انتقال می یابد. فرهنگ هم محصول تلاش جمعی است و هم وسیله بیان فردی (زبان، هنر

توانیم خط مشی عمومی را بعنوان متغیر وابسته بررسی کنیم که چه شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در شکل بخشیدن به محتوای خط مشی عمل می کند.

خط مشی های عمومی کشورها را می توان به چهار عنوان طبقه بندی کرد:

۱ - خط مشی استخراجی: شکل های گوناگون استخراج منابع مانند دریافت مالیات و عوارض

۲ - خط مشی توزیعی: تصمیم در مورد چگونگی توزیع امکانات و منابع بین افراد

۳ - خط مشی تنظیمی: تنظیم رفتار افراد و گروههای مختلف جامعه از راه اجبار یا ترغیب و تشویق

۴ - خط مشی نمادین: تحکیم هویت جمعی و وفاق ملی مدیران و سیاست گذاران نوعا با مسائل اجتماعی سر و کار دارند که پیچیده و مبهم اند و راه حل سادهای ندارند. مسائل اجتماعی را فقط با یک رشته اقدامات تقریبی متوالی می توان کاهش داد که در آن مدام سیاست هایی عرضه می شود، اجرا می شود، ارزیابی می شود و مورد تجدیدنظر قرار می گیرد. فرایند اتخاذ سیاست ها به اندازه خود مسائل اجتماعی پیچیده اند. پیچیدگی این فرایند از آن روست که از بازیگران مختلف فراوانی تشکیل شده که در سطوح مختلف سیاست گذاری عمل می کنند و با هزاران مکانیسم سیاسی مختلف و پیامدهای مورد نظر و ناخواسته گوناگون بازی می کنند.

مدیریت و سیاست می تواند از یک نگاه حفظ امتیازات اقلیت در برابر اکثریت باشد و از نگاه دوم مدیریت و سیاست می تواند وسیله ای باشد برای تحقق همگونی همه افراد در جامعه و ایجاد جامعه مطلوب، این دو نوع دیدگاه همواره در مورد سیاست و حکومت مطرح بوده است و دیدگاه دوم دیدگاه عمومی تری است که سیاست را کوششی می داند به منظور استقرار نظم و عدالت که، قدرت، سود همگانی و مصلحت جمعی را در برابر فشار خواسته های خصوصی تامین می کند. دیدگاهی که دین اسلام مدافع آنست و در مدیریت اسلامی بر آن تاکید میکند.

تضادها نخستین عوامل بوجود آمدن سیاست اند که باید برای از میان بردن یا کاهش آنها کوشید و همگونی را بوجود آورد. هر دکتربینی از بین عوامل متعدد و متنوع بر روی عاملی پافشاری می کند، بعضی نابرابریهای طبیعی و بعضی نابرابری های اقتصادی، بعضی عوامل اجتماعی و فرهنگی و بعضی نیز عوامل دیگری را مطرح و اساسی می دانند.

۱. عوامل فردی - شامل استعدادهای متنوع افراد

۲. عوامل روانی - همچون غریزه تسلط جویی یا احساسات بشر دوستانه یا ماهیت سودجویانده بشری

۳. عوامل جمعی - همچون مبارزات طبقاتی، مبارزات نژادی، رقابتهای میان ملت ها و سرزمین ها، رقابتهای میان گروههای

صنفی، جدال میان اجتماعات مذهبی یا مسلکی
تئوریهای تبیین کننده پیدایش تغییرات و انقلابات در جوامع
متغیرهای متعددی را علت پیدایش تغییرات در جوامع می دانند. افلاطون زیاده خواهی و تجمل پرستی مردم را عاملی می داند که موجب می شود از زندگی ساده رضایت نداشته باشند و احساس تفاوت بین فقرا و اغنیاء شکل می گیرد و تغییرات در تقسیم ثروت و افراط سرمایه داران در طلب منافع آنی شورش و انقلاب را پدید می آورد. مارکس نیز فقر و تضاد طبقاتی را موجب تغییرات حکومتی می داند. برینتون Brinton تاریخ شناس براساس بررسی استقرایی چهار انقلاب پیشرفت اقتصادی، تضاد طبقاتی تسویه، از خود بیگانه شدن روشنفکران، ضعف و عدم کارایی دستگاه دولت، انعطاف ناپذیری طبقه حاکمه را عوامل انقلاب دانسته است. اکشتاین Eckstein دانشمند علوم سیاسی عدم جامعه پذیری و انطباق سیاسی مناسب روشنفکران، تضاد ارزشهای اجتماعی یا دوگانگی نظام ارزش سنتی و جدید و فلسفه و ایدئولوژی تباه کننده را عامل تغییرات حکومتی داشته است.

دورکهایم و مرتون در تئوری آنومی معتقدند که در شرایط اجتماعی پایدار آرزوهای افراد از طریق هنجارها تنظیم و محدود شده است در رکورد اقتصادی یا رشد اقتصادی آشفته گی اجتماعی روی میدهد هنجارها از هم پاشیده شده و وضعیت آرزوهای بی حد و حصر بوجود می آید و چون این آرزوها ارضاء و اشباع نمی شود نوعی نارضایتی اجتماعی را دائمی پدید می آید. مرتون بهم خوردن رابطه بین اهداف از یک طرف و وسائل مشروع برای دستیابی به این اهداف را در عدم ثبات اجتماعی هم می دهد. پس وقتی ارزشها و نیازهای جدید وارد جامعه می شود مردم آنها را می پذیرند و چون ابزاری برای دستیابی به آنها وجود ندارد احساس نارضایتی پدید می آید.

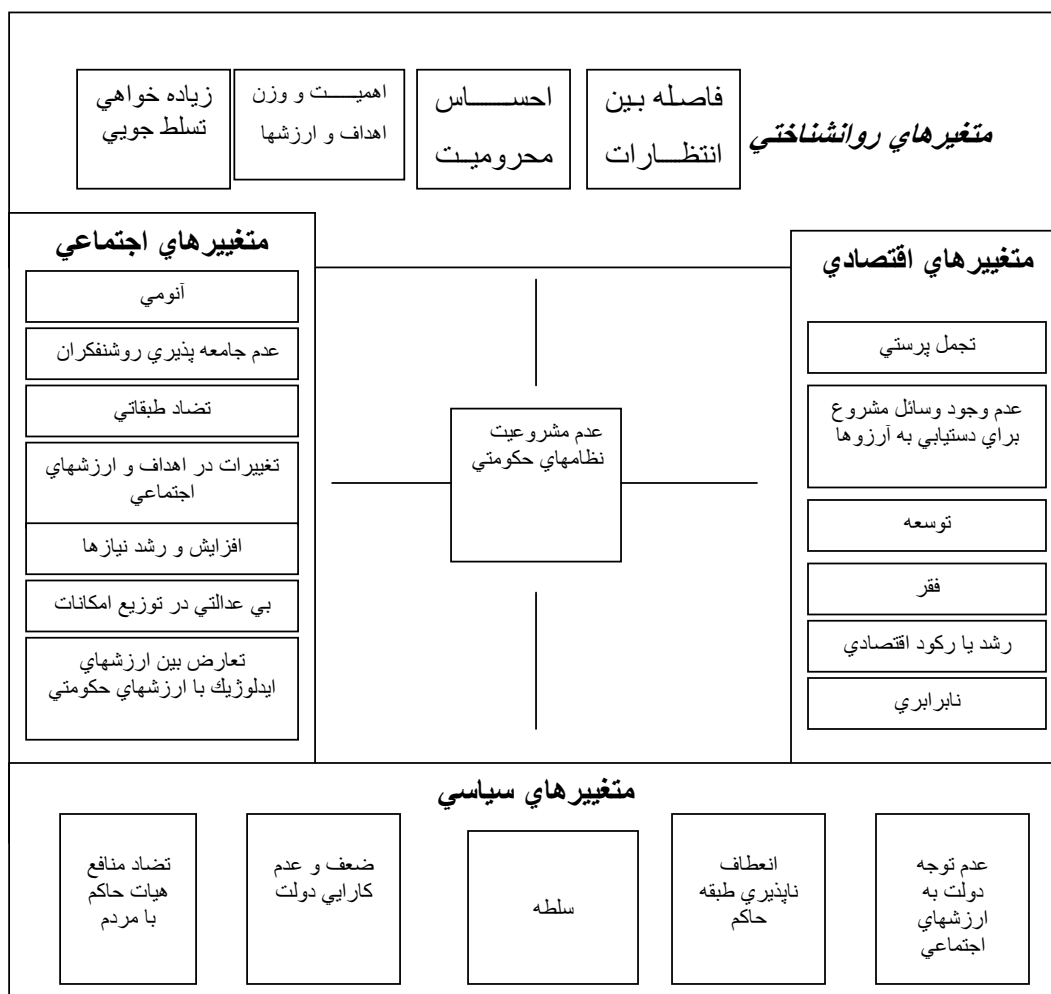
دیویس (Davies; ۱۹۶۲) معتقد است پس از یک مرحله رشد اقتصادی که رکود پیش می آید انتظارات ایجاد شده متوقف نمی شود و رشد می کند و چون نیازها ارضاء نمی شود نوعی ناامیدی عمیق جامعه را فرا می گیرد.

دارندورف عامل اصلی تضادهای اجتماعی را سلطه هیات حاکم و تضاد منافع با افراد تحت تسلط را عامل اصلی تغییرات انقلابی حکومتها می داند.

جانسون عدم توجه دولت به ارزشهای اجتماعی حاکم در بین مردم را موجب از دست دادن مشروعیت دولت می داند و یا باور و ارزشهای جدید به جامعه ارزشهای مغایر با ارزشهای سنتی وارد جامعه می شود و عدم توجه دولت به ارزشهای جدید موجب عدم مشروعیت نظام ها می شود.

تد گور (Ted Gurr) احساس محرومیت نسبی یا احساس بی عدالتی را عامل مهم می داند که علت آن کاهش امکانات و یا افزایش انتظارات است.

در مجموع می توانیم مدل نمونه زیر را برای از دست رفتن مشروعیت نظام های حکومتی ترسیم کنیم :



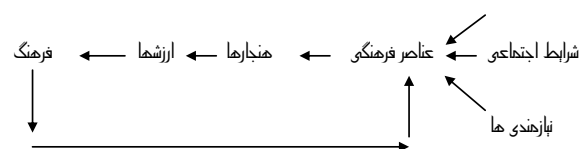
مدل متغیرهای موثر بر تغییرات حکومتی و پدید آمدن انقلاب و عدم مشروعیت نظام های سیاسی نشان می دهد که عوامل متعددی به خط مشی گذاری های دولتی تاثیر گذار است و خط مشی گذاری های دولتی می تواند تاثیر جدی و عمیقی بر تغییرات اجتماعی داشته باشد. با دقت در همه متغیرهای گوناگون مذکور این نکته آشکار می شود که اهداف ، ارزشها و هنجارهای فرهنگی و هرگونه تغییر در آنها در کلیه متغیرهای اقتصادی سیاسی ، روانشناختی و اجتماعی تاثیر گذار است و اهمیت فرهنگ و ارزش ها و نقش موثر آنها آشکار می شود. در اینجا است که مدیریت اسلامی قابل فهم میشود. در واقع تاکید اسلام بر ارزش ها و فرهنگ در مدیریت پایه های نظری محکم و استواری دارد که امروزه بخشی از آن در خط مشی گذاری عمومی طرح میشود.

بورکهارت (Burckhardt) معتقد است که سه قدرت بزرگی که واقعیت هستی بشر و روند تاریخ را تعیین کرده اند عبارتند

از: دین ، دولت و فرهنگ
در چند دهه اخیر توجه به فرهنگ به عنوان عللی پویا در مسیر توسعه و دگرگونی های جوامع افزایش یافته است کنفرانس جهانی سیاست های فرهنگی یونسکو عوامل فرهنگی موثر بر جریان توسعه را اینگونه معرفی نموده است:

- ۱ - سنتها و باورها
 - ۲ - حقوق بنیادی انسانها
 - ۳ - نظامهای ارزشی
 - ۴ - نحوه زندگی
- کارشناسان یونسکو به دو دسته عوامل موثر میان فرهنگ و توسعه توجه کرده اند:
- الف- آنهایی که میراث و تاریخ یک جامعه یعنی تداوم آن را نشان می دهند(عوامل تداوم)
- ب- آنهایی که عناصر تغییر را در بر می گیرند (عوامل تغییر)
- عوامل تداوم عبارتند از:
- سنتها ، باورها ، نظامهای ارزشی و هنجارهای اجتماعی ،

خانوادگی ، قانونی ، اخلاقی ، نهادها و ساختهای قدرت
 - شیوه های زندگی، نحوه تفکر و تولید ، تجربیات ، عادات ، توزیع
 کارکردها و وظایف ، عادات غذاخوری
 - رویدادها ، وقایع ، جشنواره های تاریخی ، ملی و مذهبی
 - زبان و شکل های دیگر میراث غیر مادی
 عوامل تغییر نیز عبارتند از:
 - نیازها و امیال مردم یعنی راهبردهای بقاء
 - دانش (علم) و مهارتها (تکنولوژیها، سازمان اجتماعی، مدیریت
 محیط زیست، پزشکی و ...)
 - خلاقیت و توانایی نوآوری
 - زبان محاوره به ویژه تحت تاثیر وسایل ارتباط جمعی
 - انتقال تکنولوژی و ارتباطات میان فرهنگی، مبادلات اقتصادی
 و تجارت
 - مهاجرت
 - تغییرات متناسب با محیط زیست
 با تغییر در ارزشها و هنجارها شیوه های رفتاری تغییر می یابد که
 از آن به تغییر فرهنگ یاد می کنند. این فرآیند همواره در زندگی
 انسان جریان دارد ولی نوع تغییرها عموماً به حدی کند صورت
 می گیرد که به چشم نمی آید.
 تحولات اقتصادی و سیاسی



فرآیند عمومی تغییر فرهنگ

فرآیند عمومی تغییر فرهنگ

فرض بنیادین در این مدل ساده این است که با ایجاد تحولات
 اقتصادی و سیاسی، ایجاد شرایط جدید اجتماعی و حصول
 نیازمندی های تازه، تغییر در هنجارهای افراد رخ می دهد.
 این تغییر باعث دگرگونی در ارزشها می گردد و طبعاً تغییر آنها
 و باورها موجب ایجاد نیازمندی ها و خواست هایی تازه می شود.
 در پی آن، افراد برای رفع حوایج و خواست های مورد نیاز اقدام
 به کارهای خاص می کنند که این امر موجب اتخاذ شیوه های
 خاصی از زندگی و یا فرهنگ جدید متناسب با مقتضیات جدید
 می گردد و گذشت ایام و تغییر در شرایط باعث دگرگونی دوباره
 در این شیوه ها می شود و یا این که ارزیابی و درصد تأمین
 درخواست ها باعث تثبیت و یا تغییر مجدد آنها می گردد تحلیل
 و تبیین فرآیند تغییر از نظر کمی و کیفی نیازمند بررسی الگوهای
 دگرگونی در جامعه است. در اینجا نقش متغیرهای فرهنگی

تعیین کننده می باشد.
 انسان ها برای ارضاء نیازهایشان با دیگران روابط اجتماعی دارند،
 نیازها را به پنج دسته اصلی تقسیم کرده اند:
 ۱. نیازهای جسمی
 ۲. نیاز به ایمنی
 ۳. نیاز به روابط اجتماعی و محبت
 ۴. نیاز به تأیید و احترام
 ۵. نیاز به خویشتن یابی
 نیازهای انسانی بطور مجزا قابل ارضاء نیستند و آمیختگی در
 نیازها وجود دارد و از سوی دیگر نیازهای انسانی اشباع نمی شود
 و رفع یک نیاز نیازهای دیگر را بوجود می آورد و احساس
 نیازمندی بیشتر می شود.
 نیازها، اگرچه جنبه عام دارند اما متأثر از نظامهای اجتماعی و
 فرهنگی نیز می باشند و ابزار و وسائل ارضاء نیازها در شرایط هر
 جامعه متفاوت است و میزان نیازمندی و وابستگی به نیازها نسبت
 به شرایط جوامع و فرهنگ ها متفاوت است، روابط اجتماعی
 معمولاً براساس قواعد و ضوابطی می باشند که به آن هنجار می
 گویند، هنجارها در کلیه شئون زندگی وجود دارند، هنجارها نوعی
 قاعده ، الگو ، دستورالعمل یا شیوه رفتار اجتماعی هستند و اگر
 رعایت نشوند زندگی مختل می شود.

هنجارها به چند دسته تقسیم می شود:

۱ - عادات - ۲ آداب و رسوم - ۳ قوانین ، مقررات و قراردادهای
 اجتماعی - ۴ آموزه های مذهبی
 هنگامیکه بین اهداف و امکانات جامعه هماهنگی وجود نداشته
 باشد تضاد هنجاری و عدم پیروی از هنجارها بوجود می آید.
 هنجارها به عنوان منشاء ارزش ها شناخته می شوند و ارتباط دو
 سویه بین ارزش ها و هنجارها وجود دارد. (شکل گیری ارزش ها
 منشاهای دیگری هم دارد) تبدیل یک پدیده به ارزش از طریق
 تبدیل آن به هنجار انجام می گیرد و بنابراین فرایند تغییر ارزش
 ها به معنای این است که یک ارزش اجتماعی را در حالت جمعی
 و هنجاری بیرون آوردن و به جای آن ارزش دیگری را به هنجار
 تبدیل کردن.

ارزش ها، هنجارها ، آداب و رسوم ، نمادها، باورها عناصر اصلی
 فرهنگ هستند.
 در یک فرایند مراحل و درجات تفکر مردم آشکار می شود، هر چه
 یک جامعه و اعضایش بتوانند برای ارضاء نیازهای شان راه های
 مناسب و ابزارهای مناسب ابداع نمایند یعنی در واقع از پیشرفت
 فکری بالاتری برخوردار بوده اند و بهتر می توانند به اهداف شان
 دست یابند. فرهنگ در واقع میزان تجزیه و عمق تفکر و ادراک
 در همه زمینه هاست که انسان یا انسان ها چگونه به بهترین
 وجهی محیط خود را بشناسند و روش ها و ابزار مناسب برای
 کسب بهترین شناخت ابداع نمایند. از روش ها ی گسترش ادراک

اجتماعی آنها می بینند، ارزش ها امری عینی - ذهنی تلقی می شوند.

ارزش ها را می توان مجموعه ای از پنداشت های اساسی نسبت به آنچه پسندیده (تمنا پذیر) است تلقی نمود که تجلی عمیق ترین احساسات مشترک نسبت به (اعیان) مختلف در جامعه هستند (چلپی، ۱۳۷۵)

طبق تعریف اخیر ارزش ها مفاهیمی هستند که در خود « آنچه در جامعه پسندیده و تمنا پذیر است » خود تجلی احساسات عمیق مشترک اعضاء جامعه می باشند.

به لحاظ ارزش شناسی می توان ارزش ها را به چهار نوع عمده تقسیم نمود:

۱ - ارزش کارایی و زیستی

۲ - ارزش زیبایی

۳ - ارزش اخلاقی

۴ - ارزش دانایی

از آنجا که ارزش به عنوان پنداشت از امر تمناپذیر تعریف می شود پس می توان برای ارزش دو عنصر اساسی قائل شد. یکی عنصر شناختی (پنداشت) و دیگری عنصر عاطفی (تمنا پذیری)

ارزش ها در سطح نظام فرهنگی مجموعه ای از معیارها هستند و در سطح نظام شخصیت تولید الزام و تعهد ارزشی می نمایند. ارزشهای اجتماعی به مدل های کلی رفتار، احکام جمعی و هنجارهای کرداری که مورد پذیرش عمومی و خواست جامعه قرار گرفته اند اطلاق می شوند.

ارزش ها و علوم

علاوه بر علم اقتصاد که ارزش در آن برای سنجش مطلوبیت کالا و کار مورد توجه است، شاید بتوان جامعه شناسی را از شاخص ترین علمی دانست که به جد به بحث فرهنگ و ارزشها پرداخته است. از نظر جامعه شناسان فرهنگ غالباً به عنوان یکی از مفاهیم گسترده و نادقیق مدنظر است که عامل توحید بخش ارزشهای اجتماعی تلقی می شود که به ارزش ها نوعی یگانگی می بخشد. برخلاف جامعه شناسی که ارزش های اجتماعی مورد توجه است، در علم روانشناسی غالباً بحث ارزش ها در سطح فرد مورد بررسی قرار می گیرد. در علم سیاست با پرداختن به موضوعاتی چون ارزشهای قومی، ملی و جهانی، فرهنگ و ارزش مورد توجه قرار می گیرد. بخصوص در حوزه سیاستگذاری که مشترک بین سیاست و اداره است، نقش ارزش ها حائز اهمیت است. شاید بتوان گفت در مدیریت که یک رشته بین رشته ای و از علمی مانده روانشناسی، انسان شناسی، جامعه شناسی، اقتصاد، حقوق و سیاست نیز بهره می برد، ارزشها حضور پررنگ تری داشته و در تمام نقاط سیستم به چشم می خورد.

ذهنی و علمی تا ابزار مناسب تفکر و شناخت فرهنگ یک نوع سازماندهی قوی بین عناصر فرهنگی یک جامعه است که عناصر مورد نیاز را تغییر می دهد، جذب می کند، تولید می کند، پرورش می دهد و تکثیر می کند.

در هر جامعه ای درباره شکل ماهیت و ساختی که باید قدرت داشته باشد تا فی حد ذاته خوب و ارزشمند جلوه کند تصور معینی وجود ندارد. قدرتی حقانی است که با فرهنگ یا نظام های ارزشی انطباق داشته باشد و اگر قدرت موجود حقانی در نظر آید خودبخود مورد اطاعت واقع می شود و اگر خلاف حقانیت جلوه کند حکومت یا حاکمان دچار مشکل می شوند.

جایگاه ارزش

ارزش ها غالباً به ایده هایی اطلاق می شوند که انسانها درباره خوب و بد، مطلوب و نامطلوب دارند. در فرهنگ فلسفی « لالاند » چهار مفهوم برای ارزش ارائه شده است :

۱ - ارزش به عنوان چیزی که فرد یا گروهی به آن علاقه دارند.

۲ - چیزی که کم و بیش در میان عده ای مورد توجه و احترام است.

۳ - وقتی که فرد یا گروهی در رسیدن به هدف خود، ارضا می شوند.

۴ - از جنبه اقتصادی که ارزش کالا و عمل مطرح است

از نگاه اندیشمندانی که مقوله فرهنگ و ارزشها توسط آنها مورد مطالعه قرار گرفته است، ارزش ها در سطوح فردی، گروهی، ملی و فراملی قابل توجه است از دیدگاه جامعه شناسان ارزش های اجتماعی تنها در صورتی وجود دارند که افرادی وجود داشته باشند که بتوانند اشیاء و اشخاص را ارزشیابی کنند. در این راستا، نقش اجتماعی مهمترین مکانیسمی است که به واسطه آن می توان ارزش ها را توجیه و سمبولیک کرد ،

در ادبیات وفاق کاملی بر سر تعریف مفهوم ارزش وجود ندارد. اغلب برای تعریف ارزش از تعریف کننده هایی نظیر علایق خواست ها، نیازها، تمنیات ، رجحان ها، علایق استفاده می شود و تردید وجود دارد که بتوان تعریفی از ارزش ارائه نمود که در برگیرنده تمامی جنبه های معنایی این واژه و هم ریشه های آن باشد که مورد قبول تمامی پژوهشگران واقع شود.

دتس و اسکاربرو مفهوم سازی ارزش را مبتنی بر سه پدیده می دانند:

۱ - ارزش ها مستقیماً قابل مشاهده نیستند.

۲ - ارزش ها با ملاحظات اخلاقی توأم اند.

۳ - ارزشها پنداشت هایی از « امر تمنا پذیر» می باشند. (the desirable)

ارزش ها مستقل از ارگانیزم های زیستی و محیط اجتماعی عمل نمی کنند. ارزش ها را به عنوان ویژگی های افراد در زمینه

ارزش ها و مدیریت

اگر مدیریت را یک سیستم بدانیم، حضور ارزشها در زیرسیستم های متعدد آن به چشم می خورد که به برخی از آنها اشاره می شود:

فرهنگ سازمانی به عنوان یکی از مهمترین زیرسیستم های مدیریت، بارزترین جایی است که ارزش ها در آن رشد می کند. با پذیرش این اصل که ارزش های مشترک ازجمله عناصر فرهنگ سازمانی بوده و به همراه باورها تجلی فرهنگ سازمانی هستند و ارزش های اصلی سازمان، که به مقیاس وسیع مورد توجه همگان قرار می گیرند، معرف فرهنگ آن سازمان هستند و موازین اخلاقی سازمان، یک سیستم ارزشی هستند که سرلوحه کار اعضای سازمان قرار گرفته است و توجه به اینکه فرهنگ سازمانی سیستمی مرکب از چندین ارزش مشترک است که کارکنان را رهبری می کند و اینکه اغلب در کنار روشهای مدیریت اجرایی، سازمان و نتایج آن را در سطح بالا به منابع انسانی منعکس می کند و در صورتی که ارزش های سازمانی را ناشی از عوامل متعددی مثل سبیل ها، ساختار قدرت، ساختار سازمانی، رهبری، داستانها و اسطوره ها و سیستم های سازمان بدانیم ارتباط متقابل فرهنگ سازمانی و ارزشها و سیستم مدیریت، به خوبی عیان می گردد. ادگار شاین می گوید: « پارادایم های فرهنگی در سازمان شکل می گیرند به نحوی که چگونگی فکر و احساس افراد سازمان درباره مسائل و موقعیت ها و روابط آنها را مشخص سازد » وی سطوح مختلفی را برای فرهنگ، به عنوان مانیفست قائل است که مصنوعات در سطح اول و ارزشها در سطح دوم قرار می گیرند. پیتز دراکر نیز بر این باور است که سازمان ها باید برای خود معیار و ارزش هایی داشته باشند، مردم هم همین طور. برای اینکه فرد در سازمان، کارآمد و موثر باشد

ردپای ارزش ها را در همه تئوری های مدیریت از کلاسیک ها - و حتی پیشتر از آن - گرفته تا نظریه های جدید مدیریتی را میتوان مشاهده کرد. ماکس وبر و دیگر نظریه پردازان کلاسیک، تلویحاً واقعیتی به نام ارزش ها و خواست های شخصی افراد را با تاکید بر مجزا دانستن آن از رفتارهای رسمی و اداری پذیرفته اند. آنچه در تقسیم بندی منابع قدرت از وبر نقل شده است و یا برخی اصول چهارده گانه مدیریت فایول و حداقل دو اصل از اصول مدیریت علمی تیلور، هریک به نحوی بر پذیرش تفاوت ها و ارزشهای افراد در سازمان گواهی می دهند. بدون شک مکتب نئوکلاسیک ها، ارتباط بین ارزش های افراد و عملکرد آنها در سازمان را موردتأیید قرار داده است و در ادامه نظریه های رفتارگرایان و افرادی چون مازلو، هرزبرگ، مک گریگور، ربارنات، هرسی، بلانچارد و... هریک به نحوی مهر تأییدی بر نفوذ ارزش ها در سازمان و عملکرد آن نهاده اند. و بعدها با تولد نظریه نوین که ترکیبی از نگرش های سیستمی و اقتضا است و با پذیرش عنصر مهمی چون محیط در سیستم مدیریت، تقریباً کمتر تئوری مدیریت می توان یافت که مستقیم یا غیرمستقیم مقوله فرهنگ و ارزش ها را در سازمان موردتوجه قرار نداده باشد. بخصوص تئوری های رفتار سازمانی و مدیریت تطبیقی و مدیریت استراتژیک آن چنان نقش ارزش ها را پررنگ دیدند که بدون توجه به ارزش ها و فرهنگ ها هریک از آنان از هویت مستقل دور می شوند. در تئوریهای جدیدی همچون مدیریت کیفیت جامع، مدیریت بر مبنای هدف، مهندسی ارزش و مهندسی مجدد، نقش فرهنگ و ارزش ها محوری تر از گذشته است.

ارزش ها در تصمیم گیری و خط مشی گذاری

تصمیم گیری و خط مشی گذاری از دیگر عناصر سیستم است که عمیقاً تحت تأثیر ارزش های جامعه است. علاوه بر تأثیری که از طریق ارزش های مدیران، کارکنان و دیگر افراد مرتبط بر فرایند تصمیم گیری و خط مشی گذاری به وجود می آید، نظام فکری، اخلاقی و ارزشی جامعه نیز به طور مدام بر تصمیمهای مدیران تأثیر می گذارند

ازسوی دیگر، در مرحله شناخت مسئله، چه چیزی را مسئله بدانیم، با کدام اولویت، بازمه متأثر از ارزشهای محیطی است. سازماندهی که از آن تحت عناوین وظایف مدیر، اصول مدیریت و نیز گامی از فرایند مدیریت نام برده می شود از دیگر زیرسیستم هایی است که ارزش ها به نحوی بر چگونگی و نتایج آن تأثیر می گذارند. تمرکز و عدم تمرکز، پهنای و بلندی هرم سازمان، حیطه نظارت، صف و ستاد و نحوه ارتباط آنها با هم، میزان پذیرش مشارکت و تفویض اختیار در سازمان مکانیسم های ارتباط بین واحدها ازجمله مسایلی است که تحت تأثیر ارزش های حاکم بر سازمان و داخل سازمان قرار دارند.

بعد جدید مدیریت

بعد جدید مدیریت توجه به خط مشی های عمومی است.

در چند دهه گذشته تغییراتی در وظایف مدیران بوجود آمده است و یکی از وظایف جدید تصمیم گیری براساس ملاحظات عمومی و مسائل اجتماعی و سیاسی است علاوه بر ملاحظات اقتصادی و فنی سازمان و خط مشی عمومی لازم و ضروری شده است:

۱. بدلیل بوجود آمدن محیط تجاری متغیر
۲. بوجود آمدن شرایط آشکار و روشن در عملیات سازمان ها (تنگ ماهی) که بوسیله رسانه ها و امکانات ارتباطی پدید آمده است.

، بحران تفوذ ، بحران مشارکت و بحران توزیع و ... چگونه تصمیم گیری کنند.

سیاستگذاری عمومی به عنوان دولت در عمل شاخه ای نوین از علم سیاست است که میان رشته ای بوده و با دانش های آکادمیک مختلف (همچون اقتصاد ، جامعه شناسی، روانشناسی، حقوقی و ...) در هم آمیخته است.

قرن بیستم و بیست و یکم شاهد پدید آمدن دولت هایی است که دامنه عمل آن بواسطه دخالت های عمومی شان در تمامی عرصه های زندگی روزمره قابل مشاهده است و دولت هایی که از سوی دیگر در مقابل بحران های عمیق حاصل از اشکال مختلف عملکرد خود هستند. در واقع گسترش دخالت های دولت در جامعه مدنی یکی از پدیده های اساسی قرون اخیر است.

سیاستگذاری عمومی زمانی آغاز می شود که یک مقام دولتی یا ملی به کمک یک برنامه عملی هماهنگ در پی تغییر محیط فرهنگی اجتماعی یا اقتصادی باشد. مجموعه ارزش ها و هنجارهای این مرجعیت کلان ، نظامی سلسله مراتبی را می سازد که در یک دوره خاص بر روی تصمیمات اثر گذار است. مطالعات نشان می دهد که محیط تصمیم گیری براساس حوزه مورد نظر تغییرات شدیدی می نماید و در برخی موارد بازیگرانی که وارد محیط تصمیم شده اند به بخشی از عملکرد عمومی تبدیل می شوند.

خط مشی گذاری و توجه به محیط بیرونی

هر آنچه را که دولت ها انتخاب می کنند انجام بدهند یا انجام ندهند خط مشی عمومی است امروزه توصیف و تشریح علت ها و پیامدهای فعالیت دولت و تجزیه و تحلیل تاثیر نیروهای اجتماعی اقتصادی و سیاسی بر محتوای خط مشی عمومی و ارزیابی پیامدهای منتظره و غیر



۳. منفعت طلبی های سازمانی و عدم توجه به مسئولیت های اجتماعی محکوم به فنا خواهد بود.

۴. پدیدار شدن انتظارات جدید در جوامع امروزی نسبت به چند دهه قبل

۵. توجه به رفاه کلی اجتماعی و اقتصادی کشور توسط سازمانها

۶. استفاده از منابع برای مقاصد و نتایج فراگیر اجتماعی نه فقط برای منافع محدود شخصی سازمانی و تجاری

۷. توجه به ارزش های والای انسانی و توجه به کیفیت زندگی افراد

۸. توجه به سیستم ارزشی نسبتاً همگن در طول یک دوره زمانی در جامعه و توجه به تغییرات اجتماعی

۹. توجه به چرخه عمر مسائل عمومی و تغییر در انتظارات عمومی

۱۰. توجه به ماهیت مسائل اهداف و نتایج و ماهیت جمعیت های هدف که از طرح خط مسی تاثیر می پذیرند.

برخی این بعد جدید مدیریتی را انقلاب دوم مدیریتی می نامند و انقلاب مدیریتی اول در قرن هیجدهم کاملاً اقتصادگرا بود ولی امروزه غالب بودن تفکرات اقتصادی محض رنگ باخته و بای کسب و کار دائمی و پایدار پاره ای جز حرکت در مسیر مسئولیت های اجتماعی نیست.

مدیریت مسائل عمومی برنامه است که سازمان برای افزایش دانش خود از فرآیند خط مشی عمومی و داشتن مشارکتی فعال و اثر بخش در آن به کار می گیرد.

مدیریت مسائل عمومی به دنبال پیش بینی، تشخیص و ارزیابی مسائل عمومی است که به عملکرد سازمانی تاثیر گذار است.

خط مشی عمومی Public policy هر آنچه دولت ها انتخاب می کنند انجام

بدهند یا ندهند خط مشی عمومی است. مطالعات مربوط به خط مشی به خاطر

توصیف و تشریح علت ها و پیامدهای فعالیت دولت و ارزیابی پیامدهای منتظره بر

اجتماع ، تاثیر نیروهای اجتماعی، اقتصادی سیاسی و نهادها و فرایندهای سیاسی

است. درک رفتار سیاسی با بهره گیری از تحقیقات جامعه شناسی، مردم شناسی و

روانشناسی اجتماعی از سالها پیش در اداره حکومتها متداول گشته است و بر مبنای

بکارگیری روش جامعه شناختی در سیاستگذاری های حکومتی است، این اعتقاد

وجود دارد که اگر ما بتوانیم رفتار انسان و اجتماعات را که از عرف و عادات و فرهنگ

و سنت ها و خلق و خو و خصلت های ملی ، قومی و نژادی و... نشات می گیرد را

درک کنیم، زمینه فهم بسیاری از فراگردهای سیاسی فراهم می شود. همچنین این

مطالعات به رهبران سیاسی کمک می کند که دریابند در مسیر توسعه سیاسی و

کشور سازی با تنش ها و بحران های اجتماعی مانند بحران هویت ، بحران مشروعیت



پدید می آورد و این مسائل بایستی توسط خط مشی های عمومی مورد توجه قرار گیرند.

هنجارها و ساخت های اجتماعی و سیاسی هم نتیجه و دستاورد فرهنگ هر جامعه هستند و هم سازنده و تشکیل دهنده فرهنگ رابطه تنگاتنگ و پیچیده ای بین فرهنگ و هنجارها و ساخت های اجتماعی و سیاسی وجود دارد. از سوی دیگر در محیط بیرونی یا محیط جهانی امروز حقوق اساس بشر و اعلامیه ها و بیانیه هایی مطرح شده است که حقوق بشر در زندگی، آزادی، امنیت فرد، مساوات در برابر قانون، آزاد اندیشی، وجدان و مذهب، برخورداری از حمایت قانون در برابر تجاوز به حریم خصوصی افراد، خانواده، مسکن، حق تعلق به ملیت، حق مالکیت و ... که با تفسیرهای گوناگون بر تعامل داخلی فرهنگ و هنجارها و ساخت های اجتماعی و سیاسی جوامع موثر است.

تعقل گرایی در خط مشی

تعقل گرایی در خط مشی به عنوان حداکثر سازی نفع اجتماعی یعنی انتخاب خط مشی های که منجر به منافع ای در جامعه شود که این منافع بیشتر از هزینه ها باشد. به عبارت دیگر عقلایی بودن یعنی تفاوت بین ارزش هایی که بدست می آید با ارزش هایی که قربانی می شود مثبت باشد. تعقل گرایی شامل محاسبه همه ارزش های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قربانی شده یا به دست آورده شده از طریق خط مشی عمومی است برای انتخاب یک خط مشی عقلایی خط مشی گذاران باید:

۱ - همه ترجیحات ارزشی جامعه و وزن نسبی آنان را بدانند.

منتظره خط مشی های عمومی بر اجتماع در مطالعات مربوط به خط مشی مدنظر قرار دارد.

در نگرش سنتی اکثر تصمیمات سازمان بر پایه منافع اقتصادی مورد سنجش قرار می گرفت و سازمان صرفاً در مقابل خواسته های مشتریان، اقدامات رقبا و التزامات بازار سرمایه عمل می کرد. اما امروزه مرز میان سازمان و محیط بیرونی مبهم و نامعین است و نقش اجتماعی و سیاسی سازمان مهم شده است و اکثر تصمیمات سازمانی نیازمند ملاحظه دقیق و صریح محیط بیرونی است و عوامل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بیرونی موثر بر سازمان به شمار می روند محیط بیرونی سازمان محیطی کاملاً با ثبات و قابل پیش بینی نیست و تغییرات بیرونی همچون تغییر ارزش ها و ایدئولوژی های اجتماعی از جمله عوامل موثر بر تصمیمات سازمان به حساب می آید. مسائل عمومی مسائلی است که آحاد مردم را متاثر می سازد و نیازمند نوعی عمل جمعی و یکپارچه است و خط مشی های عمومی را طلب می کند. خط مشی های عمومی از خواسته های محیطی نشات می گیرند، مسائل عمومی یک چرخه عمر دارند.

تغییر در ارزش های جامعه می تواند مسائل عمومی جدیدی را به همراه داشته باشد. تغییر در ارزش ها ممکن است حاصل تغییرات تکنولوژیک، تغییرات در ترکیب، آموزش، تغییر در نمادهای پایه مانند خانواده، تغییرات اقتصادی، تغییر در شیوه ارتباطات و اطلاعات جامعه پدید آید. هنگامی که نظام ارزشی همگن در جامعه از بین می رود، تغییرات اجتناب ناپذیر مسائل جدیدی را



منابع:

- ۱ - قرآن و علوم امروز - بنیاد پژوهشهای قرآنی حوزه و دانشگاه
- ۲ - مباحثی از مدیریت اسلامی - دکتر عبدالله جاسبی - دانشگاه آزاد اسلامی
- ۳ - مدیریت و اداره امور دولتی در اسلام - محمد عبدالله ال بورایی - دکتر هاشم نیکو مرام - دانشگاه آزاد اسلامی
- ۴ - سیاستگذاری عمومی - پیر مولیر - نشر دادگستر
- ۵ - تصمیم گیری و تعیین خط مشی دولتی - حسن گیوریان... - نشر یکان
- ۶ - مدیریت دولتی نوین - آون هیوز - انتشارات مروارید
- ۷ - تئوریهای سازمان - دکتر علی پارسائیان... - انتشارات آژنگ
- ۸ - رفتار سازمانی - رابینز - دفتر پژوهشهای فرهنگی
- ۹ - مبانی استراتژی فرهنگی - دکتر محمدباقر بابایی - نشر دانشگاه فرماندهی سپاه
- ۱۰ - مدیریت فرهنگ سازمان - ناصر میرسپاسی - انتشارات مروارید
- ۱۱ - ارزشهای فرهنگی ایرانیان - دفتر طرحهای ملی
- ۱۲ - مدیریت رفتار سازمانی - هرسی. بلانچارد... - نشر دانشگاه آزاد اسلامی
- ۱۳ - مدیریت در پهنه فرهنگها - شنایدر - دفتر پژوهشهای فرهنگی
- ۱۴ - نگرش نوین به نظریات سازمان - غلامحسین حیدری... - انتشارات اندیشه
- ۱۵ - فرهنگ شناسی - چنگیز پهلوان - نشر قطره
- ۱۶ - جامعه شناسی قشر بندی - ملوین تامین - نشر توتیا
- ۱۷ - نظریه های جامعه شناسی معاصر - جورج ریتزر - انتشارات علمی
- ۱۸ - دگرگونی اجتماعی - رابرت. اچ. لاور - مرکز نشر دانشگاهی
- ۱۹ - جامعه شناسی نظم - دکتر مسعود چلبی - نشر نی
- ۲۰ - مطالعه تطبیقی انقلابها - لورنس کاپلان - علامه طباطبایی
- ۲۱ - روش های سیاست پژوهی - مازراک - ترجمه هوشنگ ناییبی
- ۲۲ - جامعه شناسی سیاسی - حسین بشیریه - نشر نی
- ۲۳ - نظریه علمی فرهنگ - مالدینوفسکس - نشر گام نو
- ۲۴ - نظریه های فرهنگ در قرن بیستم - حسین بشیریه - آینده پویان
- ۲۵ - انقلاب و ارزشها - محسنیان راد - سازمان مدارک انقلاب اسلامی
- ۲۶ - مطالعات فرهنگی - مشیرزاده - آینده پویان
- ۲۷ - روش و بینش در سیاست - علی اصغر کاظمی - وزارت امور خارجه
- ۲۸ - توسعه و تضاد - دکتر فرامرز رفیع پور - شرکت سهامی انتشار
- ۲۹ - جامعه شناسی سیاسی - موريس دووژه - انتشارات جاویدان
- ۳۰ - مقدمات جامعه شناسی - مارتین آلبرو - نشر نی
- ۳۱ - مقاله تحقیقی جایگاه ارزشها در تئوری های مدیریت - سید هاشم هدایتی

- ۲ - همه بدیل های خط مشی های در دسترس را بدانند.
 - ۳ - همه پیامدهای هر یک از بدیل های خط مشی را بدانند.
 - ۴ - برای هر بدیل خط مشی نسبت منافع به هزینه ها را محاسبه کنند.
 - ۵ - کار آفرین بدیل خط مشی را انتخاب کنند.
- باید درک و شناخت کاملی از ارزشهای اجتماع به عمل آید.

در مدل سیستم ها محیط داخلی و محیط بیرونی به فرآیند خط مشی گذاری تاثیر گذارند .

در محیط داخلی سه عنصر

۱ - جامعه پذیری

۲ - گزینش کارگزاران

۳ - ارتباطات

بطور غیر مستقیم بر خط مشی عمومی اثر می گذارند.

- ۱ - جامعه پذیری شیوه آشنا شدن کودکان با ارزش ها و نگرش های جامعه خویش است و جامعه پذیری سیاسی بخشی از همین فرآیند است که طی آن نگرش های سیاسی فرد شکل می گیرد. عوامل تاثیرگذار بر جامعه پذیری سیاسی عبارتند از : خانواده ، مدرسه ، رسانه های جمعی ، گروه های ذی نفوذ، احزاب سیاسی تماس های مستقیم با ساختارهای حکومت ، نمادهای مذهبی ، گروه همسانان، طبقه و منزلت اجتماعی ، شغل
 - ۲ - گزینش کارگزاران سیاسی
- انتخابات سیاسی و میزان مشارکت مردم به نحوه گزینش کارگزاران سیاسی موثر است.

۳ - نقش ارتباطات در فرآیند خط مشی گذاری

تصمیم گیری افراد باید بر پایه اطلاعات درست صورت گیرد. عثم اطمینان در مورد آینده و فقدان اطلاعات در مورد وقایع جاری ، افراد را مجبور خواهد کرد که بدنبال جمع آوری اطلاعات گام بردارند. صحت و سقم اطلاعات دریافتی مردم اندک است و مردم به آنچه دریافت می کنند اکتفا می کنند.

در کلیه مدل های خط مشی گذاری به تاثیر و تعامل بین عوامل گوناگون و خط مشی گذاری توجه میشود و توجه به سیستم ارزشی جامعه و تغییرات اجتماعی کاملاً مشهود است . این مطالعات به مدیران کمک خواهد کرد که در مسیر توسعه تمام تصمیمات و فعالیت ها را در چارچوب یک نظام مرتبط اتخاذ نمایند .

در جمع بندی میتوانیم بگوییم که الگوی مدیریت اسلامی نوعی الگوی مدیریتی است که امروزه با عنوان خط مشی گذاری عمومی از آن یاد می شود . به امید روزیکه بتوانیم از معارف و دانش های اسلامی در امور اجتماعی و اداره امور جامعه استفاده مناسب ببریم.

منبع: مقاله محسن فردرو - مقطع دکترای تخصصی مدیریت و برنامه ریزی امور فرهنگی ۱۳۸۴ -



برداشتی از اخلاق مدیریت در قرآن

سعه ی صدر

سعه ی صدر یا شرح صدر یکی از مهم ترین ویژگی های مدیریت است که در همین راستا در قرآن نیز به صراحت بر آن تأکید شده است. حضرت موسی وقتی از سوی خداوند رسالت سنگین پیامبری و به دنبال آن دعوت از فرعون به سوی خدا بر عهده اش گذاشته شد، از خداوند چندین درخواست کرد که اولین آن شرح صدر بود:

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي

گفت: پروردگارا! سینه ام را [برای تحمل این وظیفه سنگین] گشاده گردان. (طه/۲۵)



-عده ای خود را می بازند و احساس می کنند که آسمان به زمین رسیده و ادامه ی کار برای آن ها سخت و طاقت فرسا گردیده و از کوره به در می روند و حتی با تصمیم ها و اقدامات عجولانه و غیر کارشناسی کار را بر خود و دیگران مشکل تر می کنند. این ها کسانی هستند که سعه ی صدر یا شرح صدر ندارند. در همین راستا افرادی که شرح صدر ندارند در برابر پیروزی ها و موفقیت ها نیز تعادل خود را نمی توانند حفظ کنند و آن چنان ذوق زده و خوشحال می شوند که دست به رفتارهای غیر عادی می زنند. -کسانی که در مواجهه با مشکلات و سختی های مدیریتی خود را نمی بازند، بر رفتار و اخلاق خود کنترل دارند، تدبیر را از دست نمی دهند و بدون توجه به حجم سنگین مشکلات به دنبال راه حل و خروج از مشکلات هستند. اهل شکیبایی و صبر هستند و رفتارهای غیر متعارف از آن ها سر نمی زند. اینها آن دسته از مدیرانی هستند که دارای سعه صدر هستند.

نخستین سرمایه برای یک رهبر انقلابی، سینه ی گشاده، حوصله ی فراوان، استقامت و شهامت و تحمل بار مشکلات است، و به همین دلیل در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «*آله الریاسه سعه الصدر*» وسیله رهبری و ریاست سینه ی گشاده است.

(نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶) به نقل از (تفسیر نمونه ج ۱۳، ص ۱۳۹ و ۱۸۶)

همچنین در تفسیر نمونه جلد ۵ ص ۴۳۶ ذیل آیه ۱۲۵ سوره انعام در معنای شرح صدر این گونه آمده است:

سعه صدر (گشادگی سینه) یکی از مواهب بزرگ و ضیق صدر (تنگی سینه) یکی از کیفرهای الهی شمرده شده است، همان طور که خداوند در مقام بیان یک موهبت عظیم به پیامبر خود می گوید: «الم نشرح لک صدرک» آیا سینه تو را وسیع و گشاده نساختیم.

و این موضوعی است که با مطالعه در حالات افراد به خوبی مشاهده می شود.

بعضی روحشان آن چنان باز و گشاده است که آمادگی برای پذیرش هر واقعیتی- هر چند بزرگ باشد- را دارند اما به عکس بعضی روحشان آن چنان تنگ و محدود است که گویا راهی و جایی برای نفوذ هیچ حقیقتی در آن نیست. افق دید فکری آن ها محدود به زندگی روزمره و خواب و خور آن ها است، اگر به آن

شاید در فارسی بتوان «سینه ی فراخ» را ترجمه ی آن دانست؛ اما آنچه مهم است معنا و مفهوم این اصطلاح است.

شرح صدر یعنی مدیر به نیرویی درونی دست پیدا کند که در برابر تمامی عوارض و جوانب، خوشی ها و ناخوشی های مسؤولیت، کنترل خود را از دست ندهد و از اصول و برنامه های مدیریتی خود عدول ننماید و به دنبال بهترین راه حل برای مشکلات باشد. به عبارتی مدیریت همراه با انواع مسائل و مشکلات است. در بیشتر موارد وزش بادها در جهت مخالف است. گاه کمبودها، توقعات، مسائل و مشکلات، بحران ها، اعتراضات، تبلیغات سوء، کارشکنی ها، توطئه ها، درگیری ها و صدها مشکلات دیگر آن چنان عرصه را بر مدیر تنگ می کند که هیچ راه فراری برای مدیر باقی نمی گذارد. در چنین شرایطی مدیران دو دسته می شوند:

ها برسد همه چیز درست است و اگر کمترین تغییری در آن پیدا شود گویا همه چیز تغییر یافته و دنیا خراب شده است.

شرح صدر یعنی برخورداری از ظرفیت بزرگ برای پذیرش بالاترین نعمت های معنوی همچون اسلام است. خداوند می فرماید:

أَقْمَنَ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است، و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است [مانند کسی است که سینه اش از پذیرفتن اسلام تنگ است؟] پس وای بر آنان که دل هایشان از یاد کردن خدا سخت است، اینان در گمراهی آشکار هستند. (زمر/۲۲)

نکته زیبایی که در این آیه وجود دارد این است که خداوند در این آیه شرح صدر را برای انسان به عنوان یک نور معرفی کرده است. همان طور که نور در تاریکی راه را به انسان نشان می دهد شرح صدر نیز نوعی روشنایی است که حقیقت را برای انسان نمایان می کند تا در کژراهه نیفتد.

مدیر باید شرح صدر داشته باشد. شاید تعبیر دریا دلی برای صاحبان سعه ی صدر تعبیری بس زیبا باشد. دریا آن قدر پهناور است که با هر سنگی متلاطم نمی شود و از کوره به در نمی رود. دریا آن قدر ظرفیتش بزرگ است که هر شیء بزرگی را در خود جا می دهد و از جا هم کنده نمی شود. ولی برکه ای کوچک با سنگی کوچک متلاطم می شود و آرامش خود را از دست می دهد.

مدیران دارای شرح صدر مدیران دریا دلی هستند که با بزرگی وجود خود همه ی مشکلات را با پنجه ی تدبیر حل می کنند. انبوه مشکلات را در دل دریایی خود جا می دهند و خم به ابرو نمی آورند. با تحمل و شکیبایی در آن شرایط سخت، بهترین راه حل ها را پیدا می کنند.

آن ها نمی گذارند مشکلات و موانع مسیر آن ها را در انجام مأموریت ها دچار خلل کند.

هیچ مدیری بدون داشتن سعه ی صدر نمی تواند در مأموریت خود موفق باشد.

دکتر نصرالله شفیعی

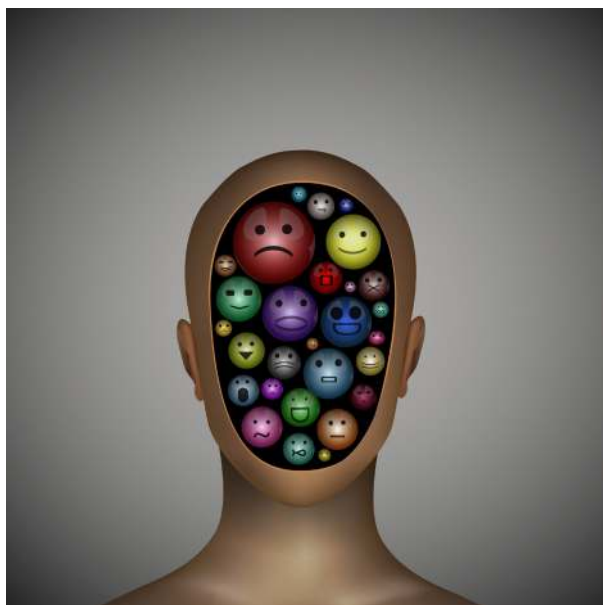


روشی که ما کار می کنیم

مهم نیست که چقدر سخت تلاش می کنید، نمی توانید فقط در را باز کنید احساسات خود را کنار گذاشته، و وارد دفتر شوید. با احساس بودن، بخشی از انسان بودن است.

خرافه ای فراگیری وجود دارد که می گوید احساسات به کار تعلق ندارند، و این اغلب باعث می شود که اشتباهاً حرفه ای بودن را برابر با رفتار ملایم یا خونسردی بدانیم. اما تحقیقات نشان می دهد در لحظاتی که همکاران ما ارائه حرفه ای خود را رها می کنند، بیشتر تمایل داریم آنچه به ما می گویند را باور کنیم. ما به افراد اطراف مان احساس وابستگی می کنیم سخت تر تلاش می کنیم، بهتر عمل می کنیم و به طور کلی مهربان تر هستیم. پس زمان آن است یاد بگیریم که چگونه احساسات را در محل کار پذیرا باشیم.

حالا، به این معنی نیست که باید ناگهان به کوه آتش احساسات تبدیل شوید. مرزی هست، میان اشتراک گذاری که اعتماد را به وجود می آورد، و اشتراک گذاری بیش از حد که اعتماد را از بین می برد. اگر ناگهان اجازه دهید احساساتتان در هنگام کار از کنترل



حمایت بیشتری کنید و شرایط را بهتر درک کنید، ادامه داده و به اشتراک بگذارید. اما اگر هر نوع وقفه‌ای ایجاد می‌کند، شاید بهتر است از آن دست بکشید.

و در آخر، احساسات همکاران را در نظر بگیرید و مسیری رو به جلو ارائه دهید. اگر همه افراد تیم شما ساعت‌های طولانی را سر کار می‌گذرانند، و متوجه می‌شوید یکی از همکارانتان بی‌حال یا مضطرب به نظر می‌رسد، می‌توانید این موضوع را تصدیق کرده و همدلی نشان دهید، سپس سعی کنید کار عملی برای آن‌ها انجام دهید تا بتوانند به کار خود ادامه دهند. و در این صورت، می‌توانید پیشنهاد دهید که پیش‌مدیر بروید و درخواست کنید که جلسه هفتگی‌تان یک روز به عقب کشیده شود تا هر دو زمان بیشتری برای کار داشته باشید. و نشان می‌دهید که نه تنها به موفقیت آن‌ها، بلکه به رفاهشان هم اهمیت می‌دهید.

وقتی درباره آنچه احساس می‌کنیم می‌توانیم صادق باشیم، و آزادانه ایده‌ها را پیشنهاد دهیم، اشتباه کنیم و لازم نیست آنچه هستیم را پنهان کنیم، به احتمال زیاد مدت طولانی در شرکت خواهیم ماند. همچنین خوشحال‌تر و بهره‌ورتر هستیم.

پس لحظه‌ای در مورد چهره احساسی‌تان فکر کنید که هر روز به سرکار می‌برید. اگر بیش از حد، به اشتراک می‌گذارید آن را تغییر دهید. و اگر کمی محتاط‌تر هستید، به دنبال لحظاتی بگردید که بتوانید با همکارانتان درد و دل کرده و کمی انتقادپذیر باشید. و این احتمال وجود دارد که تفاوت بزرگی در نحوه واکنش مردم به شما وجود داشته باشد. و انتقادپذیری انتخابی ممکن است به یکی از ارزشمندترین ترفندهای شما تبدیل شود.

TED

Liz Fosslien • Author, illustrator

خارج شود و از آنچه خواسته شده است، اطلاعات بیشتری بدهید، همه اطرافیان خود را ناراحت کرده و همچنین خودتان را تضعیف می‌کنید. به احتمال زیاد، فردی ضعیف یا فاقد آگاهی از خود دیده می‌شود، پس بهتر است که بگویید دیشب حال خوبی نداشته‌اید، لازم نیست به جزئیات ریزی در مورد شام نیمه هضم شده خود هم بپردازید.

طیف گسترده‌ای از احساسات وجود دارد. از یک‌طرف، افراد بی احساس را داریم، یا آن‌هایی که به سختی در مورد احساسات خود صحبت می‌کنند، و در طرف دیگر، افراد بیش از حد احساسی که به طور مداوم هر چیزی که درونشان هست را به اشتراک می‌گذارند، و هیچ یک از این‌ها برای یک محیط کار سالم، مناسب نیستند.

پس حد تعادل میان این دو رفتار افراطی چیست؟ پاسخ، چیزی به نام انتقادپذیری انتخابی است. انتقادپذیری انتخابی یعنی، حرف خود را راحت بزنید در حالی که سلامتی روانی و استواری خود و همکارانتان را در اولویت قرار می‌دهید. خوشبختانه، همه می‌توانند با تمرین، یاد بگیرند که انتقادپذیر باشند.

این‌ها چهار روش برای شروع است. ابتدا، احساسات خود را علامت‌گذاری کنید بدون اینکه احساساتی شوید. وضعیت‌های بد مسری هستند، حتی اگر آنچه را احساس می‌کنید به زبان نیاورید، احتمالاً زبان بدن‌تان یا ابراز احساسات‌تان، فاش کننده آن هستند. بنابراین اگر دست به سینه یا در حال کوبیدن بر روی صفحه‌کلید هستید، همکارانتان خواهند فهمید که ناراحت هستید. و اگر چیزی نگویید، فکر می‌کنند که این سکوت، به دلیل رفتار آن‌ها است و نگران می‌شوند. بنابراین اگر نسبت به یک اتفاق غیر کاری واکنش نشان می‌دهید، مثلاً ترافیک، فقط آن را علامت‌گذاری کنید. نیازی نیست که به جزئیات اشاره کنید. می‌توانید چیز ساده‌ای بگویید مانند «من صبح بدی داشتم. که این هیچ ربطی به شما ندارد.» حالا اگر یک اتفاق مرتبط با کار باعث می‌شود که شما احساسات قوی داشته باشید، اینجا باید به شماره ۲ برویم.

سعی کنید نیاز احساسات خود را درک کنید، و به آن نیاز پاسخ بدهید. اگر همه افراد اطراف‌تان را ناگهان آزاردهنده دیدید، بنشینید و در مورد آن فکر کنید. شاید به این دلیل که مضطرب هستید، عصبانی شده‌اید، و شما مضطرب هستید زیرا نگران رسیدن به یک مهلت مشخص هستید. و در این صورت، می‌توانید به تیم خود روی کرده تا آن نیاز را برطرف کنید و چیزی شبیه به این بگویید، «می‌خواهم مطمئن بشوم همه کارها را پیش از آخرین فرصت انجام می‌دهم. می‌توانید کمک کنید برای انجام این کار برنامه واقع‌بینانه‌ای تنظیم کنم؟» اگر به فکر اشتراک‌گذاری هستید، سعی کنید خود را به جای شخص مقابل قرار دهید. پس اگر آنچه می‌خواهید بگویید کمک می‌کند احساس



مخلوط کردن دانه های قهوه

بودند، تفاوت بگذارند. ولی اگر دو دسته قهوه با فاصله شش هفته کنار هم گذاشته و چشیده می شد، تفاوت ناچیزی قابل تشخیص بود. در واقع آن شرکت، مشتریان را آموزش می داد تا قهوه نامرغوب تر را بپذیرند. رقبای دیگر از این جریان آگاه شدند و برای حفظ سهم بازار خود از آن روش پیروی کردند. ظرف چند سال استانداردهای مصرف کننده آمریکایی برای یک فنجان قهوه خوب به شدت تغییر یافت. مدیران کار خود را انجام داده و از پاداش های خود لذت برده بودند. در آن زمان، این روش به عنوان پیروزی هوش و ذکاوت محسوب شد. افول تدریجی ولی پیوسته مصرف سرانه قهوه آغاز شد و رشد این کسب و کار متوقف شد.

شرکتی که تمام این ماجرا را آغاز کرده بود، در سودآوری دچار مشکل شد. آن شرکت اینک جزئی از مؤسسه ای عظیم است و همچنان با مشکلاتی در رابطه با قهوه خود دست و پنجه نرم می کند. مصرف کنندگان قهوه های گورمت (gourmet) را کشف کرده اند. ولی نکته جالب اینکه قهوه هایی که امروزه گورمت می نامیم همتر از همان قهوه هایی است که آمریکایی ها در دهه ۱۹۴۰ می نوشیدند. نخستین بار که این داستان را شنیدم، مسائل بسیاری برایم روشن شد. چرایافتن یک فنجان قهوه خوب در ایالات متحده این قدر مشکل بود؟

من دقیقاً در نقطه مقابل یک مشتری وفادار قرار دارم. من اینک یک مشتری مخالف هستم. حتی اگر مجانا هم قهوه ای به من داده شود، من آن را نمی نوشم. چرا باید چیزی را بنوشم که از آن لذتی نمی برم؟

همه شرکت های بو دهنده قهوه، هم تجهیزات پیشرفته ای داشتند و هم دارای افراد بسیار آموزش دیده و متخصص بودند. آن شرکت ها الگوی عملیات پربازده بودند. آنان شدید برای سهم بازار می جنگیدند و به طرز موفقیّت آمیز با بحران های زمان خود مقابله می کردند. ولی در این جریان، کسب و کار خود را نابود کردند، مشتریان وفادار خود را از دست دادند، شاهد افول مصرف سرانه قهوه شدند، و آبروی قهوه آمریکایی را از بین بردند.

یادم می آید در یک کتاب داستانی از مخلوط کردن دانه های قهوه بود که اشاره به نحوه از دست دادن مشتریان وفادار می کرد. در آنجا آمده بود که:

اگر غایت شما رقابتی شدن، ماندن در کسب و کار و کارتان است، بهبود محصول و خدمات را هدف مشخص و ثابت خود قرار دهید در اوایل دهه ۱۹۵۰، آمریکایی هایی که در کار بو دادن دانه های قهوه بودند با وضعیت نامطلوبی مواجه شدند. قیمت دانه های قهوه به طور قابل توجهی افزایش یافته بود و آنان با دو انتخاب ناگوار روبرو بودند:

یک انتخاب، این بود که بخشی از افزایش قیمت یا همه آن را جزئی از هزینه های خود بیانگارند و از میزان سود خود بکاهند، و دیگری این بود که افزایش قیمت را به مشتریان خود منتقل کنند و خطر از دست دادن سهم بازار را بپذیرند و احتمالاً مشتریان را به سوی نوشیدنی دیگری سوق دهند.

ولی آنان راه سومی را ابداع کردند. کسب و کار کسانی که در کار بو دادن دانه های قهوه هستند عبارت است از خرید، کهنه کردن، بو دادن و مخلوط کردن دانه های قهوه برای دست یابی به طعم و بوی دلخواه. دانه های قهوه، مانند تمام محصولات کشاورزی، شدیداً متغیراند. دو دانه می توانند کاملاً با هم متفاوت باشند. حتی دانه هایی که در یک زمان از یک درخت چیده شده اند، می توانند متفاوت باشند. دانه ای از بالای درخت که نور بیشتری دریافت کرده است و دانه ای از پایین درخت، دو طعم متفاوت دارند. مخلوط کردن، بخش بسیار مهمی از این فرآیند است. شرکت پیشگام در بو دادن قهوه سعی کرد در فرمول متفاوت را آزمایش کند. آن شرکت دریافت که تغییر تدریجی فرمول و جایگزینی دانه هایی کم کیفیت تر برای مشتری قابل تشخیص نبود. آن شرکت تغییر ترکیب قهوه را آرام آرام شروع کرد. هر دو هفته یک بار، کمی بیشتر از دانه های ارزانتر را جایگزین دانه های قوی تر و گران تر می کرد. اکثر مصرف کنندگان نمی توانستند بین قهوه هایی که به فاصله دو هفته خریداری کرده



راهنمای بیماری های روانی

داستان آغاز می شه:

من در خانه ی یکی از دوستان بودم، و او روی طاقچه اش یک کپی از کتاب راهنمای دی اس ام داشت که کتاب راهنمای بیماری های روانی ست. این کتاب تمام بیماری های روانی شناخته شده را فهرست می کند. و در دهه ی ۵۰ یک جزوه ی خیلی باریک بود. و بعد بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر شد، و حالا ۸۸۶ صفحه دارد. و امروزه ۳۷۴ بیماری روانی را فهرست کرده است.

پس من داشتم آن را ورق می زدیم، و فکر می کردم که آیا من بیماری روانی ای دارم، و معلوم شد که ۱۲ تا دارم. من اختلال اضطراب فراگیر دارم، که مسئله. اختلال کابوس دارم، در آن دسته قرار می گیرید - که اگر شما خواب های تکرار شونده دارید که در آنها دنبال می شوید یا به شما می گن شکست خوردید و تمام در خواب های من افرادی من را در خیابون دنبال می کنند و می گن "تو شکست خوردی."

من مشکل ارتباط والدین - فرزند دارم، که تقصیر پدر و مادرمه. شوخی کردم. شوخی نکردم. شوخی کردم. من بیماری تمارض دارم. و فکر می کنم در واقع خیلی نادر است که هم تمارض داشته باشید و هم اختلال اضطراب فراگیر، چون تمارض باعث می شه من خیلی مضطرب بشم.

به هر حال من داشتم در این کتاب می گشتم، و فکر می کردم که آیا من دیونه تر از آن چیزی هستم که خودم می دونم. یا شاید درست نباشه که اگر متخصص آموزش دیده نیستم، خودم برای خودم یک بیماری روانی تشخیص بدم. یا شاید درست نباشه که اگر متخصص آموزش دیده نیستم، خودم برای خودم یک بیماری روانی تشخیص بدم.

و یا شاید شغل روانپزشکی تمایل غریبی داره که آنچه اساساً رفتار بهنجار انسان هاست را به عنوان یک بیماری روانی برچسب بزنه. من نمی دونستم کدوم از اینها درسته، اما فکر می کردم که یه جورایی جالبه. و فکر کردم که شاید باید با یک منتقد روانپزشکی ملاقات کنم و نظر آنها را بپرسم. و این طور شد که

با ساینتولوژیست ها ناهار خوردیم.

مردی بود به اسم برایان که یک گروه طراز اول از ساینتولوژیست ها را اداره می کرد که مصممند روانپزشکی را هر جا که هست نابود کنند. اسم اونا "سی سی اچ آر" است. من به او گفتم، "می تونی به من ثابت کنی که روانپزشکی یک دانش نماست و نمی توان به آن اعتماد کرد؟" من به او گفتم، "می تونی به من ثابت کنی که روانپزشکی یک دانش نماست و نمی توان به آن اعتماد کرد؟" او گفت، "آره، ما می تونیم به تو ثابت کنیم." من گفتم، "چطوری؟" او گفت، "ما تو را به 'تونی' معرفی می کنیم." و من گفتم، "تونی کیه؟" او گفت، "تونی در 'برادامور' است." حالا برادامور، بیمارستان برادامور است. قبلاً به عنوان تیمارستان برادامور برای دیوانگان جانی شناخته می شد. این جایی است که قتل های زنجیره ای را می فرستند و کسانی که کنترلی بر خودشان ندارند. و من به برایان گفتم، "تونی چه کار کرده؟" و او گفت، "کاری نکرده او با کسی کتک کاری کرده یا همچین چیزی، و تصمیم گرفت تظاهر به دیوانگی کنه تا از مجازات زندان فرار کنه. اما بیش از حد خوب تظاهر کرد، و حالا در برادامور گیر افتاده و هیچ کس باور نمی کنه که او عاقل است. می خواهی تا ما سعی کنیم تو را به برادامور ببریم تا تونی را ببینی؟" پس من گفتم، "بله، لطفاً."

پس من سوار قطار برادامور شدم. در اطراف پارک "کمپتون" به طرز غیر قابل کنترلی شروع به خمیازه کشیدن کردم، که ظاهراً کاریست که سگ ها هم وقتی اضطراب دارند می کنند - اونا بدون کنترل خمیازه می کشند. و بعد به برادامور رسیدیم. و من را از دروازه، پشت دروازه، پشت دروازه، پشت دروازه رد کردند تا به یک آسایشگاه رسیدیم، که جایی ست که با بیمارها ملاقات می کنید.

شبيه یک مسافرخانه ی "همپتون" غول آسا بود. همه جا هلو و کاج و رنگ های آرام بخش بود. و تنها رنگ های تند، رنگ قرمز دکمه های اضطراب است. و بیمارها شروع کردند به داخل آمدن. اونا همه اضافه وزن داشتند و شلوار راحتی تنشون بود

می کشیدم. من ۱۲ سال در برادموور بوده ام. "تونی گفت که خیلی سخت تره که مردم را قانع کنی که سالمی تا اونها را قانع کنی که دیوانه ای. تونی گفت که خیلی سخت تره که مردم را قانع کنی که سالمی تا اونها را قانع کنی که دیوانه ای. او گفت، "من فکر می کردم بهترین راه برای اینکه عادی به نظر بیام اینه که با مردم به طور عادی و راجع به چیزهای عادی صحبت کنم مثلاً فوتبال یا برنامه های تلویزیون. من مشترک مجله ای 'نیو ساینتیست' شدم، و اخیراً مقاله ای داشت درباره ای اینکه در ارتش ایالات متحده، زنبورها را آموزش می دهند تا مواد منفجره را بو کنند. پس من به یک پرستار گفتم، 'می دونستی که ارتش ایالات متحده زنبورها را آموزش می ده تا مواد منفجره را بو بکشند؟' وقتی یادداشت های پزشکی را خوندم، دیدم اونا نوشتند: 'فکر می کند زنبورها می توانند مواد منفجره را بو بکشند.' " او گفت، "می دونی، اونا همیشه دنبال سرنخ های غیر کلامی برای وضعیت روحی من هستند. او گفت، "می دونی، اونا همیشه دنبال سرنخ های غیر کلامی برای وضعیت روحی من هستند.

اما چطور می شه مثل یک آدم عاقل نشست؟ چطوری مثل یک آدم عاقل پات رو روی پات می اندازی؟ اصلاً غیر ممکنه. " و وقتی تونی این را به من گفت، من با خودم فکر کردم، "آیا من مثل یک خبرنگار می شینم؟ آیا پام رو مثل یک خبرنگار رو پای دیگه می اندازم؟"

او گفت، "می دونی، 'خفه کن استاکول' یک طرف منه و تجاوز کننده ای آهنگ 'نک پا در میان لاله ها' طرف دیگه ی منه. پس من تمایل دارم زیاد توی اتاقم بمونم چون از اینا می ترسم. و اونا این را نشانه ای از دیوانگی می دونند. اونا می گن این ثابت می کنه که من بی تفاوت و خود بزرگ بینم. " پس فقط در برادموور اگه نخوای با قاتل های زنجیره ای باشی، نشانه ی دیوانگیه. پس فقط در برادموور اگه نخوای با قاتل های زنجیره ای باشی، نشانه ی دیوانگیه. به هر حال او به نظر من کاملاً عادی می اومد- اما من چه می دونستم؟

و وقتی رسیدم خونه به دکترش، "آنتونی میدن" ایمیل زدم. من گفتم، "داستان چیه؟" و او گفت، "آره. قبول می کنم که تونی تظاهر به دیوانگی کرد تا از مجازات زندان فرار کنه چون توهماتش که خیلی هم کلیشه ای بودند از لحظه ای که او پا به برادموور گذاشت ناپدید شدند. هر چند، ما او را بررسی کردیم. و ما مشخص کردیم که او یک جامعه ستیز است. " و در واقع، تظاهر به دیوانگی دقیقاً از کارهای زیرکانه و حيله گرانه ای است که یک جامعه ستیز انجام می دهد. این در فهرست هست: زیرک و حيله گر. پس تظاهر به اینکه مغز توون مشکل داره گواهی اینه

و کاملاً سربراه به نظر می رسیدند. و برایان ساینترولوژیست در گوش من گفت، "اونا تحت تأثیر دارو هستند،" که به نظر یک ساینترولوژیست شیطانی ترین کار دنیاست، ولی به نظر من رسید که فکر خوبیه. (خنده ی حاضران)

و بعد برایان گفت، "این تونی است. " و یک مرد داشت به داخل می آمد. او اضافه وزن نداشت، وضعیت بدنی خوبی داشت. و شلوار راحتی هم نپوشیده بود، او کت و شلوار راه راه پوشیده بود. و دستش را مثل یکی از شرکت کنندگان مسابقه ی "اپرنتیس" گشوده بود. و دستش را مثل یکی از شرکت کنندگان مسابقه ی "اپرنتیس" گشوده بود. او شبیه کسی بود که می خواد لباسی بپوشه که من را قانع کنه که او خیلی معقوله.

و او نشست. من گفتم، "خوب، درسته که تو با تظاهر به بیماری راه خودت را به اینجا باز کردی؟" و او گفت، "آره، آره. کاملاً. من وقتی ۱۷ سالم بود یک نفر رو کتک زدم. و در زندان منتظر دادگاه بودم، و هم سلولی ام به من گفت، "می دونی باید چی کار کنی؟ تظاهر به دیوانگی کن. به اونا بگو دیوانه ای. اونا تو را به یک بیمارستان راحت می فرستند. پرستارها برات پیتزا می آرَن. برای خودت پلی استیشن داری. " پس من گفتم، "خوب تو چطوری این کار رو کردی؟" او گفت: "من از اونا خواستم که با روانپزشک زندان ملاقات کنم.

و تازگی فیلمی به اسم 'تصادف' را دیده بودم در اون آدم ها با زدن ماشین به دیوار لذت جنسی می گرفتند. پس من به روانپزشک گفتم، 'من از زدن ماشین به دیوار لذت جنسی می برم.' " و من گفتم، "دیگه چی؟" او گفت، "اوه آره. من به روانپزشک گفتم که می خوام زن ها را وقتی دارند می میرند تماشا کنم، چون اینطور احساس عادی بودن می کنم. " که می خوام زن ها را وقتی دارند می میرند تماشا کنم، چون اینطور احساس عادی بودن می کنم. " من گفتم، "این رو از کجا آوردی؟" او گفت، "اوه، از زندگینامه ی 'تد باندی' که در کتابخونه ی زندان داشتند. " او گفت، "اوه، از زندگینامه ی 'تد باندی' که در کتابخونه ی زندان داشتند. "

به هر حال او بیش از حد خوب به دیوانگی تظاهر کرده بود، آنطور که خودش می گفت. و اونا به یک بیمارستان راحت نفرستادندش.

به برادموور فرستادندش. و از لحظه ای که او به آنجا رسید، او گفت که یک نگاه به آنجا انداخت، درخواست کرد که روانپزشک را ببیند، گفت، "سوء تفاهم وحشتناکی شده. من بیماری روانی ندارم. " گفت، "سوء تفاهم وحشتناکی شده. من بیماری روانی ندارم. " من گفتم، "چند وقته اینجایی؟" او گفت، "خوب، اگه من برای جرم اصلیم به زندان رفته بودم، پنج سال باید حبس

که مغزتون مشکل پیدا کرده. و من با متخصص های دیگری هم صحبت کردم، و اونا گفتند کت راه راه - جامعه ستیز سنتی. با موارد یک و دوی فهرست می خونه - ترزبانی، فریبندگی سطحی و حس خود بزرگ بینی. من گفتم، "خوب، چون او نمی خواد با بقیه ی بیمارها رفت و آمد کنه؟" جامعه ستیز سنتی - با خودبزرگ بینی و نداشتن همدردی می خونه. پس همه ی اون چیزهایی که عادی ترین ها در مورد تونی به نظر می آمدند طبق نظر دکترش، گواه این بودند که او به شکل جدیدی دیوانه ست. او یک جامعه ستیز بود.

و دکترش به من گفت، "اگر می خواهی بیشتر راجع به جامعه ستیزها بدونی، می تونی به یک کلاس تشخیص جامعه ستیزها بری که به وسیله ی 'ربرت هیر' راه اندازی شده که فهرست نشانه های جامعه ستیزها را نوشته." پس من رفتم. من به کلاس تشخیص جامعه ستیزها رفتم، و الان یک جامعه ستیز شناس باید بگم، به شدت ماهر، مُجاز هستم.

خوب این هم آمارش: ۱ در صد از مردم عادی جامعه ستیزند. پس ۱۵۰۰ نفر در این اتاق حضور دارند. ۱۵ نفر شما جامعه ستیز هستید. هر چند این عدد برای مدیران و رهبران تجارتخانه ها به ۴ درصد می رسه. هر چند این عدد برای مدیران و رهبران تجارتخانه ها به ۴ درصد می رسه. پس من فکر می کنم شناس زیادی وجود داره که ۳۰ تا ۴۰ جامعه ستیز در این اتاق باشند. تا آخر شب ممکنه کشتار بشه.

هیر گفت که دلیلش اینه که سرمایه داری در ظالم ترین حالتش به رفتار جامعه ستیزانه پاداش می دهد. هیر گفت که دلیلش اینه که سرمایه داری در ظالم ترین حالتش به رفتار جامعه ستیزانه پاداش می دهد.

حس همدردی نداشتن، تر زبانی، زیرکی، حيله گری. در واقع، شاید سرمایه داری در بی وجدان ترین حالتش جلوه ی مادی جامعه ستیزی باشه. در واقع، شاید سرمایه داری در بی وجدان ترین حالتش جلوه ی مادی جامعه ستیزی باشه. مثل شکلی از جامعه ستیزی است که آمده تا ما را متأثر کند. مثل شکلی از جامعه ستیزی است که آمده تا ما را متأثر کند. و هیر به من گفت، "می دونی چیه؟ اون مرد توی برادرمور رو فراموش کن که معلوم نیست تظاهر به دیوانگی کرده یا نه. مهم نیست. این داستان بزرگی نیست. او گفت: "داستان بزرگ جامعه ستیزی صنفی است. برو و با جامعه ستیزهای صنفی مصاحبه کن."

پس من یه تلاشی کردم. من به آدم های "انران" (شرکت ورشکسته نفتی آمریکایی) نوشتم. گفتم، "می تونم پیام و با شما در زندان مصاحبه کنم تا ببینم آیا واقعاً جامعه ستیزید یا نه؟" گفتم، "می تونم پیام و با شما در زندان مصاحبه کنم تا ببینم آیا

واقعاً جامعه ستیزید یا نه؟" و اونا پاسخ ندادند. پس من تاکتیکم رو عوض کردم. به "چین سوال" دانلپ ایمیل زدم، که استریپر بالارش دهه ی ۹۰ بود. او به تجارتهای ورشکسته می آمد و ۳۰ درصد نیروی کار را اخراج می کرد و شهرهای آمریکا را به شهر ارواح تبدیل می کرد. و من به او ایمیل زدم و گفتم، "من فکر می کنم شما ممکنه یک ناهنجاری مغزی خیلی خاص داشته باشید که شما را آدم خاصی می کند که به روح شکارگر و نترس علاقه دارد.

می تونم پیام و با شما در مورد ناهنجاری مغزی خاصتون مصاحبه کنم؟" می تونم پیام و با شما در مورد ناهنجاری مغزی خاصتون مصاحبه کنم؟" و او گفت، "بیا به خونه ام."

پس من به عمارت بزرگ ال دانلپ در فلوریدا رفتم که با مجسمه های حیوانات شکاری پر شده بود. شیر و ببر اونجا بود. او من را از باغچه رد کرد. عقاب و شاهین بود. او به من می گفت، "اونجا کوسه هست." او این را با حالت کمتر زنانه ای گفت. "کوسه ها و ببرهای بیشتری هم هست." مثل نارنیا بود.

و بعد ما به آشپزخانه اش رفتیم. حالا ال دانلپ می آمد تا شرکت های در حال ورشکستگی را نجات بده. او ۳۰ درصد نیروی کار را می بست. و اغلب مردم را به آتش شوخی می بست. مثلاً، یک داستان معرف در مورد او اینه که، شخصی پیش او آمد و گفت، "من همین الان برای خودم یک ماشین نو خریدم." و او گفت، "ممکنه شما یک ماشین نو داشته باشید، اما من بهت می گم چی ندارید، شغل."

خوب در آشپزخانه اش - او با همسرش جودی اونجا ایستاده بود، و محافظ شخصی ش "شان" - و من گفتم، "یادت میاد که در ایمیلیم گفتم که ممکنه یک ناهنجاری مغزی خاص داشته باشی که تو رو تبدیل به آدم خاصی می کنه؟" او گفت، "آره، نظریه ی شگفت انگیزیه. مثل 'استار ترک' می مونه. شما به جایی می روید که هیچ انسانی قبلاً نرفته." من گفتم، "خوب، بعضی از روانپزشک ها ممکنه بگن که این یعنی شما ... (زیر لب حرف می زند) (خنده ی حاضران) و او گفت، "چی؟" و من گفتم، "جامعه ستیز هستید." من گفتم، "من در جیمیم یک فهرست از ویژگی های جامعه ستیزها دارم. می تونم اونها را با شما بررسی کنم؟"

و برخلاف میل باطنی اش، برایش جالب شده بود، و گفت، "خیلی خوب، ادامه بده." من گفتم، "خوب، خودبزرگ بینی." که باید بگم، به سختی می تونست حاشا کنه چون زیر یک نقاشی رنگ و روغن غول آسا از خودش ایستاده بود. (خنده ی حاضران) او گفت، "خوب، باید به خودت باور داشته باشی!" من گفتم، "حيله گر." او گفت، "اینکه رهبریه."

نیستم." او گفت، "می‌دونی چیه، یکی از موارد توی فهرست عدم پشیمانیه، مورد دیگه‌ی فهرست زیرک و حيله‌گره.

پس وقتی به اونا می‌گی از جرمت پشیمانی، اونا می‌گن، "این نمونه‌ی بارز یک جامعه‌ستیزه که با زیرکی بگه احساس پشیمانی می‌کنه وقتی این طور نیست." مثل جادوگری می‌مونه. همه‌چیز رو وارونه می‌کنند." او گفت، "من به زودی به دادگاه دارم. می‌ای؟" من گفتم باشه.

پس من به دادگاهش رفتم. و بعد از چهارده سال در برادامور، اونا گذاشتند او بره. اونا تصمیم گرفتند که او نباید بدون دلیل نگه داشته بشه چون در یک فهرست امتیاز بالایی می‌گیره که ممکنه به این معنی باشه که احتمال بیشتری از میانگین داره که جرمش را تکرار کنه. پس گذاشتند بره. و بیرون در راهرو او به من گفت، "می‌دونی چیه جان؟" همه یه کمی جامعه‌ستیزند." او گفت، "تو هستی، من هستم. خوب واضحه که من هستم." من گفتم، "حالا چی کار می‌کنی؟" او گفت، "می‌رم به بلژیک چون زنی که دوست دارم اونجاست. اما ازدواج کرده، پس باید یه کاری کنم که از شوهرش جدا بشه."

به هر حال، این دو سال پیش بود، و کتاب من در اینجا تموم شد. و برای ۲۰ ماه همه‌چیز خوب بود. اتفاق بدی نیوفتاد. او با دختری در بیرون لندن زندگی می‌کرد. او بر اساس حرف برابان ساینولوژیست، داشت جبران زمان از دست رفته را می‌کرد - که می‌دونم شوم به نظر میاد، اما الزاماً شوم نیست. متأسفانه، بعد از ۲۰ ماه، برای یک ماه به زندان برگشت.

در یک بار وارد یک زد و خورد شد، اون طور که خودش می‌گه - برای یک ماه باز به زندان افتاد، که می‌دونم بده، اما یک ماه یعنی که این زد و خورد هر چه بود، خیلی بد نبوده.

و بعد او به من تلفن کرد. و می‌دونید چیه، من فکر می‌کنم بیرون آمدن تونی درست بود. چون شما نباید مردم را با دیوانه‌وارترین لبه‌های شخصیتشان تعریف کنید. و تونی چیزی است به نام نیمه جامعه‌ستیز.

او در منطقه‌ای خاکستری است در دنیایی که منطقه‌های خاکستری را دوست نداره. اما مناطق خاکستری جاهایی است که پیچیدگی پیدا می‌شه، این جایی است که انسانیت پیدا می‌شه و جایی است که حقیقت پیدا می‌شه. و تونی به من گفت، "جان، می‌تونم برات در یک بار نوشیدنی بخرم؟ فقط می‌خوام برای همه‌ی کارهایی که برام کردی ازت تشکر کنم." و من نرفتم. اگر شما بودید چه کار می‌کردید؟

TED

Jon Ronson • Writer, filmmaker

و من گفتم، "احساسات سطحی: ناتوانی در تجربه‌ی گستره‌ای از احساسات." او گفت، "کی دلش می‌خواد زیر بار احساسات احمقانه بره؟" پس او در فهرست جامعه‌ستیزها پایین می‌رفت، و اساساً اون رو به "کی پنیر من را جابجا کرد؟" (کتابی در مورد تجارت) تبدیل کرد.

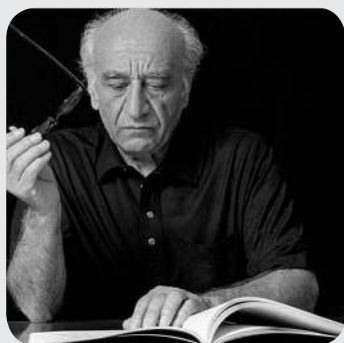
اما من متوجه شدم که روزی که من با ال دانلپ بودم اتفاقی افتاد. هر وقت او چیزی به من می‌گفت که یه جورایی عادی بود - مثلاً او با بزهکاری نوجوانان مخالف بود.

او گفت در "وست پوینت" قبولشده، و اونا بزهکارها را به وست پوینت راه نمی‌دن. او به بسیار از ازدواج‌های کوتاه مدت نه گفت بود. او تنها دو بار ازدواج کرده بود. به تصدیق خودش، همسر اولش در ورقه‌های طلاق نقل کرده بود که ال او را با چاقو تهدید کرده است. و او گفت که همیشه کنجکاو بوده بداند گوشت انسان چه مزه‌ای داره، اما مردم در ازدواج‌های بد و در وسط دعوا حرف‌های احمقانه به هم می‌زنند و ازدواج دومش ۴۱ سال دوام آورده بود. پس هر وقت که چیزی به من می‌گفت که یه جورایی به نظرم غیر جامعه‌ستیزانه می‌آمد، با خودم فکر می‌کردم، خوب من این رو تو کتابم نمی‌آرم. و بعد من فهمیدم که جامعه‌ستیز شناس شدن من رو یکم جامعه‌ستیز کرده. و بعد من فهمیدم که جامعه‌ستیز شناس شدن من رو یکم جامعه‌ستیز کرده. چون من می‌خواستم هر طور شده او را در جعبه‌ای با برچسب جامعه‌ستیز قرار بدم. من می‌خواستم او را با دیوانه‌وارترین لبه‌های شخصیتش تعریف کنم.

و فهمیدم، آه خدای من. این کاریه که من برای ۲۰ سال انجام می‌دادم. این کاریه که تمام خبرنگارها انجام میدن. ما دفترچه یادداشت‌هامون رو دستمون می‌گیریم و به اطراف دنیا سفر می‌کنیم، و منتظر جواهرها می‌شیم.

و جواهرها همیشه خارجی‌ترین جنبه‌های شخصیت فرد مصاحبه شونده هستند. و جواهرها همیشه خارجی‌ترین جنبه‌های شخصیت فرد مصاحبه شونده هستند. و ما آنها را مثل راهب‌های قرون وسطایی به هم می‌دوزیم. و می‌گذاریم چیزی عادی روی زمین بموند. در این کشور بیماری‌های روانی بیش از اونچه که هستند تشخیص داده می‌شوند. دوقطبی کودک - بچه‌هایی به کوچکی ۴ سال برچسب دوقطبی بودن می‌خورند دوقطبی کودک - بچه‌هایی به کوچکی ۴ سال برچسب دوقطبی بودن می‌خورند چون فوران‌های کج‌خُلقی دارند، که در فهرست دوقطبی به اونا امتیاز بالایی می‌ده.

وقتی من به لندن برگشتم، تونی به من تلفن کرد. او گفت، "چرا تلفن‌های من را جواب نمی‌دادی؟" من گفتم، "خوب آخه اونا می‌گن تو جامعه‌ستیزی." و او گفت، "من جامعه‌ستیز



نگاه دیگری به مکتب فرامرز پایور

دکتر مسیح افقه

آن ابداع خود استاد صبا است و همین‌طور هم هست و خود نگارنده هم چندین‌بار در جاهایی از خود استاد پایور شنیدم که چهارمضراب‌هایی که صبا ابداع کرده مخصوصاً در آوازهای دستگاه شور کاملاً ابداعات خودش بوده و در زمان خودش از مشکل‌ترین قطعات بوده است (چهارمضراب های افشاری و دشتی)، اما در ادامه مکتب سنتور ایران مشاهده می‌شود که بر اساس پایه های مورد اشاره، پایور قطعاتی را ساخته که مضراب‌های آن پیچیده تر از نسل قبلی خودش یعنی از آنچه که صبا نوشته بوده هست (پایور ۱۳۷۸) و به دلیل این‌که استفاده و کاربرد مضراب چپ در سنتور پایور فوق‌العاده زیاد است. در این قطعات فرامرز پایور درحقیقت از مضراب‌های چپ به میزان قابل توجهی استفاده کرده و کاربرد آنرا در نوازندگی به مراتب بیش از اسلاف خود در نوازندگی سنتور منعکس کرده است. در بسیاری از قطعات و آوازهایی که در گوشه‌های موسیقی ایرانی ساخته و پرداخته و در ردیف‌های خودش منعکس کرده چنین بنظر می‌آید که پایور در حقیقت دو مضراب راست دارد. باید به این نکته توجه کرد که استاد فقید دکتر داریوش صفوت که ایشان هم تا حدی از شاگردان صبا بوده اشاره می‌کند سنتور سازی است که عموماً با مضراب راست نواخته می‌شود بنابراین از گذشته باید به این مسئله توجه کرد که ظاهراً نوازنده چپ دست در نوازندگان سنتور وجود نداشته و عموماً همه ی نوازندگان قدیم سنتور ایران راست دست بودند بیژن سید عارفی که استاد بزرگ سازسازی است و خودش سال‌ها شاگرد فرامرز پایور بوده اعتقاد دارد که اصلاً سنتور برای راست‌دست‌ها است و در چپ‌دست اصلاً معنی ندارد (عارفی ۱۳۸۵).

در هر صورت آشکارا مشاهده می‌گردد که فرامرز پایور طوری از مضراب چپ در مکتب سنتور خودش استفاده می‌کند که دقیقاً همان کاربری‌هایی که در ردیف موسیقی کلاسیک ایرانی و یا به شکل عرف و سنت در بین نوازندگان راست‌دست وجود دارد در مضراب چپ او هم شنیده می‌شود چه از نظر آکسان بندی و چه از نظر چابکی. مثال های متعددی در این زمینه در آثار پایور دیده می‌شود که مبین واقعیت مورد اشاره است. مثال هایی

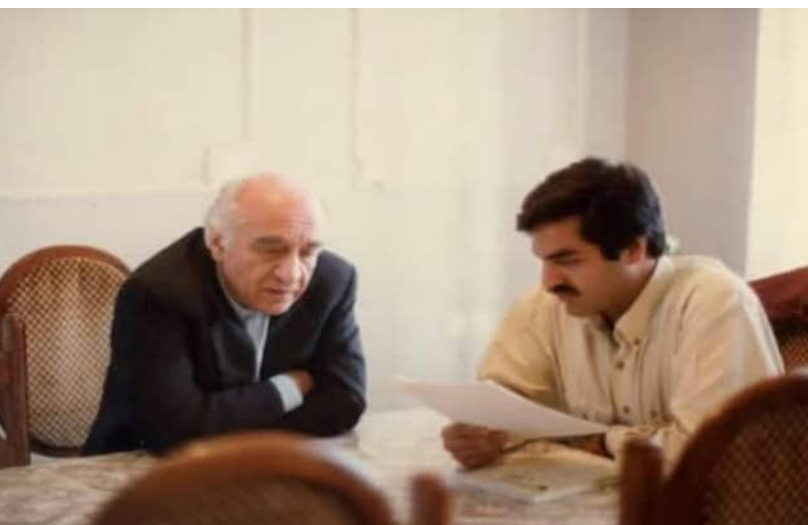
صحبت درمورد مکتب استاد فرامرز پایور دارای ابعاد متعددی است یعنی باید اشاره داشت که افراد مختلفی در این زمینه صحبت کرده اند، خود من هم مطالب متعددی در تحلیل آثار ایشان نوشته‌ام و در حال حاضر کتابی هم در دست است که نتیجه کارهای متعددی که بر روی در قالب پایان‌نامه‌هایی که دانشجویان تحت نظر و راهنمایی خود من کار کرده‌اند و مقالات و سخنرانی‌های زیادی مستخرج شده که در آن مجموعه قرار می‌گیرد اما این نکته که می‌خواهم در مورد آن صحبت کنم یکی از بزرگ‌ترین مواردی است که اصولاً به مکتب سنتور پایور مربوط بوده و اعتقاد من بر این هست که مکتب پایور تنها اختصاص به سنتور ندارد و جنبه‌های دیگری را هم در بر می‌گیرد.

به‌همین جهت به آن نیز در جای خودش اشاره خواهیم کرد و اما به‌هرحال در این مجال بیشتر پیرامون این بخش از مکتب فرامرز پایور بیشتر صحبت خواهد شد که به سنتور برمی‌گردد. یکی از نکات بسیار اساسی که باید به آن توجه کرد و در کارهای او مشاهده می‌شود و به‌نظر می‌آید که شاید از ابتدا فرامرز پایور حتی در دوران جوانی و میان‌سالی خودش آثار بسیار ارزنده‌ای برای موسیقی ایران خلق کرده که در قالب چهارمضراب‌ها، پیش درآمدها، مقدمات و رنگ‌های متعدد وجود دارد و درحقیقت یک دستور زبان در آرایه‌ی مضراب ابداع کرده که باید به آن توجه بسیار داشت. البته من در قالب برخی از سخنرانی‌ها در مجامع مختلف تخصصی که در مورد مکتب سنتور فرامرز پایور صحبت کرده‌ام به تفصیل مطالبی را آرایه داشته‌ام. یکی از مهم‌ترین مواردی که باید در مورد سنتور پایور صحبت کرد در مورد آرایه ی مضراب است. البته سنتور سازی است که با دو مضراب نواخته می‌شود و اگر ردیف‌های سنتور استاد صبا را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم متوجه خواهیم شد که به‌هرحال مضراب‌هایی که خود صبا هم از علی اکبرخان شاهی استاد خودش یاد گرفته در این ردیف مشاهده می‌شود. احتمالاً این آرایه مضراب به دوران گذشته سنتور (سنتور دروه قاجاریه) بازگشت می‌کند. مهدی ستایشگر (۱۳۷۰) اشاره می‌کند که برخی از چهارمضراب‌هایی که صبا در ردیف خود نوشته دارای پایه‌هایی است که مضراب‌های

فرامرز پایور تنوع مضراب در نوازندگی وجود دارد و این تنوع مضراب باعث می شود که صدا دهی سنتور با استفاده از مضراب های مختلف اصولاً از یکنواختی خارج شود. تجزیه و تحلیل این توای های مضراب هم از نقطه محتوا و هم از نظر تکنیک نوازندگی کاملاً به شکلی برجسته در صدا دهی ساز تغییراتی ایجاد می کند. این گونه تغییرات در حقیقت منبعی هستند برای ابتکارات بعدی در نوازندگی سنتور که شکل تنوع در توالی مضراب ها استفاده از تکیه ها در مضراب های مختلف بدست آورده است. نه تنها تحت هیچ عنوان نمی توان تصور کرد که او تصادفاً این توالی ها را ابداع کرده است، بلکه با اطمینان خاطر می توان گفت وی از این جهت روی مضراب ها وقت زیادی را صرف کرده است و یک تفکر فزاینده ای بر روی مضراب های سنتور داشته و تلاش کرده که از تمام قابلیت هایی که در مورد آرایه های مضراب و توالی مضراب های راست و چپ وجود دارد استفاده کند. نگارنده قویاً معتقد است که بدست آوردن چنین قابلیت های گویایی در نوازندگی سنتور به اشراف او بر کل محتوی موسیقی ایران در ردیف های معتبر دستگاهی (ردیف موسی معروفی، ردیف های ویلن و سنتور

از آنچه بدان اشاره شد در قطعاتی مثل مثلاً چهارمضراب بیداد در سی قطعه، چهارمضراب رضوی در شور، چهار مضراب ماهور در سی قطعه، چهارمضراب عراق در قطعات موسیقی مجلسی، چهارمضراب زابل در ردیف دوره عالی کاملاً مشهود است. ملاحظه می شود که فرامرز پایور از مضراب چپ به شکلی استفاده می کند که گویا این مضراب ها هم مضراب راست هستند یعنی آنچه که در بسیاری از شیوه های نوازندگی بسیار سخت است و در عین حال بر پایه مضراب کلاسیک موسیقی ایرانی است از نظر مهندسی ملودی پردازی در سنتور بسیار سخت نوشته شده است و او قادر بوده که نه تنها به این شکل در مورد آرایه های مضراب فکر کند بلکه به خوبی و سادگی اجرا می کرده و نشان دهنده ی این است که پایور به عنوان یک استاد سنتور خیلی روی این مضراب ها کار زیادی را انجام داده است و البته در مکتب خودش هم قرار دارد که تکنیک نوازندگی خودش را هم به مخاطبینی که مستقیماً از او یاد گرفتند و شاگردانش و هم کسانی که به شکل غیرمستقیم با او کار کرده اند نشان دهد و توجه آن ها را به این نکته جلب بکند که مضراب چپ هم به اندازه های مضراب راست می تواند کاربری داشته باشد. البته این موضوع در قطعات و در آرایه هایی مضراب هایی که در چهارمضراب ها و پیش درآمد ها و رنگ ها هست به وضوح دیده می شود و مخصوصاً زمانی بیشتر خودش را نشان می دهد که در سیستم جمله پردازی، تغییر پوزیسیون در سنتور اتفاق می افتد. بدین ترتیب اجرای قطعات ساخته و پرداخته وی عملاً بسیار مشکل می گردد. از بهترین نمونه های این توالی های مضراب هاب راست و چپ، یکی از جملاتی هست که پایور در چهارمضراب بیداد خودش در اواخر چهارمضراب استفاده کرده و مضراب هایی که با یک آرایه مشخص هستند مثلاً یک چپ و دوتا راست یکباره تغییر پیدا می کنند و این تغییر پوزیسیون رو از پوزیسیون دوم به پوزیسیون اول را میسر می کند بشکلی که خصوصاً در اجرای ضبط شده از فرامرز پایور تشخیص تغییر آرایه مضراب بسیار مشکل خواهد بود.

بخش دیگری که باز به آرایه های مضراب برمی گردد، مضراب های ابتکاری و همچنین بر پایه نظام های قدیمی سنتور نوازی گذشته است که خصوصاً پایور آن را در دوره ی عالی سنتور خودش که در چپ کوک نوشته است (پایور ۱۳۶۷). خود او هم البته در ردیف دوره عالی به صراحت اشاره ای می کند که مضراب های جدیدی را استفاده کرده ام که شاگردان آن را یاد بگیرند و بتوانند در نوازندگی خودشان به کار ببرند. شاید بهترین مثالی که در این زمینه بشود مطرح کرد گوشه شکسته در بیات ترک هست که با تنوع بسیار قابل توجهی از مضراب های متعدد استفاده شده است که همه ی آنها تحریرهایی هستند که پایور در این گوشه استفاده کرده و البته در بخش های دیگر همین دوره نیز از آن استفاده نموده است. و این نشان می دهد که چقدر در نوازندگی



صبا، ردیف عبدالله دوامی و.....) بوده و افزون بر آن به تکنیک سازهای دیگر ایرانی کاملاً مشرف بوده که قطع یقیناً از مشخصه های یک موسیقیدان جامع است. اشاره به یک نمونه دیگر از آثار وی در بکارگیری توالی مضراب در نظام جمله بندی تا حد زیادی آنچه بدان اشاره شد را وضوح می بخشد بدین ترتیب که در مثنوی دشتی و دوره عالی او وجود دارد (در فراز پایانی مثنوی مورد اشاره). البته باز از نمونه های بسیار زیادی شبیه به این در دوره ی عالی مشاهده می شود. مجموعه این نشانه ها بیانگر آن است که فرامرز پایور شنیده های بسیاری در حوزه موسیقی دستگاهی داشته و ساز استادان متعددی را مستقیماً شنیده است و در عین حال ادراک بسیار عمیق از شنیده های خود نیز داشته است. مقایسه نوازندگی سنتور وی با نوازندگی سنتور نوازان پیش



که نوشته مثل چهارمضرب هایی که در دوره عالی، چهار مضرب هایی که در سی قطعه یا کتاب قطعات مجلسی و یا دیگر قطعات که ایشان در کتب دیگر نوشته است. مقایسه قطعات نگاشته شده در آثار وی با نسل های گذشته سنتور و حتی با هم نسل های خودش، منعکس کننده یک واقعیت دیگر است. این مهم نشاندهنده آن است که مضرب، مضرب سنتور است بدین معنی که تکنیک کلاسیک مضرب سنتور استفاده شده و صدای هیچ سازی را تقلید نکرده است در عین حال خیلی بدیع و نو و دارای ابتکارات بسیار زیاد می باشد به قدری که استفاده وی از تکنیک ساده گذشته (بی آنکه مقایسه فنی انجام شود) اصل محتوی را مخدوش ننموده است.

یکی از مهمترین شاخص های آرایه مضرب در مکتب فرامرز پایور در ترانش قطعاتی یا گوشه هایی است که اصالتاً برای ساز سنتور ساخته نشده اند. وی در ترانش گوشه هایی که شاید در ردیف استاد صبا هم نبوده، ساز سنتور که بیشتر انعکاس آن مخصوصاً در دوره عالی هست او یک بار به شکل شفاها اشاره کرد که این آخرین تحقیق من بوده است. پایور در ترانش ها دقت بسیاری داشته در آثاری که از ضبط شده های وی وجود دارد و آثار ویلن صبا را اجرا کرده می توان درک کرد که به ساز شناسی از مبدا کاملاً مسلط بوده است. کاملاً واضح است که تسلط او همانقدر بر مکتب ویلن ایرانی است که بر مکتب سنتور. پر واضح است که در ترانش آثار از یک ساز کششی مثل ویلن تا این حد موفق بوده است. او در برگردان قطعات از یک ساز به ساز دیگر یک بافت

از او خصوصاً حبیب سمعی و یا حتی علی اکبرشاهی (استاد سنتور ابوالحسن صبا) نمایانگر آن است که چنین آرایه هایی در مضرب قدیم سنتور بدین وضوح شنیده نمی شود. پس احتمالاً منشا برخی از این ابتکارات را باید در ادبیات سازهای دیگر ایران جستجو کرد. این توالی مضرب های به وجودآمده معطوف اجتهاد فرامرز پایور در موسیقی ایران، نبوغ ذاتی و منابع اصیل در موسیقی ایران است. نتیجه این بیان در نوازندگی مکتب او یک بلاغت در سنتور است که او آن را ایجاد نموده به قسمی که شنونده خصوصاً متخصص مطالب مکتب وی را گوش می کند پی خواهد برد که فرامرز پایور پل ارتباطی بین گذشته و حوزه نوآوری در موسیقی ایران است. این حد و مرز بین گذشته و ابداعات از یک سو دشوار و از سوی دیگر قابل تشخیص است. گوش های آشنا با ردیف های ساز سنتور به خصوص با ردیف های استاد صبا آشنایی و با قطعات یا شیوه نواختن حبیب سمعی آشنایی دقیقا متوجه خواهند بود که مرزهای ابداعات در آرایه مضرب های قطعات ضربی و گوشه های موسیقی نوشته شده در هر دو ردیف فرامرز پایور (خصوصاً دوره عالی) چگونه افق جدیدی را در سنتور با حفظ اصالت های موسیقی ایران ایجاد نموده است. در مجموع برداشت های عمیق از روایات معتبر ردیف های ساز و آواز ایرانی از یک سو و همچنین ادراک ساز نسل های جدید به قطعات انگیزه دهنده توأمان توانایی های قابل توجهی را به نظام مضرب نوازی های ساز سنتور داده است. بنظر می رسد که پایور با ایجاد چنین سیستمی در نوازندگی سنتور همانند علینقی وزیری یک فرهنگ در مسیر فراگیری این ساز در مکتب خود ایجاد کرده است. بخشی از این فرهنگ توجه او را به صدا دهی ساز سنتور نشان می دهد (افقه ۱۳۸۸)، بخشی دیگر آن است که مهارت عملی نوازنده به سادگی بدست نمی آید، که باید اذعان داشت که بخش ادراکی برآیند واقعی این حوزه فرهنگی مورد اشاره است.

باید به این واقعیت گریز ناپذیر را بیان نمود که سنتور در بین سازهای ملودیک موسیقی ایران تنها سازی است که به طور مستقیم با دست لمس نمی شود. در سازهایی مثل نی، کمانچه، تار، سه تار و عود یک دست کاملاً ساز را به شکل مستقیم لمس می کند و تولید صوت از طریق دست دیگری حالا یا به شکل استفاده از آرشه یا مضرب اتفاق می افتد در حالیکه سنتور تنها سازی است که صدا دهی آن و به وسیله دو تا مضرب صورت می گیرد بدون که مستقیماً لمس بشود. بنابراین بیان حالات موسیقی ایران با پرهیز از تکرار در شیوه صدا دهی و اجرای آپازیا تورها و نت های تزئین درواقع نیازمند به مهارت بسیار زیادی دارد. در این جهت ملاحظه خواهد شد که پایور از تمامی این ها استفاده کرده است و اعتقاد من در این هست که واقعاً تجزیه و تحلیل مضرب های سنتور فرامرز پایور به این نیاز دارد که آن ها را نت نویسی کرد که البته او آنها را در دوره عالی نت نویسی کرده و یا در قطعاتی

ایرانی در حوزه گروه نوازی نیز بکار گرفته است. این قطعات را به تکنیک سازهای دیگر برای استفاده های گروه نوازی هم استفاده کرده است اما مخصوصاً پایه گذاری این چنین دستور زبان را در نوازندگی سنتور به اوج رسانده است. از دیدگاه دیگری باید قویا ذکر کرد تقریباً بسیاری از نوازندگانی که با پایور هم عصر هستند در بسیاری از این فرم های کلاسیک قطعاتی (رنگ یا پیش درآمد) هم ندارند (یا به اندازه او آثاری ندارند) و در سیستم نوازندگی از چنین روش هایی در توالی مضارب ها استفاده نکرده اند. اما پایور به در نگرش فکری فرامرز پایور به دلیل پابندی به اصالت فرم ها در موسیقی ایرانی، در این فرم ها آهنگسازی کرده و این مضارب ها را هم به عنوان یک دستور زبان کاملاً مشخص مورد استفاده قرار داده است. تجزیه و تحلیل چنین آرایه هایی بطور بارز در کتاب مجموعه پیش درآمد و رنگ در اختیار علاقه مندان قرار گرفته و اجرای شفاف آن نیازمند دقت بسیار زیادی می باشد. در اینجا هم البته به غیر از مضارب هایی که به عنوان دستور زبان اشاره شد، آرایه های مضربی هم که در ابتدای کلام در مورد آن صحبت شد هم به چشم می خورد یعنی به هر حال می توان به جد گفت که بیان پایور در سیستم جمله بندی موسیقی ایرانی بشدت به توالی های مختلف در مضارب هاب راست و چپ وابسته است. او گاه از این تفاوت معنی دار در بیان جملات موسیقی اعم در گوشه های موسیقی ردیف و قطعات خود نقش مضارب چپ را متفاوت از راست در نظر گرفته البته با ترکیب بندی پیچیده تر از ردیف های استاد صبا و گاه از مضارب چپ چنان استفاده کرده که بنظر میرسد او دو مضارب راست در دست داشته است. مجموع این دو کاربرد در سیستم فکری پایور یک نتیجه را بر هر تحلیل گر در حوزه نوازندگی ایرانی آشکار می سازد. این نتیجه در این جمله قابلیت خلاصه کردن دارد " پایور بسیار کنترل شده ملودی های اجرایی خود را مضارب گذاری کرده است " و پس از این که در مورد میزان تفکر پایور نسبت به آرایه مضارب بحث شد، برآیند کار او کاملاً با نظر بسیاری از نوازندگان و موسیقی دانان منطبق است که تکنیک در خدمت بیان موسیقایی باید باشد.

منابع

- ۱- افقه، م، ۱۳۸۸، نگاهی به فرم چهارمضارب در مکتب فرامرز پایور، مجله هنر موسیقی، شماره ۱۰۵، ۱۴-۱۳
- ۲- پایور، ف، ۱۳۷۸، سی قطعه چهارمضارب، ناشر فرامرز پایور
- ۳- پایور، ف، ۱۳۶۷، ردیف چپ کوک (دوره عالی)، ناشر فرامرز پایور
- ۴- ستایشگر، م، ۱۳۶۴، ویژگی سنتور در موسیقی ایران، ناشر مهدی ستایشگر، ۱۷۶
- ۵- سید عارفی، ب، ۱۳۸۵، ورنه با تو ماجراها داشتیم،

<http://www.noteahang.com/forum/showthread.php?۱۵۶۸۶>

منسجم از توالی مضارب پیکره ملودیک اصل اثر ایجاد کرده است. این بافت به گونه ایی عمل کرده که گویی مصنف اصلی از ابتدا قطعه را برای ساز سنتور ساخته است. پایور عیناً همین گونه در اجرای جملات ردیف ویلن استاد صبا انجام داده (اجرای بیات ترک). بر مبنای آنچه تا کنون ذکر گردید باید گفت، فرامرز پایور در میان استادان موسیقی ایران چه متقدمین و چه متأخرین به نظام مضارب و توالی های حاکم بر آن بیش از همه توجه داشته است. دقت نظر بر تفاوت های کلی در میزان شدت ضربات در مضارب های راست و چپ، ماهیت قطعات، طبیعت جمله بندی، کاربردهای تغییر پوزسیون و نقش آن در اتصال جملات، تنوع در سونوریت ساز و اشراف کامل به ماهیت ساز شناسی ایرانی از نظر تکنیک و صدا دهی باعث شد که بتوان نتیجه گرفت که در مکتب وی توسعه ادبیات سنتور بر اساس آرایه مضارب یک بحث مفصل در تجربه و تحلیل نوازندگی سنتور است.

نکته دیگری که باید در مورد بحث آرایه های مضارب در مکتب سنتور فرامرز پایور اشاره کرد ایجاد یک نوع دستور زبان در بیان جملات موسیقی در پیش درآمدها و مخصوصاً در رنگ هاست. درواقع این نکته هم نشان دهنده اینست که شاید جملاتی که اگر بسیاری از نوازندگان که رنگ های موسیقی ایران را با شاخص های عناصر ریتم اجرا کرده اند و بیان ساده ایی از مطلب اصلی اجرا شده است. اما مخصوصاً پایور این آثار را در اجراهای خودش همان جملات را با آرایه مشخص از مضارب به شکلی که تکنیک نوازندگی با توالی های مشخص مضارب استفاده کرده و تکنیک هایی را بکار برده که خودش یک نوع دستور زبان و گرامر در سنتور محسوب می گردد. و در بیانی دیگر نوعی شاخصه در نوازندگی او شناخته می شود. برای وضوح بیشتر کلام باید گفت شاید همین جملات را نوازندگان دیگر به مراتب ساده تر اجرا کنند (در عمل هم چنین است) ولی پایور این قعات را ساده نویسی هم نکرده است بلکه با استفاده از مضارب هایی که به نوعی مضارب گزش و نظایر آن در جای جای جمله بندی های رنگ های او ویا برخی از رنگ های ردیف دستگاهی نت نویسی و اجرا کرده است (رنگ شهرآشوب). با این گونه تمهیدات او قصد داشته که تکنیک نوازندگی را در شکل حداکثری آن در خدمت بیان موسیقایی قرار دهد و البته استفاده اینگونه تکنیک ها کار را برای نوازنده کمی سخت و مشکل می کند چون مشخص است که پایور در بیان سیستم جمله بندی در پیش درآمدها، مقدمه ها و مخصوصاً رنگ ها مطلقاً از ساده اجرا کردن پرهیز کرده است. برخی دیگر از مثال هایی که می توان در این زمینه اشاره داشت جملاتی هستند که در رنگ بیات ترک راست کوک شنیدنی شود که در آن وجود دارد، وی نظیر آنرا در قطعات دیگر خود باز بکار برده است که خود از دیگر نشانه های نوازندگی سنتور مکتب او نام برد. گاه او چنین تکنیک هایی را با حفظ اصالت در دیگر سازهای



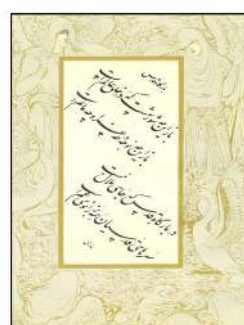
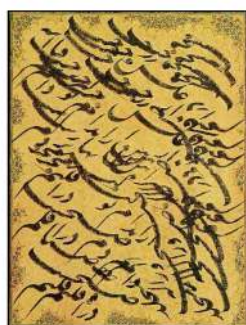
خوشنویسی شناسی CALLIGRAPHOLOGY

حمیدرضا افسری

نمونه حلیه از حافظ عثمان

نمونه سیاهوشی از حمیدرضا افسری

نمونه جلیلی از غلامحسین امیرخانی



دوره معاصر نیز، هنرمندان ایرانی پیشگامان نقاشی خط بوده اند. ... علم خوشنویسی شناسی می کوشد تا با بررسی خوشنویسی های مختلف، وجوه مشترک آنها را بیابد و به شکلی روشمند ارائه دهد و راه را برای درک بهتر هنری و زیبایی شناختی آثار خوشنویسی بگشاید. ...

حال پرسش این است که رابطه خط و خوشنویسی چگونه است؟ مرز بین خط و خوشنویسی کدام است؟ آیا پژوهش در حوزه خوشنویسی مستلزم پژوهش در حوزه خط است؟ چه کسانی متولی پژوهش در حوزه خط هستند؛ زبانشناسان؟ یا خوشنویسی شناسان؟ آیا اساساً نیاز هست رشته جدیدی به نام «خطشناسی»، به وجود آید و افرادی به عنوان «خط شناس» در این حوزه تبحر یابند؟! در بحث بعدی خواهیم دید که خوشنویسی در بُن و ریشه خود، به خط نیازمند است. خوشنویسی Calligraphy هنر زیبانویسی به شکلی قاعده مند است. به عبارت دیگر، نوشتن همراه با خلق زیبایی است. بنابراین یک اثر خوشنویسی می بایست از یک سو به یک نشانه خطی حرف یا کلمه یا جمله متصل باشد و از سوی دیگر، دارای جنبه های هنری و زیبایی شناختی باشد. از این رو، اگر اثری تنها دارای جنبه های هنری و زیباشناسانه باشد، ولی به یک نشانه خطی ختم نشود، نمی توان آن را در زمره اثر خوشنویسی قرار داد و لذا در محدوده مطالعات خوشنویسی شناسی نمی گنجد. ...

برای مطالعه مقاله کامل می توانید به سایت فکورری مراجعه و پی دی اف مربوط را دانلود نمایید.

Fekrvarzi.ir

خوشنویسی، هنری کهن است و تقریباً در تمام فرهنگها به چشم می خورد و در سنت ایرانی، از قدمتی دیرینه و جایگاهی رفیع برخوردار است و شاهکارهای هنری و آثار نفیسی به دست خوشنویسان برجسته ایرانی در ادوار مختلف تاریخ خلق شده است. در عصر حاضر نیز پژوهش های ارزشمندی در حوزه خوشنویسی انجام گرفته، اما هیچگاه از منظر یک علم به خوشنویسی نگریسته نشده است. امروزه دیگر شایسته نیست که تنوع و گستردگی هنر خوشنویسی، این هنر تقریباً جهانی، را نادیده بگیریم و محدوده نگاه خود را در حد یک هنر بومی تنزل دهیم و تمامی عرصه های خوشنویسی را صرفاً تحت هنری سنتی مطالعه کنیم. اما آیا علمی را میتوانیم تصور کنیم و از رهیافت آن به ارزش های هنری و زیباییشناختی خوشنویسی های مختلف پی ببریم؟ این مقاله می کوشد تا به این پرسش، پاسخ مثبت دهد. از نظر ما میتوان دانشی را فرض کرد که در آن از قواعد و ویژگیهای مشترک بین خوشنویسی های مختلف اسلامی، ایرانی، چینی، ژاپنی، لاتین و... بحث می شود.

به عبارت دیگر، خوشنویسی شناسی علم مطالعه روشمند خوشنویسی است. این مقاله شامل سه بخش: مقدمه، خوشنویسی شناسی و نتیجه گیری است.

بخش یکم - مقدمه ایران سرزمینی کهن است. خط و خوشنویسی نیز در ایران از پیشینه ای تاریخی برخوردار است. سنت خوشنویسی در ایران، دستکم از دوره هخامنشی آغاز شده و در دوره اسلامی تا به امروز، به طور جدی ادامه یافته است. همچنین ایرانیان نقش مؤثری در تکامل و ترویج خوشنویسی اسلامی داشته اند. در



کودک .انیمیشن . فلسفه

آذر عبدالهی

در پرورش مهارت های فکروروزیِ برخورداری از مهارتهایی مانند روشن اندیشی، استدلال آوری، تفکر تحلیلی و که همگی از راه آشنایی با بحث های فلسفی می توانند تقویت شوند و در حکم پیش شرط هایی می باشند که هر نوع آموزش دیگری نیازمند آنها است از سوی دیگر فلسفه به پرسش هایی بنیادین درباره معنا و شرایط زیست ما در جهان می پردازد پرسشهایی که از دغدغه های گذشته می باشد که احتمالاً در رشته های دیگر جوابی در خور نمی یابد و وظیفه فلسفه مشارکت در پرورش نسلی ژرف اندیش تر و اخلاقی تر است .

حلقه کند و کاو در گفتگو با کودکان معمولاً داستان است به این ترتیب کودکان داستانی را می خوانند یا می شنوند و درباره آن داستان با والدین یا همکلاسی ها و دوستان صحبت می کنند اما استفاده مکرر از داستان گاه خسته کننده است و در این حالت دیدن فیلم و یک انیمیشن خوب لذت بیشتری خواهد داشت .

انیمیشن ها با جذابیت و محبوبیتی که نزد کودکان دارند مورد توجه بسیار قرار می گیرند کودکان می توانند با شخصیت های انیمیشن هم ذات پنداری کنند و در گیر حوادث و موضوعات انیمیشن شوند. بطور کلی انیمیشن برای کودکان تنها جنبه تفریحی دارد و گاهی حواس کودک بقدری جلب انیمیشن می شود که موضوع اخلاقی آن بطور کلی نادیده گرفته می شود .

و از این جهت والدین و یا مربی باید انیمیشن را همراه کودکان ببینند یا از قبل با آگاهی و دانش ، انیمیشنی را که مناسب کودکان است انتخاب کنند. انیمیشن باید چالش برانگیز باشد موضوع باید با دغدغه های کودکان و با مسایل روزمره آنها هماهنگی داشته باشد. بد آموزی نداشته باشد به عنوان والدین و مربی همیشه به ایده های اصلی انیمیشن ها توجه کنید و پرسش های دقیق از آنها بپرسید بهتر است همراه کودکان انیمیشن ها را ببینید و درباره موضوعات اخلاقی خوب صحبت کنید و حتی طرح بحث ایجاد کنید .

هر انیمیشن به عقیده "شارپ" چند بخش دارد بخش اول ایده های اصلی می باشد که شامل موضوع اصلی و ایجاد تفکر است. دومین حالت طرح بحث است و هدف اصلی طرح بحث دلیل ها و استدلالها و تعریف ها می باشد. سومین مورد تمرین است و تمرین فلسفی در انیمیشن ها به جزییات توجه دارد نه کلیات در واقع یکی از تمرینات اصلی تقویت قدرت قضاوت است که در خلال مقایسه ها بدست می آید .

در کشورهای مختلف از انیمیشن ها به عنوان محتوا و محرک فرآیند تفکر استفاده می کنند و در مراکز مشاوره و مربیان تربیتی از انیمیشن ها برای کار گروهی برای درمان استفاده می کنند زیرا در گروهی که مشکلات مشابه دارند احساس امنیت بیشتری می کنند و با آزادی رغبت بیشتری به بحث و گفتگو درباره مسایل شخصی و خانوادگی خود دارند و به این ترتیب در یک فضای شاد و لذت بخش انیمیشن ، بحث و تبادل نظر با دیگران در یک فضای کارشناسی قابل اعتماد بهره می برند .

شاید در کشور ما راهنمای استفاده از انیمیشن ها و فلسفه کودکان بسیار محدود باشد و وظیفه اولیای عزیز است تا از طریق مطالعه و تحقیق بتوانند فیلم انیمیشن های مناسب برای فرزندان خود در نظر بگیرند و با گفتگو و بحث به تحلیل بپردازند .



گفتگو با استاد رضا رینه ای

به تنوع و تغییر در مسیر هنری اعتقاد دارم بشرط آنکه از این شاخه به آن شاخه پریدن نباشد. اختلاف در اجرای آثار جدیدی که در چرخه خلق آثار قبلی انسان نیست، سختی و چالش های مرتبط را به همراه دارد که در انجام کار با آن مواجه هستم. اما این چالش ها در نهایت به کشف جدیدی می رسد که لذت بخش است. از این رو تنوع در اجرای آثار متفاوت را دوست دارم هر چند که زمان بیشتری را به خود اختصاص می دهد. احساسم بر این است که آثارم به مرور طعم مینمالیستی به خود می گیرد و ساده تر می شود. این پیرایش هنری از ضرورت زندگی هنری است. این کاستن ها از رنگ و... در نهایت به مضمون اصلی کار انسان را هدایت می کند و چالش اصلی از آنجا آغاز می شود

با سلام لطف کنید در مورد آثار هنری تان و شیوه و روش کار هنری که دارید توضیح دهید؟ سلام و ارادت.

آثارم را در دو بخش خوشنویسی و نقاشی خط ارائه دادم. در بخش خوشنویسی به آثار قدما و بخصوص دوره قاجار علاقمند بوده ام و در نهایت همچون بسیاری از هنرمندان به سلیقه شخصی در اجرای خوشنویسی رسیده ام. در نقاشی خط جامعه هنری به تعریف واحدی در این بخش نرسیده است و هر کس به فراخور علاقه مندیش از خط و خوشنویسی در نقاشی خط استفاده می کند.

از این رو من هم در تعدادی از آثارم، از فیگورهای نقاشی ایرانی یا مینیاتور در شکل ساده تر و گاه سایه وار بهره جسته ام و در تعدادی دیگر خط به تنهایی و در ارتباط تصویری و رنگی خود حضور داشته است.







کار کردن از راه دور

یک فنجان قهوه یا صحبت با یکی از همکاران آنها هم از بین رفته است. این کارهای روزمره برای من فرصتی بود تا انرژی ام را جمع کنم، شخصیت کاری خودم را مرور کنم و افکار درونی ام را تنظیم کنم تا کار را آغاز کنم. خب، چه طور می توان آن وقفه ها و مرزها را در خانه نیز ایجاد کرد؟ رمز آن این است که باید ارادی باشد. می تواند گوش کردن به موسیقی یا تغییر در روشنایی باشد، یا یک صحبت انرژی بخش با یک دوست.

شما می توانید در اطراف منزل تان در ساعت مشخصی از روز قدم بزنید و یا حتی زمانی را برای تنفس یا حرکات کششی پیش از نشستن اختصاص دهید- به طور کلی، هر آنچه که لازم است تا حداقل کار و خانه را برای شما مشخص کند.

دوم، نیاز داریم سرعت، مکان و فضای مان را مدیریت کنیم. وقتی از سرعت حرف می زنیم می توان به مدیریت

ممکن است فکر کنید که کار کردن از راه دور آرزوی یک فرد درونگراست. شما در خانه خودتان هستید، پشت یک کامپیوتر پنهان شده اید و احتمالاً پیژامه پوشیده اید.

اما حقیقت آن است که برای بسیاری از افراد درونگرا، کار کردن از راه دور، نوعی کابوس شبانه است.

این روزها که همه گیری خیلی از ما را از محل کارمان بیرون کرده است، ما تحت فشار شرایط جدید کار مجازی هستیم: کار طولانی مدت پشت کامپیوتر، از بین رفتن مرز میان کار و خانه، و تماسهای تصویری بی پایان.

همان چیزهایی که کار مجازی را برای افراد درونگرا دشوار می کند، آن را برای همه دشوار می کند.

به ویژه، بدترین قسمت کار مجازی، تماس های تصویری است. پشت دوربین قرار گرفتن، اجرای یک نمایش است. برنامه ریزی کارهای اجرایی بدون فکر قبلی به مثابه ی یک اجرای روی صحنه است؛ به مدت ۸ ساعت در روز. هیچ سرنخ کوچکی برای آنکه به شما کمک کند تا شرایط را بسنجید وجود ندارد. خیره شدن به سرهای بدون بدن بر صفحه مانیتور تنها یک شبیه سازی ضعیف از ارتباط حقیقی انسان هاست.

اضطراب اجتماعی تنها این مسئله را حادثتر می کند. زمانی که یک دوربین را روی صورت خود حس می کنید، کاملاً می تواند به اضطراب اجتماعی شما دامن بزند. عملکرد خوب، انرژی لازم دارد.

پس کلید مدیریت کار مجازی آن است که از انرژی تان مراقبت کنید. نخست، به کارهای روزمره توجه کنید. هر قدر که از رفت و آمد خوشمان نمی آمد، آنها از کارهای روزانه ما بودند که کار و خانه را از یکدیگر جدا می کردند. و ما به آن نیاز داشتیم. برای اکثر ما، همان زمان های کوتاه استراحت که در خلال ساعات کاری داشتیم، مثل تهیه

وصله ناجور

لیدا ناکنوویچ نویسنده است که داستان موفقیت خودش را با عنوان وصله ناجور اینگونه تعریف می کند:

"وصله ناجور" یعنی آدمی که به جورایی نتونسته با بقیه جور بشه. یا آدمی که سازگاری خوبی پیدا نکرده. یا "آدمی که با شرایط و محیط جدید سازگاری ضعیفی داشته."

می خوام براتون داستان به وصله ناجورو بگم:

سی و چند سالم بود که رؤیای نویسنده شدن صاف اومد در خونمو زد. در واقع اومد توی صندوق پستی ام به شکل یه نامه که توش نوشته بود یه جایز ادبی بزرگ برنده شدم بخاطر داستان کوتاهی که نوشته بودم. داستان کوتاه درباره زندگی به عنوان یک شناگر مسابقات بود و درباره زندگی تلخ خانوادگی، و کمی درباره اینکه چطور غم و ضرر می تونه آدمو به دیوونگی بکشونه. جایزه سفر به نیویورک سستی بود برای ملاقات سردبیران و نماینده های بزرگ و بقیه نویسنده ها. خوب به جورایی رؤیای اونایی بود که میخواستن نویسنده بشن.

من به وصله ناجور بودم. من از یه خانواده خشن بودم که به سختی ازش جون سالم به در بردم توی کارنامه م دو شکست فجیع در ازدواج داشتم. از دانشگاه اخراج شدم اونم نه به بار، بلکه دوبار وشایدیم بار سومی هم هست که نمی خوام راجع بهش صحبت کنم.

یه دورانی هم به خاطر استفاده از مواد مخدر در بازپروری بودم. دو بارم که تعطیلات بسیار لذت بخشی رو در زندان گذروندم.

اما چیزی که واقعا باعث شد فکر کنم که به وصله ناجورم اینه که دخترم همون روزی که به دنیا اومد از دنیا رفت، و هنوز هم نمیدونستم چطور باید با این قصه کنار بیام. بعد از مردن دخترم، مدت زیادی آواره بودم، و زیر یه پل زندگی می کردم در یه جور حالت ناراحتی و زیان عمیق حالتی که بعضی هامون توی مسیر باهاش روبرو می شیم. شایدم همه مون، البته اگه به اندازه کافی عمر کنیم. می دونید، بی خانمان ها از قهرمان ترین وصله های ناجور ما هستن، چونکه اونا هم زندگی رو مثل ماها شروع کردن. خوب می بینید که من توی هیچ حوزه ای نتونستم سازگار بشم: به عنوان دختر، همسر، مادر و دانشجو. و رؤیای نویسنده شدن واقعا مثل یه سنگ کوچولوی غمناک توی گلوی من بود.

برخلاف میل سوار اون هواپیما شدم و رفتم نیویورک سیتی، همونجایی که نویسنده ها بودن. میتونستی به عالمه سردبیر و نویسنده و نماینده رو ملاقات کنی اونم موقع نهارها و شام های خیلی خیلی رؤیایی.

سه نویسنده ای که میخواستم ببینمشون اینا بودن: کارول ماسو،

تعاملاتی اشاره کرد که از شما انرژی زیادی می گیرند ضد آنها که به شما انرژی می دهند. می توانید ویدئوکنفرانس های کمتری را برنامه ریزی کنید، زیرا حواستان باشد آنها اجراهای نمایشی هستند. می توانید پس از هر تماس ویدئویی، زمانی را برای استراحت و بازیابی انرژی اختصاص دهید. ...

در خصوص مکان، از دفتر کار خود استفاده کنید. تا به شما در ایجاد مرزهای مناسب کمک کند. حتی اگر میز کار شما در آشپزخانه است، شرایط را طوری تغییر دهید که احساس کنید دفتر کار شماست. در خصوص فضا، هر روز زمانی را به خلوت اختصاص دهید. و شامل دور بودن از کودکان تان نیز می شود. این واقعا کلید پیشگیری از فرسایش کاری است.

و در نهایت، اگر مدیر هستید، شما یک نقش اساسی دارد تا به کارمندان تان برای مراقبت از سرعت، مکان و فضای آنان کمک کنید. صحبت را حین تماسهای تصویری مدیریت کنید. حتی از راه دور، افراد پر حرف برونگرا تمایل دارند بحث را در دست بگیرند.

برای ساخت فضایی که همه بتوانند شنیده شوند دستور جلسه تهیه کنید، برای ارائه افراد قوانین تدوین کنید و طوفان فکری را به حداقل برسانید. طوفان فکری می تواند به اضطراب اجتماعی دامن زند و افراد درون گرا را بی انگیزه کند. در عوض، یک فضای اشتراکی ایجاد کنید که افراد بتوانند پیش از جلسه طوفان فکری ایده های خود را آن جا بنویسند.

تماس صوتی را به تصویری ترجیح دهید. تحقیقات نشان می دهد که ما در حقیقت احساسات و کنش های رفتاری بیشتری را با صوت تنها منتقل می کنیم. برای صحبت های فرد به فرد که پیچیده تر و برانگیزاننده هستند راه های ارتباطی غیرهم زمان را امتحان کنید.

شما می توانید از ایده Robert Glazer استفاده کنید: یک پیام صوتی یا تصویری که نقطه نظر خود را در آن شرح می دهید در گوشی خود ضبط کنید و برای همکار خود بفرستید. بدین ترتیب آنها می توانند در زمانی که برایشان مناسب هست، پاسخ دهند.

در کنار تمامی چالش های فعلی، ما یک فرصت داریم. کار مجازی قرار است با ما باقی بماند، پس صرفا عادت ها و فرهنگ کاری قدیمی را به شرایط کار مجازی منتقل نکنید. چیز بهتری بسازید.

و برای شروع، از افراد درون گرا در محل کار خود بپرسید که روز ایده آل آن ها چگونه است و راه تان را از آنجا بیابید.

TED

Morra Aarons-Mele • Anxious overachiever

می بینید، میخوام به چیزی درباره آدمایی مثل خودم بهتون بگم. ماها، وصله های ناجور، خیلی وقتا نمی دونیم چطور امیدوار باشیم و بگیریم بله، یا اون بزرگه رو انتخاب کنیم، حتی وقتی درست جلمون هستن. این شرم همیشه با ماست. شرم از خواستن به چیز خوب. شرم از داشتن به احساس خوب. شرم از این که واقعا باور کنیم حقمو نه جایی باشیم که آدمای مورد تحسین مون هستن.

اگر می تونستم، برمی گشتم و خودمو تعلیم می دادم. می شدم درست مثل اون خانم های بالای پنجاه سالی که بهم کمک کردن. به خودم یاد می دادم چطور چیزی رو بخوام، چطور بلند شم و چطور درخواستشون کنم. می گفتم: "تو، آره خود تو! جای تو هم اینجاست." همه مون به خورشید داریم، و بدون هم هیچی نیستیم. بجاش، من با هواپیما برگشتم به اورگن، و همونطور که به مناطق همیشه سبز نگاه می کردم و بارون که داشت نزدیک می شد، به این فکر کردم اگه نویسنده هم میشدم، به جورایی به نویسنده وصله ناجور می شدم. می خوام بگم که، من بدون قرارداد کتاب به اورگن برگشتم، بدون هیچ نماینده ای و تنها با ذهن و قلبی مملو از خاطرات از نشستن در نزدیکی اون نویسندهای زیبا. خاطره تنها جایزه ای بود که من به خودم روا می دونستم.

و حالا، همونطوری که می بینید، یک زن بالای پنجاه سالم. و به نویسنده م. و به مادرم. و به معلم شدم. حدس بزنید شاگردای مورد علاقم کیا هستن. اگرچه این اتفاق اون روزی نیفتاد که نامه روایی اومد توی صندوق پستی م با این وجود، من شرح حالمو نوشتم، کتابی با عنوان "شرح وقایع آب". توش داستانهایی هست از اینکه چند بار مجبور شدم خودمو از نو بسازم از میان خرابه ای از گزینه هام، داستان هایی از اینکه چطور شکست های ظاهری من دروازه های ظاهرا زشتی بودن به سمت یک چیز زیبا. و تنها کاری که باید می کردم این بود که به داستان صدا بدم و بیانش کنم.

در بیشتر فرهنگ ها افسانه ای درباره دنبال کردن رویاها وجود داره. بهش می گن سفر قهرمان. اما من به افسانه دیگه رو ترجیح میدم، که کمی متمایل به اونه یا شایدم پایین تر ازون. اسمش افسانه وصله های ناجوره. و داستانش اینجوریه: حتی در لحظه شکست، درست همون موقع، شما زیبا هستین. هنوز ازش خبر نداری، اما توانایی این رو داری که خودت رو از نو بسازی تا بی نهایت. اون زیبایی توئه.

TED: About the speaker

Lidia Yuknavitch • Author

In her acclaimed novels and memoir, author Lidia Yuknavitch navigates the intersection of tragedy and violence to draw new roadmaps for self-discovery

Translated by Reza Saberi

Reviewed by Mojtaba Mehri Translated by Reza Saberi

Reviewed by Mojtaba Mehri

لین تیلمن و پگی فیلان. اینا از این نویسنده های معروف و پرفروش نبودن، اما برای من توی نویسنده های زن، اینا مهم بودن. کارول ماسو کتابی نوشت که بعدها تبدیل شد به کتاب مقدس هنری من. لین تیلمن بهم اجازه داد باور کنم که داستان من هم این شانس رو داره که بخشی از این دنیا باشه. و پگی فیلان یادم انداخت که شاید مغزم بتونه مهمتر از سینه هام باشه. اونها نویسنده های زن سرشناسی نبودن، ولی راهی را به شاهراه نویسندگی باز کردن اونم با داستانهای خودشون. مثل جریان آبی که دره های گراند کانیون رو میشکافه.

نزدیک بود از ذوق بمیرم که داشتم با این سه نویسنده زن بالای پنجاه سال می چرخیدم.

اولش، منو بردن دفتر فرار، استراس و جیرو. انتشارات فرار، استراس و جیرو غول رسانه ای رؤیاهای من بودن. منظورم اینه که آثار تی اس الیوت و فلائری اُگرنر اونجا چاپ شده بود. سردبیر اصلی منو نشوند و مدت زیادی باهام حرف زد، سعی میکرد متقاعدم کنه که در وجودم به کتابی هست درباره زندگیم به عنوان به شناگر. میدونید، چیزی مثل شرح حال. کل مدتی رو که باهام حرف میزد نشسته بودم و مثل به احمق خنگ لبخند میزدم و سرمو تگون می دادم، در حالت دست به سینه، و هیچ چیزی، هیچ چیزی، هیچ کلمه ای، از دهنم در نیومد. آخرشم زد رو شونه م مثل به مربی شنا. و برام آرزوی موفقیت کرد و چندتا کتاب رایگان بهم داد و درب خروجی رو بهم نشون داد.

بعدش منو بردن دفتر دابلو دابلو نورتون، جایی که کاملاً مطمئن بودم از اون ساختمون منو اسکورت میکنن فقط برای اینکه داک مارتینز پوشیده بودم. اما همچین اتفاقی نیفتاد. تو دفتر نورتون بودن مثل اینه که توی آسمون شب دستتودراز کنی و ماه رو لمس کنی در حالیکه ستاره ها سمت رو روی آسمونها مینویسن. اینو می گم که بدونید چقدر برام اهمیت داشت. سردبیر اصلی، کارول هوک اسمیت، با اون چشای درشت و براق و خشنش صاف اومد توی صورتم و گفت: "خوب، به چیزی برام بفرست، فوری!" ... بیشتر از به دهه طول کشید تا حتی تصور کنم که دارم به چیزی میذارم تو پاکت و بهش تبریزم.

شب آخر، در کلپ شعر ملی، یک بازخوانی بزرگ داشتم. و در انتهای بازخوانی، کاترین کیدی از آژانس ادبی کیدی، هویت و پیکارد، مستقیم اومد به طرفم و باهام دست داد و بهم پیشنهاد داد به ارائه داشته باشم، همینطور بی مقدمه. همینطوری ایستادم و به جورایی کر شدم. تا حالا اینجوری شدین؟ و دیگه داشت گریه م میگرفت چون تمام آدمای اونجا لباسای قشنگ تنشون بود، و تنها چیزی که از دهنم خارج شد این بود: "نمیدونم. باید راجبش فکر کنم." اون هم گفت: "خب، باشه" و رفت. اون همه دستهایی که به طرفم دراز شده بود، اون سنگ کوچولوی غمناک هنوز در گلو می بود.

حوالی داستان زندگی

الیه حسینی

برق ها رفته بود، کورکورانه دنبال شمعی گشتم و روشنش کردم. شمع را برداشتم و دوباره پای بساط دفتر و برگه هایم نشستم! دستم روی برگه ثابت مانده بود. با دست دیگرم قلم را گرفته بودم و بین انگشتانم می چرخاندم. سر قلم سطح کاغذ را لمس میکرد و باعث ایجاد نقاطی سیاه و تاریک بر صفحه کاغذ می شد، مانند باران هایی که از ابرهای غم زده می بارد... کوچک و سیاه.

توجهم به سمت حالت دستانم رفت، بلند و کشیده، استخوانی، رنگ پریده و ظریف. ناخن هایم که زیر نور شمع می درخشیدند و انگار خورشید نوری درونی به آنها بخشیده بود. حواسم را متمرکز کردم و قلم را از کاغذ جدا کردم اما دوباره به صورت ناخودآگاه آن را روی کاغذ انداختم طوری که مقدار قابل ملاحظه ای جوهر روی سطح کاغذ پخش شد. به افکارم خندیدم، از کودکی عادت دارم برای هر موضوعی داستانی بسازم و به مرور با آنها زندگی کنم. گویا بخشی از درون من در دنیای بیرون در حال زندگی بود! به محض جدا کردن قلم از کاغذ احساس جدا کردن عاشقی از معشوقش بهم دست داد و به صورت غریزی قلم را سرجایش برگرداندم، آخر می دانی؟ حیطه استفاده قلم تنها بر روی کاغذ است و کاغذ بدون قلم کاملاً سفید و تنها بدون هیچ کلمه و رنگی ... با ماجراهای کوچک درون ذهنم زندگی می کنم و از وجود آنها لذت می برم و به محض خراب شدن روند داستان از نو می سازم... مانند خدا در حال ساختن جهانی همین قدر ساده و دوست داشتنی!

این دفعه به آرامی قلم را از کاغذ جدا کردم و دست گرفتم، به نور شمع نگاه کردم که اتاق تاریک را جلا می بخشد و نور مهربانی اش را بر دیوارها می تاباند. با خودم گفتم همچین شمع کوچکی توانسته اتاقی را روشن کند، داستان دل های ماست که با جرعه امیدی روشن می شود و وجودمان را گرم می کند، بسیار انسان ها که با یک جرعه شروع کرده اند و تا مدت ها پیش می رفتند.

نگاهی سرسری و هول هولی به کاغذ جوهری و قلم و دستم انداختم، سعی کردم داستان جدیدی در ذهنم خلق کنم تا نوشته ای روان روی کاغذ جوهری ام پیاده کنم...

تیک تاک، تیک تاک... صدای ساعت که سرعت ثانیه های زندگی را نشانم میداد از فکر رهایم کرد... یاد ساعت های بزرگ و قدیمی افتادم که گنجشکی داشت که کوکونان اهالی خانه را فرا می خواند و مانند رفیقی سرزنش گر مدام زمان را یادآوری میکرد!

قلم را کنار گذاشتم و لبخندی زدم... در داستان های مختلفی احاطه شده بودم... داستان های با شخصیت های تخیلی و واقعی، در عصر قدیم و جدید، درباره زنان و مردان و هزاران ماجرای دیگر...

با خودم گفتم شاید لازم باشد گاهی بنشینم و شمعی روشن کنم، اتاق را تاریک کنم و گوش کنم به داستان های که در اطراف در جریانند! به صداهای خاموش شمع و کاغذ ها و قلم ها. به صدای خاموش درونمان که مشتاقانه ما را صدا می زند... به یقین داستان های قشنگی برای گفتن دارند، داستان های برای زندگی... درست مثل منی که با میلیون ها ماجرای درونم زنده ام و مهم تر از آن در حال زندگی .



الهام فیلم موسسه ایی است که از دهه ۷۰ فعالیت های خود را آغاز کرده است. در شماره های قبلی ماهنامه با خانم غفاری مدیر عامل موسسه مصاحبه داشته ایم. تلاش و رویه معمول این موسسه شاید به واسطه روحیه پدید آورندگانش تمایل به کشف و درک توانایی های پنهان موجود در مدیوم های ارتباطی بوده است. همین علاقه جمعی در این مجموعه باعث شده تا این موسسه به محیطی برای آزمایش و خطا و درک فرصت ها و امکانات متفاوت در ابزار ارتباطی و روش های متفاوت تولید و طراحی آثار هنری تبدیل شود.

بسترهایی هم چون ساختارهای تعاملی، طراحی درون موتور های بازی، واقعیت های اضافه شده AR واقعیت های مجازی VR طراحی جلوه های ویژه تصویری و صوتی و کشف مسیرهای جدید که نتیجه سیاستی است که در چند دهه گذشته به واسطه آگاهی و بازی پیوسته انسان ها در حیات دانش جمعی ایجاد شده است. باتوجه به سرعت پیشرفت تکنولوژی در عرصه های مختلف صنعت و هنر سینما و تلویزیون این موسسه با تجربه چندین ساله خود در عرصه تولید پیشگام آموزش صنایع نوین فیلم سازی با نرم افزارهای واقعیت مجازی می باشد.

کشف مسیرهای جدید در فعالیت های هنری

گفتگو با ابودر صفاریان

کارگردان و طراح فیلم و فضاهای مجازی
در موسسه فرهنگی الهام فیلم

اثر است و اگر بخواهیم تعریف ساده ای از شیوه کاری جدیدش بدهد میگوید: طراحی محیطی ساخته شده فرای واقعیت، که ارتباط میان مخاطب و اثر هنری در آن شکل میگیرد. از او پرسیدم: این روزها مشغول به چه کاری است؟ به چه فکر می کند؟ و چطور کار می کند؟

در پی ساخت ذهن مهندسی شده میان مدیوم های متفاوت حرکت می کنم و معتقدم وقت آن است که میان موسیقی، نقاشی حرکت معاصر و بین رشته ای ایجاد کنیم. ساختار ریاضی گونه همیشه باخودش زیبایی می آفریند مثل ساختار ریاضی در رنسانس مثل موسیقی باروک - باخ ساختار اعدادی دقیق و پیچیده ای دارند، پس می توانند گوش نواز باشند. در پی ساخت جهان انتزاعی ای هستم که گاه به جهان پیرامون مان ارجاع می دهد اما نه همیشه. یک بخشی از زمانم را اختصاص می دهم به فتوگرامتری (اسکن محیط). از محیط اطرافم، اشیاء، یا از زوایای متفاوت از ساختمان ها و مکان های متفاوت عکاسی می گیرم و

ابودر صفاریان اولین فیلم کوتاه خود را به همراه عوامل حرفه ای در هنرستان صداوسیما می سازد. عضو سینمای جوان تهران می شود و سپس وارد دانشکده سینمایی سوره می شود. اولین فیلم دیجیتال خود را با عنوان «بیست و یک اینچ» می سازد. دو سال تدوین این فیلم طول می کشد. در حین تدوین آزادی و فردیت موسیقی او را جذب می کند و شروع به ساخت موسیقی می کند و هم زمان ساختار بصری برایش انتزاعی می شود و نقاشی و موسیقی بهم پیوند میخورند که همان سینماست.

از ابتدای امر تمام فیلم های وی به تهیه کنندگی الهام غفاری و سرمایه گذاری موسسه الهام فیلم بوده است. با ساختار تعاملی آشنا می شود برایش ساختار بازی های رایانه ای جالب تر از سینما می شود و به آن دسته از هنرمندان می پیوندد که دغدغه شان حضور مخاطب در محیط

تصویر از قدرت انتقال اداراک هنر در میان مان سخن می گوید. ... درک ما از ایجاد درام در واقع از دستکاری ما در فواصل امواج به دست می آید و طول متفاوت موج هاست که قصه را ایجاد میکنند. مانند فرمول ریاضی، حال و هوای همه چیز با طول امواج آن تعیین می شود

تفاوت میان خلاقیت در جهان مجازی و جهان واقع را چطور مرزبندی می کنید؟ ساختار مغز انسان مثل گیاه کلم رشد لایه ای دارد. تفاوت مغز با شامپانزه که نزدیکترین جانور ژنتیکی به اوست، در لبه کورتکس مغز تعریف شده، که همان لبه، موتور تولید و خلاقیت را به مغز ما افزوده. اما انسان ناخواسته اشتباه می کند. حالا تفاوت توانایی تولید خلاقه انسان با هوش مصنوعی چیست؟ انسان ... با تکرار کردن می آموزد و به خاطر می سپارد. ... اما در دنیای هوش مصنوعی همه چیز محصول منطقی است که براساس آن برنامه نویسی صورت گرفته و جبرگراست و اشتباه نمی کند. همراه شدن انسان با شرایط معاصر و استفاده درست از فناوری تکنولوژی و هوش مصنوعی می تواند چاره درماندگی بشر از اشتباه کردن باشد. فرض کنیم در محیط واقعیت افزوده مشغول به فیلمبرداری هستید. می توان با چند کلیک روز را شب کرد. غروب را طلوع. حال اگر بخواهیم در دنیای

دوباره بازسازی می کنم. که به این شیوه مدل سازی می گویند. هرچه درک ما از محیط و بستر اطراف مان بیشتر می شود، هنر جدید خلق می شود و مدیوم های به روز تر در انتظار ماست.

وقتی صحبت از تولید جهان مجازی می کنیم که می توانیم بینهایت بار آنرا متنوع تولید کنیم. دیگر من کارگردان یک قصه به مخاطب تحویل نمی دهیم، بلکه برحسب هر مخاطب، قصه جدیدی ساخته می شود. به تعداد افراد و به گونه های منحصر به فرد، قصه ساخته می شود. وقتی در جهان مجازی ما قاعده احتمال را می پذیریم، دنیای ثانویه و ذهنی انسان ها ساخته می شود. جهان فردی هر فرد به قوت خویش باقی می ماند. ... سازه های ذهنی هر انسان به جامعه ای که در می تواند در دنیای موازی ساخته شده مربوط است و این سازه های گول پیکر محصول زمانه است که متغیرهای ساخت آن دائما در حال دگرگونی است. جهان سی سال بعد ما هیچ تطبیقی با جهان فعلی ندارد چه برسد به جهان صد سال بعد، هزار سال بعد...

به حضور مخاطب فکر می کنم و تاثیر تجربه شخصی زیسته وی چطور در فهم او از اثر هنری تاثیر می گذارد تا اینکه مخاطب دلش می خواهد چطور فیلم را دنبال کند. تفاوت میان تولید موسیقی و تجسمی در چیست؟ چطور میتوانی هر دو را همزمان پیش ببری؟ جهان انتزاعی را چطور درک می کنی؟

شاید در علم فناوری امروز، قدرت و حضور موسیقی بدین علت گسترده است که در مقابل محدودیت های دنیوی تجسمی، آزادی رفتار بیشتری در بعد مکان دارد. موسیقی دردنیای واقعی نیست، جهان انتزاع است و ارجاعات ذهنی هر فرد در آن غالب است و رنگ و حال آن بینهایت قابل تکثیر است. ... هر صدا رنگی دارد و هر رنگی صدایی دارد. پس می توان اثر هنری خود را به مخاطب تحمیل کرد. جادوی فهمیدن تصویر در موسیقی و برعکس حضور صدا در



واقعی فیلمبرداری کنیم، باید برای تغییر دادن نور کلی زمان و انرژی مصرف کنیم، یا برنامه ریز مشغول رج زدن می شود ...

... این استعداد سینماست که می تواند ما را از جبر زمان فرا ببرد. و درک ما را در لبه های مختلف زمانی و مکانی جابه جا کند چرا که ما در ساختار بیولوژیک خودمان در قفس های مهروموم شده ای چون زمان و مکان اسیر هستیم. الگوهای ذهنی هر هنرمند بسیار در شکل گیری دیدگاه وی تاثیر می گذارد. ... هر اثر هنری در نهایت حکم یک سازه و جهان را دارد. ساخت سازه بصری به کمک تحلیل تصویر، ترکیب بندی و ظرافت های آن اتفاق می افتد و درک ما را به زیبایی شناسی معطوف می کند. که بسیاری از خوانش های مربوط به یک سازه از نظام رفتارهای جمعی ما تبعیت می کند که عموما نانوشته و ناگفته هستند. این رفتارهای جمعی که به واسطه اشتراکات بی شماری در یک جامعه شکل می گیرد. همان حرکت نورونی ذهنی مشترک است که در همزیستی انسان ها باهم پدید می آید....

یه نگاه زیر چشمی به اطرافم

دل نوشته های جدید نسرين رضایی نیا

کردیم نه حال خودمون خوب باشه نه اجازه بدیم که دیگران حال خوب رو حس کنند، حال بد رو هم که نگم بد و بدتر میکنیم، بس چه کاریه که حال یکدیگر رو می پرسیم، بزاریم حال و احوال هر کسی در قلب و روح خودش باقی بمونه، من هم مثل همه عادت کردم به نگفتن ها که گاهی بهتر است از تمام گفتن ها.....

راستی دلم تنگ شده ، میدونی دلم تنگ تمام لحظه های خوبی که می شد داشته باشیم و نداشتیم تنگ شده ، برای ثانیه های که می تونستم بهت زل بزنم و یه دل سیر نگات کنم و نگاه نکردم، دلم تنگه برای همه ی شیطنت های که می شد ، اما در لحظه آنقدر درگیر از دست دادنت و رفتنت بودم که حالا همه ی کارهای نکرده شده دلتنگی و حسرت، دلتنگم برای ثانیه به ثانیه ی گذر لحظه های که گذشته و حالا ندارمشون، دلتنگم برای خودم که جا موندم توی قاب عکس خاطره هات، دلتنگم برای لحظه ی رفتنت که من جا موندم و تو تنها رفتی، راستی تو دلتنگ نیستی؟؟؟ سوال خنده داری بود، اگر دلتنگ بودی.....

فکر می کردم وقتی دوباره ببینمت یه دنیا سوال ازت بپرسم ، بپرسم راستی چی شد؟ یهو کجا رفتی بی هوا؟! من هنوز داشتم با تو بودن رو قدم میزد، غرق شده بودم تو دنیای رنگیمون، حواسم پرت دوست داشتنت بود که دیدم رفتی، دنبالت می گشتم توی همون کوچه های که باهم قدم میزدیم زیر نم بارون، ولی نه خبری از تو بود نه از نم بارون، من بودم و نبودنت و یه دنیا سوال بی جواب، سالها از اون روزها میگذره و هر بار که تو رو با خودم تکرار می کنم ، غریبه ترین بخش وجودم میشی، یادم رفت بهت بگم اگه یه روز ببینمت دیگه هیچ سوالی به ذهنم نمیرسه، جز تلخی و ناباوری و غریبه ای که خیلی آشناست برام.....

یادم نمیداد آخرین حس خوب کی بود، شاید آنقدر دور که فراموش کرده بودم حال خوب واقعی رو، دنبال تجربه کردن نبودم، دنبال تکرار نبودم، دنبال خودم بودم که سالها قبل گم شده بود در تنهایی، خیلی اتفاقی و خیلی ساده بدور از باور وقتی نگاه سرد و یخ زده ام به تو افتاد، تکرار شد حال خوب سالهای فراموش شده، حال خوبمو پشت بی تفاوتی ساختگیم مخفی می کردم، دوست داشتن تو تلنگری شد برای پیدا شدن دوباره من ، همون دخترک شیطان سربه هوا که پر بود از سر و صدا و اشتیاق برای ادامه دادن ، من که دنبال بهونه نبودم برای دوست داشتن دوباره ، نگاه تو شد بهونه ی تکرار تمام حس های مرده در من، نمیدونم باید ادامه بدم تورو یا.....و تو شک برانگیز ترین حس هستی که نه قابل انکاری نه قابل باور وجه سردرگمی مبهم و راز آلودی..... من بدتر از تمام تصورات تو و هرکسی که مرا می شناسد هستم، من خودم را به

نگاهم به نوشته ای افتاد که حواستون به اندازه ها باشه، اندازه ی محبتتون اندازه ی عشق ورزیدنتون..... خیلی جالب بود و عجیب ، یه ناهماهنگی غیر قابل درک رو حس کردم، ولی انگار کلی طرف دار داشت ، اما اگر تمام دنیا بگن این جمله درسته میگم لطفا دوباره نگاه کنید، دوباره نگاه کردم ، به اطرافم یه نگاه زیر چشمی انداختم، همه ی آدمها عجله داشتن و شتاب زده بودن، نمیدونم چه خبر بود، انگار من از یه سیاره ی دیگه اومده بودم و همه چیز عجیب به نظرم میومد، از کی تا حالا کار ما آدمها به جای رسیده که برای دوست داشتن و عشق واحد اندازه گیری در نظر میگیریم و با ترازو و متر ،؟! از کی و کجا به این نتیجه رسیدین که بد بودن رو رواج بدیم و حال خوب رو از هم دریغ کنیم، ما چی کار داریم میکنیم با خودمون و دنیامون که حالا برای دوست داشتن و عشق دادن و محبت و صمیمیت باید کم بزاریم که مورد تایید باشیم، احساس میکنم غریبه ام با تمام اتفاقاتی که داره میوفته، کاش میتونستم جمله هارو تغییر بدم ، بنویسم دوست داشتن مرز نداره و برای حال خوب من و تو بسیار هم مفیده، عشق دادن و گرفتن اندازه نداره حتی اگر معشوق بی وفا باشه، مهربونی بی اندازه نثار کردنش زیباست، خوب بودن ما حال دنیارو هم میتونه بهتر کنه ، جمله هام نصفه و نیمه و کم و بریده بریده شده برای گفتن اینکه لطفا نگاهتون رو مهربون تر کنید شاید روزی نامهربونی های دنیا هم مهربونی رو یاد بگیرن کم آوردم و خسته ام، اما به خودم قول دادم از پا در نیام، ادامه بدم تا بی نهایت، تا جای که همه ی حس های خوب رو تجربه کرده باشم، تا جای ادامه بدم که سیر شده باشم از تمام لذت دوست داشتن ها و عشق دادن و محبت کردن ، ادامه میدم با تمام خستگی ها تا آخرین غروب زندگی، قانون باورها رو تغییر میدم که با خستگی لذت ادامه دادن شیرین تره چون تو یاد میگیری بی توقع مهربون باشی و آروم تر ادامه بدی و خسته نشی.....

سفره ی دلت رو پیش هیچ کسی باز نکن، آدم های این دوره و زمونه حال خوبت رو با چرا و اما و اگر های ذهن خودشون خراب می کنند، انگار عادت



عقب نشینی کنن، تو کم نیار بزار غصه ها و مشکلات کم بیارن از قوی بودن و حال خوبت، زمان میگذره دست من و تو نیست و روزهای خوب و بد هم همین طور ، چند سال بعد شاید بی هوا دلت هوای همین روزهای سخت رو کنه و چون ازش گذشتی و رد شدی یه جور دیگه بهش نگاه کنی و بخندی و بگی کاش میشد برگشت به عقب تر اونوقت با حال بهتری می گذروندم حتی تلخ ترین روزها رو.....

پراز دردم بی آنکه تو چیزی بدانی ، تمام دلخوشی ام شاید لبخند تو باشد، اما خوب میدانم تو منتظر معجزه ی دیگری هستی، قلبم درد نمیگیرد، چشمانم پراز اشک نمیشود، پاهایم دیگر نمی ارزد، و هرگز برای ماندن التماس نمیکنم، اگر روزی بروی قول میدهم فقط قلبم دیگر چیزی را احساس نکند، و تو هرگز نخواهی فهمید که برای رفتن تو من.....

گاهی فراموش می کنیم که حال آدمای اطرافمون به ما ربط داره، فراموش کردیم که حال خوب اگه فقط برای دل خودمون باشه خیلی زود از بین میره ، فراموش کردیم که حال دل هممون یه جورای خواسته و ناخواسته بهم گره خورده، نمیدونم چرا احساس میکنم آدمای سنگی شدیم، بی تفاوت و سرد، گاهی باعث آزار و دل گرفتگی همدیگه میشیم و به روی خودمون نمیاریم، قدم زدم توی ذهن خودم و مرور دل آدمای اطرافم توی خلوت خودم شد یه تلنگر که کمی مهربون تر و آروم تر باشم با آدمای اطرافم...

دلَم یه معجزه می خواد، از اون معجزه های که فقط بین من باشه و تو، معجزه که در خور خدایی تو باشه نه بندگی من، یه دلگرمی میخوام که دلَم گرم بشه به حضورت که بدونم حواست هنوز به من هست، معجزه یعنی فراموشم نکردی و صدای که توی قلبم اسمت رو زمزمه میکنه.....

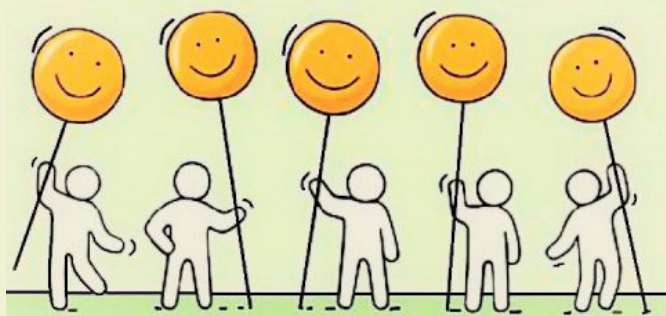
لطفا آدم ها رو منتظر نگذارید، انتظار زیاد از آدمای هیولا میسازه، از همون های که بعداز گذشت یه زمانی حتی خودشون هم ممکنه از خودشون بترسن، سرد میشن نگاهشون خشک میشه و قلبشون یخی و دیگه هیچ حسی رو درک نمیکنن حتی یادشون میره که دوست داشتن چه شکلی بوده ، من دیدم هیولای رو که زمانی آدم بود بعد دیدم سرد شد، خسته و بی روح، انگار رفته بود ولی همچنان بود، نگاهش به روبرو خیره ولی هیچ چیز رو نمیدید، قلبش می تپید ولی نبض نداشت، انتظار از آدمای هیولا ی یخی می سازه، برو ، دورشو، دلش رو بشکن، اشکش رو در بیار، داد بزنی اصلا هر کاری دوست داشتی بکن، ولی نزار منتظر بمونه، آدمی که منتظر میمونه میشه همون هیولای یخی و آروم میره ، ولی رفتنی که خودش رو توی بلاتکلیفی جا گذاشته و این خیلی دردناکه....

تنهایی های خودم ثابت کرده ام، همان زمان که پر بودم از نیاز به داشتن شانه های برای گریه و داشتن دستانی برای نوازش، شانه های خدا را پیدا کردم و به دستانش پناه بردم برای پاک کردن تمام اشک هایم، بدی هایم را در آغوش خدا فریاد زدم و این شد تمام من برای ادامه ی راه، اگر روزی خواستی مرا ادامه دهی ، منه پراز بدی را بخواه بدون هیچ قضاوتی و تو باور دوباره ام باش برای ادامه

آدم های عجیب و یخ زده ای شده ایم، دوست داشتن ها را می بینیم و راحت پا روی آدم های که دوستان دارند می گذاریم و رد می شویم، شاید گمان می کنیم که همیشه می مانند، آنها ادامه می دهند تا جای که احساس زیادی بودن خیلی آزارشان ندهد، و بعد در سکوت ، با نگاهی سرد اصرار میکنند ولی بی صدا میروند و دیگر تکرار نخواهندشد

میدونی مهم نبود که میخواد بره، نه اینکه اصلا مهم نباشه نه، از این بابت که پذیرفته بودم شاید قرار نیست هر آدمی که میاد توی زندگیمون تا ابد محکوم باشه به موندن، یه جاهای اونای که میان باید برن، نه که رفتنشون درد نداشته باشه نه، درد داره رفتن هر عزیزی دردناکه، ولی بهتر از موندن اجباریه، یه روزای حتی به این فکر میکردم اون که قول داده تا ابد میمونه و همه چیز از نگاه من عالیه و از نگاه اون عالی تر ، اما یه شب تو تاریکی از همین حرفا ترسیدم، صدای زدم صدای نفسهایم رو میشنیدم ولی جوابم رو نمیداد، دوباره صدا زدم جواب داد، سردی توی صدایم آزار دهنده بود، توی اون لحظه پشیمون شدم که چرا صدایم زدم، صدایم از فاصله ی نزدیک بود ولی انگار فرسنگ ها دور از تمام آشنایی هامون، احساس کردم چه قدر برام غریبه است، انگار نه انگار سال ها کنار هم و باهم بودیم، چه حس عجیبی که آدم های خیلی آشنا یهو برات میشن غریبه ترین؛ شاید آنقدر محو نقابش بودم خود واقعیش رو ندیده بودم ، حالا توی تاریکی نقاب افتاده بود و یا شاید یادش رفته بود ، یا شاید می خواست توی تاریکی نقابش رو بر داره تا کمتر شرمند بشه، دیگه مهم نبود که این همه فکر و خیال از کجا میاد، قول موندن نده وقتی دلت رفتن رو می خواد،.....

دوست دارم آنقدر قوی باشی که هیچ مشکلی نتونه تو رو از پا در بیاره، حال خوبت همیشگی باشه و تمام مشکلات وقتی به لبخند روی لب ت نگاه کنن



آنچه لازم است از روانشناسی مثبت نگر بدانیم

پرستو فصیح

می بخشند. پس از شناسایی توانمندی ها می توان از آنها در ابعاد مختلفی مانند کار، روابط، تفریح و سرگرمی و فرزندپروری استفاده کرد. توانمندی های منش، موضوع محوری روانشناسی مثبت است که تلاش می کند با استفاده از مداخلات توانمندی ها، بهزیستی و عملکرد افراد را افزایش دهند. شناسایی و کاربرد توانمندی ها به رشد فکری افراد کمک می کند. عموماً مداخلات توانمندی ها شامل سه بخش آگاهی، اکتشاف و کاربرد است. هدف آگاهی، افزایش آگاهی افراد نسبت به دانش توانمندی هاست. در اکتشاف، هدف این است که افراد، توانمندی های منش خود را با پیامدهای ارزشمند تجارب گذشته و حال مرتبط سازند تا بتوانند ارزش و اهمیت آن را درک کنند. کاربرد بر استفاده از توانمندی های منش در موقعیت های روزانه تمرکز دارد. توانمندی های منش به عنوان منابع درونی، زندگی خوب را توصیف می کنند و با منابع بیرونی مانند آموزش و سلامتی، بهزیستی را برای نوجوانان فراهم می آورند.

در دیدگاه روانشناسی مثبت نگر ۲۴ توانمندی و ویژگی شناخته و در قالب ۶ فضیلت کلی طبقه بندی شده است که شامل خرد و دانش (کنجکاوی/علاقه به دنیا؛ عشق به یادگیری؛ قضاوت/ تفکر انتقادی/ روشن فکری؛ ذکاوت/ اصالت/ هوش عملی؛ هوش اجتماعی/ هوش شخصی/ هوش هیجانی؛ ژرف اندیشی)، شجاعت (شهامت و دلیری؛ پشتکار/ سازندگی/ سخت کوشی؛ یکپارچگی/ اصالت/ صداقت)، انسانیت و عشق (مهربانی و سخاوت؛ دوست داشتن و دوست داشته شدن)، عدالت (شهروندی/ وظیفه شناسی/ کار گروهی/ وفاداری؛ انصاف و برابری؛ راهبری)، اعتدال (خودکنترلی؛ آینده نگر/ دقت/ احتیاط؛ فروتنی و تواضع)، تعالی (تحسین زیبایی ها و نیکی ها؛ قدردانی؛ امید/ خوش بینی/ جهت گیری آینده محور؛ معنویت/ حس هدفمندی/ ایمان/ مذهبی بودن؛ بخشندگی و مروت سرزندگی و شوخ طبعی؛ شور و شوق/ هیجان شدید/ وجد) می شود.

سخن پایانی اینکه نتایج پژوهش ها نشان داده اند مداخلات روانشناسی مثبت توانسته است بر پرورش توانمندی ها، تغییر نگرش و نشان دادن راه های شاد زیستن از طریق بهبود عزت نفس و افزایش احساس و هیجانات مثبت و تفکر مثبت اثر مثبت بگذارد. افزایش شادمانی و کاهش نگرش های ناکارآمد از عواملی هستند که نشان دهنده سلامت روان افراد است، با توجه به اینکه روانشناسی مثبت نگر بر افزایش شادمانی و شاد زیستن، اصلاح افکار، استفاده از نقاط قوت و توانمندی ها تاکید شده است، تمرینات و جلسات مثبت نگر موجب افزایش شادکامی و تفکر مثبت و تاکید بر توانمندی ها و پرورش آنها شده است.

روانشناسی مثبت نگر، مطالعه علمی کارکردهای بهینه و مطلوب انسانی است. این رویکرد شاخه ای از علم روانشناسی محسوب می شود که سعی دارد از تمرکز صرف بر اختلالات و نقاط ضعف و مداخله برای اصلاح آنها فراتر رفته و به مطالعه فرایندها و شرایطی بپردازد که به عملکرد بهینه، شکوفایی و بهزیستی افراد کمک می کند. رویکرد روانشناسی مثبت با شعار توجه به استعدادها و توانمندی های انسان و با تاکید بر بنا نهادن و گسترش هیجان های مثبت به منظور ایجاد سپری در برابر اختلال های روانی و افزایش بهزیستی و شادکامی، شکل و گسترش یافته است. به بیان دیگر سالیان سال روانشناسان بر خطاها و ضعف ها تمرکز داشته و از توانمندی ها و قابلیت های افراد غفلت ورزیده اند؛ زیرا تصور می شد نیازی به پروراندن توانمندی ها نیست، چون توانمندی ها به طور طبیعی شکل می گیرند و رشد می کنند. این تصور نادرست است، چون توانمندی های فرد نهایتاً به بازدهی متوسط می انجامد و تمام قابلیت های ذاتی فرد بالفعل نمی شود. از این رو، برای استفاده بیشینه از توانمندی ها باید آنها را شناخت، پروراند و رشد داد. در مجموع، روانشناسی مثبت به جای تمرکز بر نبود ضعف ها، بر نقاط قوت و توانمندی های فرد تمرکز دارد. این رویکرد معنا را در زندگی مراجعان به منظور تسکین آسیب شناسی روانی و تقویت شادی، افزایش می دهد. زیربنای نظری روان درمانی مثبت ریشه در کارهای سلیگمن دارد که معتقد است شادی شامل زندگی لذت مندانه، متعهدانه و معنادار است. تجربه هیجان های مثبتی که روان درمانی مثبت نگر بر آن تاکید دارد، اغلب توانایی بهتری در استفاده از توانمندی ها و سازگاری مواجهه با مشکلات زندگی ایجاد می کند.

موضوع روانشناسی مثبت گرا «نیک زیستی» است. نیک زیستی سازه ای است که از ۵ مولفه قابل اندازه گیری تشکیل شده است: هیجان مثبت، مجذوبیت، روابط مثبت، معنا و دستاورد. استفاده از برترین توانمندی هایمان موجب افزایش هیجان مثبت، افزایش معنا، افزایش موفقیت و بهبود روابط می شود. بنابراین یکی از مهمترین اهداف روان شناسی مثبت گرا اینست که به افراد کمک کند تا توانمندی های راستینشان را بشناسند. توانمندی های راستین آن دسته از توانمندی ها هستند که نشان دهنده «خود واقعی» بوده و شناسایی و استفاده از آنها موجب هیجان و شادمانی شود. افرادی که می توانند به سرعت توانمندی های راستینشان را تشخیص دهند، می دانند که در چه شرایطی می توانند از توانمندی های مورد نظر استفاده کرده و بدین ترتیب کیفیت زندگی شان را ارتقا



روزخوشی

هر وقت بابام میدید لامپ اتاق یا پنکه روشن و من بیرون
اتاقم، میگفت

چرا اسراف؟ چرا هدر دادن انرژی؟

آب چکه میکرد، میگفت: اسراف حرامه!

اتاقم که بهم ریخته بود می گفت: تمیز و منظم باش؛
نظم اساس دینه..

حتی در زمان بیماریش نیز تذکر میداد

مدام حرف های تکراری و عذاب آور،

تا اینکه روز خوشی فرارسید؛ چون می بایست در شرکت
بزرگی برای کار، مصاحبه بدم.

با خود گفتم اگر قبول شدم، این خونه کسل کننده و پُراز
توبیخ رو، ترک میکنم.

صبح زود حمام کردم، بهترین لباسمو پوشیدم و خواستم
برم بیرون که پدرم بهم پول داد و بالبخند گفت: فرزندم!

۱_ مرتب و منظم باش؛

۲_ همیشه خیر خواه دیگران باش

۳_ مثبت اندیش باش؛

۴_ خودت رو باور داشته باش؛

تو دلم غرولند کردم که در بهترین روز زندگیم هم
از نصیحت دست بردار نیست و این لحظات شیرین رو
زهر مارم میکنه!

با سرعت به شرکت رویایی ام رفتم، به در شرکت
رسیدم، با تعجب دیدم هیچ نگهبان و تشریفاتی نبود، فقط
چند تابلو راهنما بود!

به محض ورود، دیدم اشغال زیادی در اطراف سطل زباله
ریخته، یاد حرف بابام افتادم؛ آشغال رو ریختم تو سطل
زباله..

اومدم تو راهرو، دیدم دستگیره در کمی از جاش
درآمده، یاد پند پدرم افتادم که میگفت: خیر خواه باش؛
دستگیره رو سر جاش محکم کردم تا نیوفته!

از کنار باغچه رد میشدم، دیدم آب سر ریز شده و داره
میاد تو راهرو، یاد تذکر بابا افتادم که اسراف حرامه؛ لذا
شیر آب رو هم بستم..

پله ها را بالا میرفتم، دیدم علی رغم روشنی هوا چراغ ها
روشنه، نصیحت بابا هنوز توی گوشم زمزمه میشد، لذا
اونارو خاموش کردم!

به بخش مرکزی رسیدم و دیدم افراد زیادی زودتر از من
برای همان کار آمدن و منتظرند نوبتشون برسه
چهره و لباسشون رو که دیدم، احساس خجالت
کردم؛ خصوصاً اونایی که از مدرک دانشگاه های غربی
شون تعریف میکردن!

عجیب بود؛ هر کسی که میرفت تو اتاق مصاحبه، کمتر از
یک دقیقه میامد بیرون!
با خودم گفتم: اینا با این ذک و پوزشون رد شدن، مگر ممکنه
من قبول بشم؟ عُمر!!!

بهتره خودم محترمانه انصراف بدم تا عذرمو نخواستن!
باز یاد پند پدر افتادم که مثبت اندیش باش، نشستم و
منتظر نوبتم شدم

اونروز حرفای بابام بهم انرژی میداد
توی این فکر بودم که اسممو صدا زدن.
وارد اتاق مصاحبه شدم، دیدم ۳ نفر نشستن و به من نگاه
می کنند

یکیشون گفت: کی میخواهی کارتو شروع کنی
لحظه ای فکر کردم، داره مسخره م میکنه
یاد نصیحت آخر پدرم افتادم که خودت رو باور کن و
اعتماد به نفس داشته باش!

پس با اطمینان کامل بهشون جواب دادم:
ان شاء الله بعد از همین مصاحبه آماده ام
یکی از اونا گفت: شما پذیرفته شدی!!

با تعجب گفتم: هنوز که سوالی نپرسیدید؟
گفت: چون با پرسش که نمیشه مهارت داوطلب رو
فهمید، گزینش ما عملی بود.

با دوربین مدار بسته دیدیم، تنها شما بودی که تلاش
کردی از درب ورود تا اینجا، نقص ها رو اصلاح کنی..
در آن لحظه همه چی از ذهنم پاک شد، کار، مصاحبه، شغل
و..

هیچ چیز جز صورت پدرم رانیدم، کسیکه ظاهرش
سختگیر، اما درونش پراز محبت بود و آینده نگری..

فرض کنید مدیر یک کارخانه هستید که شش کارگر و یک سرکارگر و سه بازرس و یک سربازرس دارد. شما تولید کننده مهره های سفید هستید اما به دلیل اشکال در سیستم تولید کارخانه، برخی اوقات به جای مهره سفید، مهره قرمز نیز تولید می شود. مهره قرمز به معنای تولید معیوب است. شما از سرکارگر می خواهید که شش کارگر را توجیه کند و آموزش دهد به صورتی که کارگرها در هر نوبت تولید؛ حداقل دو مهره قرمز و معیوب داشته باشند و اگر تعداد مهره های قرمز هر کارگر نسبت به دیگر کارگرها افزایش داشت جریمه شده و در صورت تکرار پس از سه نوبت از کار اخراج شوند. سرکارگر روش درست کار را به کارگرها آموزش می دهد و خواسته مدیر را به آنها گوشزد می کند. بازرس ها نیز مسئول کنترل تولید هستند و گزارش تولیدات معیوب را به سربازرس می دهند. حالا برای شروع بازی یک ظرف بزرگ داریم که ۴۰۰ مهره دارد و ۳۲۰ مهره سفید و ۸۰ مهره قرمز در آن قرار دارد.

یک تخته مکعب مستطیل بلند داریم که پنجاه سوراخ دارد. تخته چوب را در میان مهره ها فرو میبریم و وقتی پر از مهره شد آن را بیرون می آوریم. انتظار داریم که همه تخته چوب پر از مهره سفید باشد و یا حداکثر دو مهره قرمز در آن باشد و بقیه مهره ها سفید باشد. هر کارگر به نوبت تخته چوب را در مهره ها فرو برده و بیرون می آورد. برخلاف انتظار مدیر و سرکارگرها مهره های معیوب در هر نوبت بیش از دو مهره ی قرمز است و گاه بین دو تا پانزده مهره قرمز در آن وجود دارد. پس از سه نوبت انجام این کار، کارگرهایی که بیشتر از بقیه مهره قرمز دارند از کار اخراج می شوند.

کارگرهای باقیمانده دو شیفت کار می کنند و در دور جدید هر کدام شش نوبت تخته چوب را در بین مهره ها فرو می برند اما متأسفانه باز هم شمارش مهره ها نشان می دهد که کارگرهای باقیمانده هم بین ۱۳-۲ مهره قرمز دارند. بدین ترتیب آنها نیز باید اخراج شوند. مدیر از سرکارگر و بازرس و سربازرس می پرسد چرا کارگرها خوب کار نمی کنند و یا شاید آموزش مناسب ندارند؟ در دوره های بعدی نیز باز کارگرهای جدید استخدام می شوند و پس از چند نوبت از کار اخراج می شوند، زیرا طبق معمول مهره های قرمز و معیوب آنها بیش از حد انتظار است. همچنان این سوال برای شما به عنوان رئیس کارخانه باقی است که مشکل اصلی کارخانه چیست؟ بالاخره از مدیر کارخانه ی دیگری می پرسید آیا می داند که مشکل کارخانه شما چیست؟

او می گوید بله! مشکل اصلی این است که معیار شما یعنی دو مهره ی قرمز در هر نوبت کار معیار درستی نیست و سیستم شما براساس بخت و اقبال و به صورت تصادفی پایه گذاری شده است، کارگرها تقصیری ندارند و خطای سیستم به دوش آنها می افتد. مشکل اصلی در ارزیابی غلط و سیستم ناقص است. چرا که انتخاب معیار ۲ مهره ی قرمز در میان پنجاه مهره، یک معیار آزمایش نشده و غیر واقعی است. این بازی تمثیلی از بکارگیری روش های غلط در مدیریت و تولید است و توسط یکی از متخصصان آموزش مدیریت در جلسات آموزشی مدیران به کار برده شده است. مدیران معمولاً اشتباهات موجود در کار خود و سیستم را به گردن دیگران می اندازند... نظر شما در این باره چیست؟ چگونه می توان تولید مهره های قرمز را کاهش داد؟

برای درک بهتر از سیستم های غلط کار و تولید، در هر شماره ماهنامه مطالب ارزشمندی در نظر گرفته شده است و می توانید این مطالب را بتدریج مطالعه نمایید.

بازی کافشن تولید مهره های معیوب



کارگاه آموزش



برگزاری دوره مجازی مدیریت به زبان ساده

دوره مدیریت به زبان ساده

در ۱۵ جلسه ۴۵ دقیقه ای

و با محور علاقمندان در فضای اینترنت
بصورت کارگاه مشاوره ای برگزار خواهد شد.
جلسه پایانی جمع بندی کارگاه بصورت
مضوری برگزار خواهد شد.

محتوای این دوره عبارت است از:

- ۱ - مدیریت بحران ها در محیط زندگی
- ۲ - تمایل به رشد در کسب و کار
- ۳ - هرج و مرج در بازارها
- ۴ - رقابت پذیری در جریان های خلاق و سازنده
- ۵ - تغییر الگوهای سنتی و تحول در تفکر مدیریت
- ۶ - راه اندازی بنگاه اقتصادی و فرهنگی خویش فرما
- ۷ - کیو اف دی و فرایند طراحی محصولات اقتصادی و فرهنگی
- ۸ - اکولوژی مخاطبان
- ۹ - مهندسی مجدد و تغییر منابع
- ۱۰ - آزمایش های تجربی
- ۱۱ - مروری بر تجربه های موسسات موفق جهانی



حامیان این شماره از ماهنامه جلا
(نیاز اندیشه روز)

پایگاه اطلاع رسانی فکر ورزی به آدرس Fekrvarzi.ir و کارگاه تجربی برنامه ریزی
فرهنگی می باشند.

راه های ارتباط با ما:

اینستاگرام:

[@fekrvarzi](https://www.instagram.com/fekrvarzi)

[@fardroo](https://www.instagram.com/fardroo)

[@jalamonthly](https://www.instagram.com/jalamonthly)

یوتیوب:

fekrvarzi.ir

در این شماره می توانید این مطالب را مطالعه نمایید:

- بعد تاریک شایسته سالاری
- چه کنیم که عادت نگرانی دست از سرمان بردارد
- عناصر تشکیل دهنده فرهنگ
- هدف تان را باور کردنی و ملموس کنید
- جامعه ای که همه چیز در آن فروشی است
- سرمایه فرهنگی و سازمان فرهنگی نوین
- در شکوه تکلیف مداری
- خط مشی گذاری عمومی
- برداشتی از اخلاق مدیریت در قرآن
- روشی که ما کار می کنیم
- راهنمای بیماری های روانی
- نگاه دیگری به مکتب فرامرز پایور
- کودک . انیمیشن . فلسفه
- کار کردن از راه دور
- بازی کاهش تولید مهره های معیوب
- وصله ناجور
- کشف مسیرهای جدید در فعالیت های هنری